



بحران سوریه،

راہ حل انقلابی

گرایش  
بلشویک  
لنینیست‌های ایران  
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	بحران سوریه: مداخله نظامی روسیه و موضع مارکسیست های انقلابی
۱۰	گزارش سازمان ملل: حادثه ترین بحران پناهندگی سوریه در تاریخ معاصر
۱۴	رهبران پ.ی.د و خواست مشارکت با رژیم بشار اسد: یک خطای مهلک
۱۹	بحران کنونی سوریه: بررسی تاریخی تکامل بورژوازی و نقش امپریالیزم
۵۰	بحث آزاد درباره وقایع سوریه
۶۹	سوریه: اتحاد کارگران و برادری مردمان را مستحکم سازید
۷۳	دوراهی خونین در سوریه



## بحران سوریه: مداخله نظامی روسیه و موضع مارکسیست های انقلابی

### آرام نوبخت

آغاز کارزار حملات هوایی جنگنده های روسیه علیه مواضع «داعش» در خاک سوریه، که بلافاصله با صدور بیانیه های پُرجنجال واشنگتن در محکومیت خود همراه شد، نه فقط به خطر یک کشتار تمام عیار در سوریه شدت می بخشد، بلکه شرایط را برای یک رویارویی نظامی به مراتب حادثر از پیش میان این دو قدرت بزرگ هسته ای جهان، فراهم می آورد.

هم حکومت اوپاما و هم رژیم پوتین ادعا دارند که نیروی نظامی این دو، برای جنگ علیه داعش، به عنوان بخشی از مبارزه وسیع تر علیه «تروریسم» به سوریه اعزام شده اند؛ منتها در واقعیت امر، به شواهد چندانی نیاز نیست تا ما هم به طور قطع ادعا کنیم که هر دو به وقیحانه ترین شکل ممکن، مشغول دروغ پردازی هستند.

امپریالیسم امریکا که نقشی اصلی را در ظهور بنیادگرایی اسلامی به طور اعم و پدیده «داعش» به طور اخص داشته است، در تلاش است که برای پیش برد اهداف خود و همین طور متحدین اصلی منطقه ای اش (عربستان سعودی، ترکیه، رژیم های سلطنتی نفتی حوزه خلیج فارس و اسرائیل)، رژیم اسد را از بالا، سرنگون و با یک حکومت دست نشانده دیگر جایگزین کند. منتها دوام آوردن اسد تاکنون، محاسباتی را که بخشاً بر مبنای تجربه پیشین سرنگونی رژیم قذافی صورت گرفته بود، برهم ریخت.

از سوی دیگر هدف رژیم پوتین نیز نه محو تروریسم، که حفظ رژیم ارتجاعی اسد- با یا بدون حضور شخص بشار اسد به عنوان رئیس جمهور آن- در قدرت است و از این رو کمک به بقای تنها متحد و نقطه اتکای خود در خاورمیانه. در حال حاضر نیروی دریایی روسیه از تأسیساتی در بندر شهر «طرطوس» سوریه برخوردار است که راه اندازی آن به دوران جنگ سرد بازمی گردد و از زمان توافقنامه ۱۹۷۱ با رژیم بعثی سوریه تا دومین سال جنگ داخلی سوریه، شاهد حضور پرسنل نیروی دریایی روسیه بوده است.

هرچند هر دو نیروی نظامی خارجی ادعای مبارزه با دشمن مشترک را دارند، اما در واقع اهداف آن ها در نقطه مقابل یک دیگر است. دلایل مداخله نظامی حکومت پوتین در سوریه روشن است. در واقع روسیه می داند که در صورت موفقیت امریکا در سرنگونی اسد، تحرکات امریکا برای محاصره، تضعیف و نهایتاً تجزیه خود روسیه

تشدید می شود. هزاران ستیزه جوی اسلام‌گرایی که هم‌چون سیل از چچن و سایر بخش های قفقاز به سوریه سرازیر شده اند، بدون تردید با پشتیبانی امریکا، عربستان سعودی، قطر و غیره، به خاک روسیه بازخواهند گشت تا فعالیت های تجزیه طلبی را ادامه دهند. سرکوب سنگین و وحشیانه مردم چچن از سوی روسیه طی دو جنگ، به اندازه کافی خاک حاصل خیزی را برای چنین عملیاتی مهیا کرده است.

به علاوه خلع بشار اسد از قدرت، امریکا را در موضعی قرار خواهد که هژمونی خود را بر منطقه نفت‌خیز خاورمیانه اعلام کند. در این حالت راه برای احداث یک خط لوله گاز جدید باز می شود که به قطر امکان دسترسی بیش‌تری را به بازار اروپای غربی می دهد و همین امر در عوض منافع شرکت های عظیم انرژی روسیه را تضعیف می کند.

در نتیجه مداخله نظامی روسیه، تنها از زاویه حفظ منابع سرمایه داری روسیه است که خصلت دفاعی دارد، و درست از همین رو تمام و کمال ارتجاعی است. در یک چیز نباید تردید داشت و آن این که هدف از این مداخله نظامی اخیر، نه دفاع از مردم سوریه است و نه حفاظت از طبقه کارگر خود روسیه.

تا جایی که به دولت سرمایه داری حاکم بر روسیه بازمی گردد، ما با طبقه ای از اولیگارش های مافیایی و جنایتکار رو به رو هستیم که در گیر و دار انحلال اتحاد شوروی سابق، با تاراج مایملک دولتی و تحمیل فلاکت غیرقابل توصیف به طبقه کارگر شوروی، خود را به چنین موقعیتی رسانیدند، و از همین رو این طبقه چنان ارتجاعی و انگلی است که قادر نیست کوچک‌ترین نقش «مترقی» در سطح جهانی ایفا کند. نزاع کنونی روسیه با امریکا و متحدینش، نه به معنای «استقلال» از امپریالیسم، بلکه به معنای تلاش برای حفظ و گسترش حوزه های نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در منطقه است.

این که کلیسای ارتودوکس روسیه روز چهارشنبه هفته قبل، این مداخله را یک «نبرد مقدس» توصیف کرد، به تنهایی خصلت ارتجاعی مداخله مسکو را نشان می دهد.

از سوی دیگر بیانیه های واشنگتن در محکومیت این اقدام روسیه نیز چیزی بسیار فراتر از وقاحت و ریاکاری محض است. اشتون کارتر، وزیر دفاع امریکا، روز چهارشنبه ضمن محکومیت روسیه، حملات هوایی را «ریختن بنزین بر آتش» توصیف کرد. در حالی که به دنبال اعتراضات اولیه مردمی در سوریه، این امپریالیسم امریکا، عربستان سعودی و سایر رژیم های سلطنتی نفتی متحد آن ها در منطقه بودند که با مداخله خود، چنین

«آتشی» را برافروختند. نیروهای نظامی اسلام‌گرایی که امروز امپریالیسم امریکا داعیه مبارزه با آنان را دارد، خود ساخته و پرداخته و مورد پشتیبانی مالی و تسلیحاتی همین امپریالیسم بودند تا به عنوان پیاده نظام آن‌ها در جنگ نیابتی برای تغییر رژیم در لیبی خدمت کنند که چنین نیز کردند.

کارتر و سایر مقامات امریکا، روسیه را متهم کرده اند که حملات هوایی خود را به مواضع داعش محدود نکرده و در عوض سایر شبه نظامیان جبهه مقابل اسد را هدف گرفته است. به گفته کارتر، نیروهای روسیه «مکان‌هایی را هدف گرفتند که (داعش) در آن‌ها حضور ندارد». منتها نگرانی کارتر، در لابه لای این کلمات پنهان است؛ در مکان‌هایی که داعش حضور ندارد، جبهه النصره به عنوان شاخه وابسته به القاعده حی و حاضر است. یعنی همان اسلام‌گرایان «میانه رو»یی که امریکا در «جنگ علیه تروریسم»، به همه شکل حمایت کرده است.

امپریالیسم امریکا در باتلاق جنگ‌های بی پایان در سرتاسر جهان فرو رفته است. چند روز پیش با انتشار اخبار اشغال شهر «قندوز» افغانستان به دست طالبان، اعلام شد که تقریباً ۱۰ هزار سرباز در این کشور باقی خواهند ماند، آن هم با گذشت ۱۴ سال از نخستین تهاجم امریکا به خاک این کشور!

این بار خاک سوریه نیز به جبهه بازی روسیه (و جمهوری اسلامی) با امپریالیسم امریکا و متحدینش مبدل شده است. ماه آوریل، پنتاگون اعلام کرد که با تغییر قوانین دخالتگری امریکا در سوریه، واکنش نظامی به هر نیرویی را که به «شورشیان» مورد حمایت امریکا حمله ببرد، جایز می‌سازد. در این میان متحدین امریکا نیز تهدیدهای مشابهی را بروز دادند. به عنوان مثال عربستان سعودی تهدید به مداخله نظامی مستقیم کرد و فرانسه نیز که کارزار بمباران‌های خود را همین هفته آغاز کرده بود، اعلام داشت که حملات هوایی آن نه فقط داعش، که همین طور رژیم اسد را هدف قرار خواهد داد.

در این میان، امریکا و ناتو، به دنبال کودتای سال قبل در اوکراین، به حضور نظامی و آمادگی نظامی خود در اروپای شرقی شدت بخشیده اند. روسیه نیز نیروهای مستقر خود در مرزهای غربی کشور را تقویت کرده است.

در چنین شرایطی، ما به عنوان مارکسیست‌های انقلابی، کوچک‌ترین حمایتی از مداخله روسیه یا هر یک از دیگر قدرت‌های سرمایه داری نمی‌کنیم. به قول تروتسکی، وظیفه ما «نه دنبال کردن نقشه جنگ، که دنبال کردن نقشه مبارزه طبقاتی» است. به راستی چرا باید «مارکسیست» بود تا از یک ارتجاع در برابر دیگری دفاع

کرد؟ یک نیروی مارکسیستی، اصولاً از برنامه انقلابی و ارائه موضع مستقل و خط سوم در چنین شرایطی است که بازشناخته می شود. در غیر این صورت چه چیزی می تواند این تمایز را روشن کند؟

همان طور که قریب به دو سال پیش در ارتباط با بحران سوریه و وظیفه مارکسیست های انقلابی نوشتیم:

"در مقابل دو جبهه مذکور، هیچ راه حل انقلابی جز تدارک برای یک جبهه سوم انقلابی در تقابل با دو ارتجاع، و با اتکا به نیروی طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم و استثمار وجود ندارد، چه در غیر این صورت، مسیر سوریه (و در آتی هر کشور دیگر) به هر سمتی خواهد رفت، به جز انقلاب و منافع طبقه کارگر سوریه و دیگر کشورهای منطقه.

جبهه سوم، به عنوان یک جبهه متکی به طبقه کارگر (نه «خلق») در تقابل با بورژوازی حاکم و نیروی مهاجم امپریالیست مطرح است. موضع استالینیست ها زیر عنوان «جبهه واحد خلقی» یک بار تجربه شد و مشاهده کردیم که چه ضرباتی به جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان وارد آورد. دیروز حزب توده و اکثریت از «ایران» در مقابل جنگ «امپریالیسم» دفاع کرد، امروز حزب کمونیست سوریه از «سوریه». همه این ها خاک پاشیدن به چشم جنبش کارگری و توده های تحت ستم است که همین نیروهای به اصطلاح «چپ» داعیه دفاع از آن ها را دارند.

به علاوه جبهه سوم این را تشخیص می دهد که حتی در صورت بروز چنین جنگ هایی، باید بخشی از سربازان دو دولت متخاصم به طور اعم و کارگران آن ها را به طور اخص متحد کرد، و این جنگ را به واقع به جنگی علیه دو نظام سرمایه داری- امپریالیستی تبدیل کرد. مثلاً پس از جنگ جهانی دوم و عروج فاشیسم، یک مارکسیست انقلابی مثل «ویدلن» (مارتین مورات)، از اعضای انترناسیونال چهارم، شروع به انتشار روزنامه ویژه ای برای «سربازان آلمانی»- به نام «کارگر و سرباز» (Arbeiter und Soldat) کرد. اگر کسی این روزنامه را همراه خودش می داشت، در صورت دستگیری با شکنجه طاقت فرسا و مرگ قطعی رو به رو می شد. با این حال این نشریه از فرانسه، از نقطه ای که به صورت زیر زمینی چاپ می شد، به سمت بلژیک و خود آلمان و حتی پادگان های سربازان آلمانی در دور دست ترین نقاط ایتالیا پخش شد. همین ویدلین در به وجود آوردن یک هسته سربازان آلمانی در برست همکاری داشت. مقامات نازی آن قدر در مورد این مسأله نگرانی داشتند که وقتی گشتاپو یکی از

میتینگ های این هسته را در سال ۱۹۴۳ کشف کرد، ۱۷ سرباز آلمانی و یک تروتسکیست فرانسوی به نام رابرت کرو را درجا تیرباران نمود. نهایتاً در ژوئیه ۱۹۴۴، ویدلین و یکی از رفقاییش به نام مارگریت باژه، به وسیلهٔ بریگادهای ویژهٔ فرانسه - نیروهای مزدور پلیس فرانسه که مسئولیت پیگرد «دشمنان داخلی» را داشتند - دستگیر شدند. بعد از تحت شکنجه قرار گرفتن، تحویل گشتاپو داده شد و در ۲۲ ژوئیه به قتل رسید.

بسیاری از کسانی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، از همین وظیفهٔ اصلی طفره می روند و به همین خاطر است که در چنین بزنگاه هایی خود را در پشت بورژوازی کشور «مظلوم» پنهان می کنند. آن ها این قدر پرت هستند که تقابل با امپریالیسم را به این شکل درک می کنند. به همین دلیل است که خصلت اصلی و بارز استالینیسیم، زیگزاگ رفتن و چپ و راستن زدن است: از «تقابل» با امپریالیسم تا پیوستن به اردوگاه بورژوازی!

برای جبههٔ سوم انقلابی، نیاز به تدارک است؛ تا زمانی که این طیف «چپ» چنین وظیفهٔ مهمی را انجام ندهند، به طور مداوم به طبقهٔ کارگر خیانت خواهند کرد. یک مارکسیست انقلابی از هر فرصتی برای افشای امپریالیسم و بورژوازی «خودی» استفاده می کند، آن را به میدان جنگ علیه هر دو ارتجاع تبدیل می کند. این ویژگی یک مارکسیست انقلابی است، نه استالینیسیت های ورشکسته و خائن به منافع طبقهٔ کارگر جهانی.

واضح است که چنین جبهه ای تنها با اتکا با نیروهای انقلابی و طبقهٔ کارگر در سطح جهانی می تواند شکل بگیرد. چرا که در چنین شرایطی اقدام به سازماندهی اعتصاب و توقف تولید در کشورهای متخاصم برای جلوگیری از پیشبرد دخالتگری ها به یک ضرورت عینی تبدیل می شود. این که ما با چنین جبهه ای رو به رو نیستیم، دقیقاً به دلیل نبود یک انترناسیونال انقلابی و برخوردار از پایه های قوی در کشورهای مختلف است. همهٔ این ها به این خاطر است که «مارکسیست» ها به جای پذیرش شکست های تحمیل شده از سوی استالینیسیم، به جای درس گیری از گذشته و خلاصه قبول «بحران» و «بی ارتباطی» خودشان به متن مبارزات کنونی، به خرده کاری می پردازند، ولی هرگز یک قدم به سوی چنین چیزی بر نمی دارند.



یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ و مترقی جهان، از کارگران کشورهای درگیر جنگ امپریالیستی خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تاحدّ زیادی وادار به عقب نشینی کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران شان نشانده بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. رویکرد صحیح، دفاع از یک خط مستقل مبارزه علیه ارتجاع رژیم بعثی و سایر نیروهای ارتجاعی بورژوازی است که ممکن است جایگزین اولی شوند. توده های زحمتکش، نه از رژیم بعثی منتفع می شوند و نه از سایر نیروهای بورژوازی دست پرورده امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی منطقه ای. با تبلیغ و پیش بردن این خط انقلابی است که حتی در صورت حمله نظامی و استقرار یک رژیم ارتجاعی و تامغز استخوان وابسته به امپریالیسم، توده های تحت ستم و استثمار به حقانیت و اعتبار نیروهای جبهه سوم انقلابی پی خواهند برد. این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول است" (بحران کنونی سوریه: بررسی تاریخی تکامل بورژوازی و نقش امپریالیسم)

آلترناتیو بالا، زمانی به اثبات رسید که مقاومت یگان های دفاعی کوبانی در برابر ارتجاع داعش، با کمترین سطح از امکانات دفاعی، همراه با موج عظیمی از همبستگی جهانی رخ داد و چهره خاورمیانه را دستخوش تغییر کرد. امروز ما شاهد اعتراضات نیم میلیونی مردم عراق علیه تفرقه افکنی های شیعی و سنی، اعتراضات «بحران زباله» در لبنان، شدت گیری مبارزات دمکراتیک- به خصوص کردها- به دنبال انتخابات پارلمانی ترکیه و پیروزی «ه.د.پ» و موارد دیگری بوده ایم. مارکسیست ها به جای نگاه رو به بالا و انتخاب میان ارتجاع «بد و بدتر»، به این پتانسیل عظیم مبارزاتی و مترقی نگاه می کنند که در غیاب رهبری انقلابی، می تواند از میان برود. مارکسیست های انقلابی نمی توانند تا وقوع هر رویدادی نقش منفعلانه ایفا کنند و سپس

به دنبال پاسخ این پرسش باشند که «امروز» چه باید کرد. اقدام «امروز»، وابسته به تدارکات «دیروز» است. یک گرایش مارکسیستی انقلابی، منافع طرفین این جنگ ارتجاعی را برای مردمی که در این مخمصه افتاده اند افشا می کند؛ برنامه سوسیالیستی خود از مجموعه ای مطالبات را تبلیغ می کند؛ خواستار مسلح شدن مردم، تشکیل واحدهای دفاعی و آموزش نظامی می شود؛ در بین سربازان رژیم اسد تمرّد و سرپیچی ایجاد می کند؛ آن ها ترغیب می کند که سلاح شان را به سوی افسران شان نشانه روند؛ در کشورهای متخاصم به کارزار ضدّ جنگ و سازماندهی اعتصاب عمومی برای عقب راندن دولت های سرمایه داری از این جنگ دست می زند. یک گرایش مارکسیستی انقلابی، استقلال خود و جنبش کارگری را در هر شرایطی حفظ می کند، حتی اگر در اقلیت باشد، و حتی اگر نتواند از سطح تبلیغاتی فراتر رود. نهایتاً وظیفه استراتژیک اصلی پیش روی «مارکسیست»ها که سال ها فراموش شده، تدارک برای حزبی انقلابی بوده است که بنا به ماهیت خود، نه در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی تعریف می شود. مادام که این وظیفه انجام نگیرد، هر بار شرایط مشابهی رخ می دهد که طیف گسترده ای از چپ را به دنبال بازی این یا آن قدرت سرمایه داری و امپریالیستی بکشاند.

## گزارش سازمان ملل: حادثه‌ترین بحران پناهندگی سوریه در تاریخ معاصر

توماس گیست

برگردان: آرام نوبخت

به گزارش «کمیسریای عالی پناهندگی سازمان ملل متحد»، بیش از چهار میلیون پناهنده از سوریه گریخته و در تلاش برای فرار از خشونت و آشوبی که سال‌ها جنگ داخلی به دنبال داشته، به کشورهای لبنان، اردن، عراق، مصر، آفریقای شمالی و ترکیه پناه برده‌اند.

بنا به تخمین‌های سازمان ملل، یک ششم کل جمعیت سوریه از کشور گریخته و قریب به ۲۳۰ هزار تن در نتیجه نزع‌هایی که از سال ۲۰۰۱ آغاز شده، جان باخته‌اند.

پناهندگان درمانده و وحشت‌زده، هم‌چون سیل به شماری از کشورهای همسایه سرازیر شده است. تقریباً ۲ میلیون شهروند سوری به ترکیه گریخته‌اند، ۲۵۰ هزار تن به عراق، ۶۳۰ هزار تن به اردن، ۱,۲ میلیون تن به لبنان، ۱۳۰ هزار تن به مصر و ۲۵۰ هزار تن به آفریقای شمالی.

طبق یافته‌های سازمان ملل، دست‌کم ۷,۶ میلیون نفر دیگر در داخل کشور آواره شده‌اند و عملاً به عنوان پناهنده در سوریه زندگی می‌کنند. در مورد شهر حلب، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین شهرهای سوریه و میزبان ۳ میلیون نفر در آغاز سال ۲۰۱۱، نزدیک به ۹۰ درصد از ساکنین خانه‌های خود را ترک گفته‌اند. شمار کل آوارگان سوری طی تنها ۱۰ ماه گذشته به میزان بیش از ۱ میلیون پناهنده رشد کرده است.

جنگ‌ها و مداخلات امپریالیستی دهه گذشته، با بهانه‌های انسان‌دوستانه، کشورهای سوریه، عراق و منطقه را به کانون زلزله‌بدترین بحران انسانی و پناهندگی در تاریخ مبدل کرده است.

به گزارش اداره پناهندگی سازمان ملل، سوریه اکنون به عنوان کشوری با بیش‌ترین شمار پناهندگان در تاریخ معاصر خودنمایی می‌کند. گزارش سازمان ملل اشاره می‌کند که وضعیت کنونی سوریه به مراتب حادث‌تر از وضعیت غالب بر افغانستان در سال ۱۹۹۲ شده است. در این مقطع، قریب به ۴,۵ میلیون افغان به دنبال یک دهه جنگ چریکی که همانند مورد سوریه از سوی امپریالیسم امریکا برانگیخته شده بود، از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده بودند.

آنتونیو گوترس، کمیسریای عالی سازمان ملل، طی یک بیانیه رسمی از عان داشت: «این بزرگ‌ترین جمعیت از یک نسل است که به دنبال یک کشمکش واحد پناهنده شده است. این جمعیتی است که شایسته حمایت جهان است، ولی در عوض در شرایط حادی به سر می‌برد و عمیق‌تر از قبل در فقر حقارت بار فرو می‌رود». گزارش سامان ملل در ماه اوت گذشته اعلام کرده بود که «تقریباً نیمی از مردم سوریه وادار به ترک خانه های خود و فرار برای حفظ جان خود شده اند». گزارش نشان می‌دهد فاجعه ای که امپریالیسم امریکا بر سوریه روا داشته، به طور مداوم از آن زمان تاکنون وخیم تر شده است.

تنها جزء ناچیزی از پناهندگان سوری عملاً در اردوگاه های پناهندگی اسکان داده شده اند، در حالی که اکثریت آن ها در حلبی آبادها و گتوهای حاشیه شهرهای لبنان، اردون و ترکیه به حال خود رها شدند.

به گفته سازمان ملل، نزدیک به ۷۵۰ هزار کودک آواره سوری، یعنی تقریباً نیمی از کل ۱,۵ میلیون کودک، فاقد هرگونه دسترسی به آموزش رسمی هستند.

سازمان ملل تلاش می‌کند برای پناهندگان سوری تقریباً ۴ میلیارد یورو کمک جمع آوری کند، اما تاکنون تنها نزدیک به ۲۵ درصد از این هدف را محقق کرده است. نخبگان ایالات متحده و اروپا کم‌تر از ۲۵ درصد درخواست سازمان ملل را جمع آوری کرده اند.

به گفته سازمان ملل، در سال ۲۰۱۵، پناهندگان سوری نیمی از موج جمعیت مهاجرین از دریای مدیترانه را شکل می‌دهند. بسیاری از پناهندگانی که از جنگ سوریه گریخته اند، از فرط استیصال، خطر سفر به اروپا از طریق لیبی را به جان می‌خرند؛ کشوری که خود کانون جنگ افروزی های فرقه ای با تحریک امریکا است. مهاجرین ضمن عبور از دریای مدیترانه، وادار می‌شوند به قاچاقچیان انسانی تن بدهند که به طور روزمره مشغول سوء استفاده، دستبرد و به بندگی کشیدن محموله انسانی خود هستند.

سیل عظیم پناهندگان پس از ترک شتابزده خانه های خود به خاطر جنگ امپریالیستی، با چشم اندازی تیره و تار و برای رسیدن به سواحل یک ناکجا آباد، این بار مورد با بازداشت ها و توقیف های بی رحمانه وسیع، تغییر اجباری محل اسکان و سیاست های نظارتی تحمیلی حکومت های اروپا و آسیا قرار می‌گیرند.

قدرت های اروپایی با عملیات نظامی و ضد شورش به جریان مهاجرین پاسخ داده اند. اتحادیه اروپا تاکنون طرح هایی برای حملات هوایی به کشتی های مظنون به قاچاق دارد. این جزئی از سیاست «دژ اروپا» است که تنها جزء ناچیزی از مهاجرین را می‌پذیرد و اکثریت را به زور سرنیزه وادار به بازگشت می‌کند.

پناهندگان در مرز سوریه و ترکیه، با تلاش های دولت ترکیه برای انسداد ورود آنان رو به رو می شوند و به این ترتیب بین نیروهای ترک، کرد و افراطیون سنی درگیر در تنازعات خونین برای کنترل بر نواحی بیش تر به دام می افتند.

لبنان نیز شمار روزافزونی از پناهندگان را پس می فرستد، تعداد حکومت های مختلف جهان نیز که با نقض قوانین بین المللی از ارائه هرگونه پناهگاه به مهاجرین سر باز می زنند، رو به رشد است.

این تمهیدات در واکنش به انفجار تاریخی جمعیت پناهندگان جهان در حال اجرا هستند. در دسامبر ۲۰۱۴، تقریباً ۶۰ میلیون پناهنده و آواره داخلی در سطح جهان وجود داشت. رقمی که طی تنها ۴ سال گذشته، با تقریباً ۲۰ میلیون نفرافزایش، سر به آسمان کشیده است. در سال ۲۰۱۴، جمعیت جهانی پناهندگان به طور متوسط روزانه ۴۲ هزار ۵۰۰ نفر افزایش داشت.

امپریالیسم امریکا مسئول اصلی چنین موجی از انسان هایی است که وادار به مهاجرت در جهان می شوند. دو دهه و نیم جنگ های زمینی گاه و بی گاه امریکا، سرکوب شورش ها، کارزارهای بمباران و اشغال عراق و چهار سال جنگ داخلی به تحریک امریکا در سوریه، عملکرد هر دو کشور را مختل کرده و برای بخش های وسیعی از مردم انتخابی به جز گریز از کشورهای شان باقی نگذاشته است.

از آغاز سال ۲۰۰۱، واشنگتن بی ثبات سازی سوریه را در قالب تسلیح، تعلیم و تقویت شبه نظامیان اسلام گرا و راست افراطی علیه حکومت دمشق به عنوان متحد رژیم ایران، و در تلاش برای سرنگونی حکومت بشار اسد و روی کار آوردن یک رژیم اقماری تحت کنترل امریکا، شروع کرد. تولید مواد غذایی پایه ای در سوریه از زمان آغاز جنگ بیش از ۵۰ درصد کاهش داشته است.

بنا به گزارش های «دیده بان حقوق بشر» و سازمان ملل، می توان دید که جنگ عربستان سعودی با پشتیبانی امریکا در یمن، در حال ایجاد زمینه های یک فروپاشی اجتماعی با ابعاد فاجعه بار مشابهی است. ائتلاف عربستان با تجهیز شدن به تسلیحات جدید امریکایی، هزاران شهروند غیرنظامی را طی کارزار بمباران سنگینی که از اواخر مارس آغاز و تاکنون ادامه دارد، به قتل رساند.

به گزارش «دیده بان حقوق بشر»، روز دوشنبه حملات هوایی ائتلاف نزدیک به ۲۰۰ یمنی را طی تنها یک روز کشته است که این رقم به افزایش قابل توجه شمار تلفات شهروندان غیرنظامی طی هفته های اخیر به دست کارزار تحت رهبری عربستان اضافه می کند.

ماه‌ها بمباران وحشیانه به دست نیروهای تحت هدایت عربستان، و با حمایت مستقیم واحدهای لجستیک و اطلاعاتی ارتش آمریکا، کاملاً از هدف خود مبنی بر بازگرداندن عبدربه منصور هادی، رئیس‌جمهور حکومت دست‌نشانده آمریکا-عربستان سعودی در یمن، به قدرت و شکست «حوثی»‌های مورد حمایت ایران، ناتوان بوده است.

در عین حال، جنگ هوایی شرایط را برای فروپاشی اجتماعی همانند آن چه که ایالات متحده در سوریه، عراق، سومالی و افغانستان ایجاد کرده، تغذیه کرده است. آغاز ناگهانی بیماری‌هایی که سابقاً با تسهیلات بهداشتی مدرن ریشه کن شده بود- نظیر سالک و تب دنگی- در سوریه و یمن گزارش شده اند. طبق یکی از گزارش‌های سازمان ملل در این هفته، اکنون نزدیک به ۲۰ میلیون یمنی بدون دسترسی قابل اتکا به مواد غذایی و آب، با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.

به گفته مقامات آمریکا که «وال استریت ژورنال» طی این هفته اشاره ای به آن‌ها کرده بود، حکومت اوپاما که با وجود افتضاحات بی‌پایان هنوز عقب‌نشسته است، اکنون با استراتژی نظامی تهاجمی تری در سطح منطقه، کشورهای سوریه، یمن و عراق و دیگر کشورهای کشورهایی را که نام نبرده است، هدف گرفته.

در گزارش «کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا» در این هفته، فرمانده ستاد مشترک، ژنرال مارتین دمپسی و وزیر دفاع، اشتون کارتر، رئوس طرح‌های افزایش حمایت از گروه‌های نظامی زمینی گرد و سنی در سوریه و عراق و تشدید جنگ هوایی علیه هر دو کشور را اعلام کردند.

دیدگاه دمپسی و کارتر با حمایت هماهنگ سناتورهای مهم، این بود که موفقیت کارزار عراق و سوریه که به زعم آنان برای نابودی داعش به عنوان گروه منشعب از القاعده آغاز شده، عملاً منوط به خلع بشار اسد از قدرت است.

۱۰ ژوئیه ۲۰۱۵

<https://www.wsws.org/en/articles/2015/07/10/syri-j10.html>

## رهبران «پ.ی.د» و خواست مشارکت با رژیم بشار اسد: یک خطای مهلک

سرژ جوردن

برگردان: آرام نوبخت

کارزار حملات هوایی گسترده رژیم اردوغان به پایگاه های «حزب کارگران کردستان» (پ.ک.ک) و متعاقباً واکنش های «حزب اتحاد دمکراتیک» (پ.ی.د) به عنوان سازمان خواهر «پ.ک.ک» در شمال سوریه، پرسش های مهمی را به شکلی به مراتب تندتر و عریان تر از پیش، پیرامون استراتژی انقلابی مطرح کرده است.

از تابستان سال ۲۰۱۲ به این سو، «پ.ی.د» در حال پیشروی در برخی مناطق قلمرو اکثراً کردنشین شمال سوریه به دنبال عقب نشینی سربازان سوریه از این نواحی بوده است. در واقع رژیم اسد این عقب نشینی را به این منظور مهندسی کرد که نیروی نظامی خود را برای مهار کردن پیشروی گروه های نظامی سنی در سایر بخش های کشور متمرکز کند، و به این ترتیب اجازه داد که «پ.ی.د» این خلأ را پر کند.

این تغییر توازن قوا به نفع «پ.ی.د»، به عنوان نیرویی سیاسی که مخمصه توده های گرد را درک می کند، و همین طور کنترل این حزب بر آن چه که به عنوان کانتون های روزئاوا شناخته شده است، با موجی از شور و شوق جمعیت کرد سوریه و سرتاسر جهان رو به رو شد. این استقبال از این جهت بود که کردها سال ها زیر مشیت آهنین دیکتاتوری اسد قرار داشته و از ابتدایی ترین حقوق خود، حتی استفاده از زبان مادری در جامعه نیز محروم شده بودند.

از آن زمان تاکنون، واحدهای مسلح «پ.ی.د» (شامل «ی.پ.ژ» و «ی.پ.گ») با تهور و شجاعت بی چون و چرای خود در مبارزه علیه سبعت ارتجاع داعش و همین طور به خاطر گردان های دفاعی زنان خود، توجه میلیون ها نفر را به سوی خود جلب کرده اند. هدف اعلام شده آن ها مبنی بر ایجاد یک نظام حکومتی بدیل، متکی بر توازن و همزیستی میان گروه های مذهبی و قومی، آن هم در میانه جنگ هایی فرقه ای که منطقه را به کام خود کشیده، تأثیر قابل توجهی بر بسیاری از جوانان، فعالین چپ و گرد سرتاسر جهان داشت.

با این وجود از همان ابتدا، تا جایی که به موضع «پ.ی.د» نسبت به رژیم اسد بازمی گشت، یک نقطهٔ خاکستری وجود داشته است. باید گفت که معادل «پ.ی.د» در ترکیه، یعنی «پ.ک.ک»، به مدت تقریباً دو دهه از بنیانگذاری اش در سال ۱۹۷۸، از روابطی در چهارچوب همکاری با رژیم اسد برخوردار بود و تا زمانی که رژیم نهایتاً در مقابل «پ.ک.ک» قرار گرفت، منابعی مالی نیز از آن دریافت می کرد. اگرچه ماهیت دقیق رابطه میان «پ.ی.د» و رژیم اسد طی چند سال گذشته در هاله ای از ابهام قرار دارد، اما روشن است که «پ.ی.د» ترجیح داده از هر گونه رویارویی و تقابل با ارتش سوریه کنار بایستد.

در برخی نواحی روژئاوا مانند «قامشلی» و «حصکه» (از جمله بزرگترین شهرهای ناحیه)، رژیم اسد هرچند بخش اعظم پرنسل نظامی خود را عقب کشیده، اما هم‌چنان مدیریت خود بر خدمات دولتی را حفظ کرده، به پرداخت دستمزدهای کارکنان دولتی ادامه می دهد، منابع عمومی را در اختیار حکومت محلی قرار می دهد و برخی دفاتر اداری را هم اداره می کند. برنامه های درسی مدارس اصولاً به همان شکلی باقی مانده که در دورهٔ اسد بود، و دانش‌آموزان دبیرستان بر مبنای همان برنامهٔ آموزشی پیش می روند که حزب بعث سابقاً حاکم تأیید کرده بود.

در عین حال، با رشد داعش، همکاری نظامی نیز سال قبل بین «پ.ی.د» و امپریالیسم امریکا شکل گرفت. «کمیتهٔ انترناسیونال کارگری» اگر چه کمک نظامی را فی نفسه به یک موضوع اخلاقی تبدیل نمی کرد- آن هم در بحبوحهٔ کشتارهای لجام گسیختهٔ داعش- اما از همان ابتدا نسبت به مخاطرات سیاسی در پس این نوع همکاری نیز هشدار می داد؛ به خصوص نسبت به برداشتی که این همکاری می تواند در بین میلیون ها تن از مردم خاورمیانه، کسانی که متحمل مصایب ناشی از مداخلات خونین امپریالیسم امریکا شده و می شوند، ایجاد کند.

«هیچ توهمی را نباید نسبت به نقش امپریالیسم غرب که اقداماتش تنها به شکاف های فرقه ای مذهبی بیش تر دامن خواهد زد، به وجود آورد... تاریخ مردمان کُرد بارها نشان داده است که قدرت های امپریالیستی و نخبگان سرمایه داری، دوستان مبارزهٔ طولانی کردها برای رهایی ملی نیستند» («کردستان: نبرد کوبانی»، ۲۰۱۴/۱۰/۲).



به طور کلی ما علیه هر گونه استراتژی تلاش برای انطباق با «نیت خوب» قدرت های سرمایه داری خارجی، به جای روی آوردن به گروه های مختلف طبقه کارگر منطقه با یک فراخوان روشن و برنامه سوسیالیستی برای بسیج مستقل آن ها در برابر این قدرت ها، مخالف بودیم.

نمی توان در آن واحد هم برای رهایی اجتماعی و همبستگی قومیت های مختلف تلاش کرد، و هم با نیروهایی که به ستیزه جویی ها در منطقه شدت می بخشند و با آزار و اذیت عرب های سنی آن ها را به آغوش داعش سوق می دهند، همکاری داشت.

ما این را نیز توضیح دادیم که نرمش امپریالیسم غرب و رژیم اسد نسبت به «پ.ی.د»، بیش تر محصول شرایط خاص بود تا هر چیز دیگری؛ روژئاوا از یک توازن قوای شکننده منتفع شد، چرا که نخبگان حاکم در منطقه و غرب، فعلاً با موضوعات مهم تری در قالب «داعش» دست و پنجه نرم می کردند.

با این حال طی دو هفته اخیر تغییرات مهمی رخ داد که به طور بالقوه می تواند این تعادل شکننده را دگرگون کند. به طور اخص، تشدید حملات نظامی اخیر علیه پایگاه های «پ.ک.ک» در سوریه و شمال عراق یکی از این تغییرات است. رژیم ترکیه با پیشنهاد اجازه به امریکا برای استفاده از پایگاه های هوایی آن در خاک ترکیه برای کارزار هوایی علیه داعش، سکوت امریکا را خرید.

این مانور یک بار دیگر نشان می دهد که امپریالیسم امریکا از سرنوشت و مبارزه کرها صرفاً به عنوان مهره های پیاده نظام در بازی قدرت خود استفاده می کند و در اولین فرصت، از پشت به آن ها خنجر می زند. حکومت امریکا ضمن نمایش ریاکاری تهوع آور خود، به طور یک جانبه به «پ.ک.ک» اعلام داشته که «به خشونت در ترکیه پایان دهد»، در حالی که حملات هوایی شدید ارتش ترکیه به «پ.ک.ک» را که تاکنون به کشتار شماری از شهروندان غیرنظامی انجامیده، به عنوان «دفاع از خود» توجیه می کند.

در یک چنین بستری است که طی حدوداً یک هفته اخیر، مقامات مختلفی از «پ.ی.د» در خاک سوریه علناً اعلام کرده اند که حکومت اسد را می توان به عنوان یک همکار در نظر گرفت. صالح مسلم، رهبر «پ.ی.د»، اعلام کرد که «در شرایط درست»، یگان های «ی.پ.گ» می توانند «به ارتش سوریه بپیوندند»؛ ادريس نسان، از مقامات ارشد «پ.ی.د» در کوبانی گفت که این حزب می تواند با رژیم اسد متحد شود، «منتها اگر (رژیم) خود را متعهد به یک آینده دمکراتیک بداند».

رهبری «پ.ی.د» با پیش‌بینی این که روابطش با امریکا به دنبال وقایع اخیر در ترکیه شاید تحت فشار جدی تری قرار بگیرد، موقتاً در حال تکیه کردن به اسد است که به نظر می‌رسد شدیداً مجبور است در این بازی قمار تنها روی یک اسب شرط نبندد.

اما اگر مبارزه مردم روژئاوا قرار باشد حمایت مردمی و حیاتی موردنیاز را فراتر از تقسیم بندی های فرقه ای و مرزهای روژئاوا تأمین کند، این حرکت رهبران «پ.ی.د» یک استراتژی محکوم به شکست به شمار می‌رود. این درخواست ها از اسد نمی‌تواند به خصوص در بین میلیون ها نفری که زیر بمباران اسد یا شکنجه های شبه نظامیان بدنام و بی رحم «شبیحه» هستند، نفوذ و بُرد چندانی داشته باشد. در بین کردها نیز بسیاری از یاد نبرده اند که پیش از جنگ، رژیم اسد چندین دهه به طور بی رحمانه ای مشغول سرکوب کردها و انکار هویت آن ها بوده است.

جان رید، سوسیالیست امریکایی، زمانی گفته بود «هر کسی که فریب ظاهر وعده های عمو سام را بخورد، با خون و رنج بهایش را خواهد پرداخت». این همان چیزی است که کردها بارها پیش از این بنا به تجربیات تلخ آموختند. با این حال آن چه که جان رید درباره «عمو سام» گفت، به یکسان در مورد رژیم های حامی سرمایه داری، فرقه گرا و قصاب نظیر رژیم اسد صدق می‌کند. به محض این که اسد دست بالا را پیدا کند، بدون تردید به ارباب و انقیاد کردها باز خواهد گشت. در آن صورت رهبران «پ.ی.د» چه خواهند کرد؟

بهره بردن از شکاف های میان قدرت های حاکم مختلف برای تقویت مبارزه توده ای به خودی خودی نادرست نیست. اما هر تاکتیکی باید تابع یک استراتژی شفاف باشد، با هدف آگاهانه افشای دشمنان در هر گام، و بدون تغذیه کردن کوچک ترین توهمی به مقاصد آن ها. سوسیالیست ها خود را به بسیج مستقل نیروها از پایین به عنوان فاکتور اصلی تغییر متکی می‌کنند. متأسفانه رویکرد رهبران «پ.ی.د» داستانی کاملاً متفاوت است.

سیاست آن ها، سیاست کوتاه بینانه ایجاد توازن بین نیروهای مختلف سرمایه داری است، نیروهایی که همگی همواره حس تحقیر کامل خود را نسبت به منافع توده های کُرد به نمایش گذاشته اند. این خطای بزرگ و یک مانع عینی در برابر ایجاد همبستگی غیرفرقه ای با مردمی است که در خارج روژئاوا، مورد حمله رژیم اسد یا نیروهای هوایی امریکا قرار دارند. این امر خطر تشدید تنش های فرقه ای را دربر دارد.

تنها یک استراتژی که در مرکز آن برنامه ای منسجم برای اتحاد عمل طبقه کارگر در جهت حقوق دمکراتیک کلیه مردمان منطقه، بدون کوچک ترین توهمی به قدرت های امپریالیستی و حاکمیت های استبدادی منطقه قرار دارد، فرصت مبارزاتی برای تضمین راه برون رفت از فاجعه کنونی را ایجاد می کند.

۶ اوت ۲۰۱۵

<http://www.socialistworld.net/doc/7295>

## بحران کنونی سوریه: بررسی تاریخی تکامل بورژوازی و نقش امپریالیزم

### آرام نوبخت

**مقدمه:** پیچیدگی وضعیت کنونی سوریه را از چند جهت می توان توضیح داد: اول این که شورش ها پیش از آن که تناقضات داخلی این کشور به بلوغ و تکامل لازم دست یافته باشد، آغاز شد. به این معنا که با آغاز اعتراضات در تونس، سپس در مصر و نهایتاً بسط آن به سرتاسر کشورهای عربی منطقه، جوانان سوری نیز همین روال را پی گرفتند و به خیابان ها ریختند. اما معترضان سوری، هنوز در همان سطح مردم معترض در تونس یا مصر قرار نداشتند. رژیم اسد با وعده رفرم و ایجاد انتظاراتی در درون جامعه تا پیش از فوران شورش ها، تا درجه ای موفق به تخفیف موقتی اعتراضات شد. بنابراین فرایند شورشی که منطقه را درنوردید، توده های زحمتکش سوریه را در موقعیتی قرار داد که از لحاظ روانی و ذهنی نسبتاً غیرآماده بودند. با این حال توده ها تحت تأثیر موج اعتراضات منطقه، طی دوره ای نسبتاً کوتاه حرکت کردند و در این مقطع بود که ما شاهد شورش های توده ای بسیاری در شهرهای مختلف کشور بودیم. اما اقدامات خشونت آمیزی که بلافاصله از سوی رژیم برای سرکوب جنبش به کار گرفته شد، تبعاتی منفی برجای گذاشت. شورش در ماه مارس ۲۰۱۱ آغاز شد و در اواخر تابستان به اوج خود رسید؛ پس از این مرحله ما شاهد یک افول عمومی، البته همراه با افت و خیرهایی جسته و گریخته، بودیم. در اوایل سال ۲۰۱۲ نیز تظاهرات توده ای به یک نقطه اوج جدید رسید، اما آن هم چندان دیری نپایید. دوم؛ اعمال خشونت های شدید و وحشیانه از سوی نیروهای تندروی اسلامی در جبهه موسوم به «ارتش آزادی سوریه»- از بریدن گلوی قربانیان در برابر دوربین ها گرفته تا قطع سر، حلق آویز کردن مردم از سقف و اعدام زنان و کودکان و تجاوز- و این حقیقت که نیروهای شورشی به وضوح در رابطه نزدیک با امپریالیست ها قرار دارند، بخش قابل توجهی از مردم جامعه را (اعم از علوی ها، مسیحیان، درزی ها، آرامنه و همچنین بسیاری از مسلمانان سنی میانه رو) از ترس روی کار آمدن یک رژیم به غایت ارتجاعی، تندرو و سرکوبگر اسلامی با اتکا به نیروی ناتو (آن هم پس از مشاهده پیامدهای دخالت چنین نیروهایی در عراق و لیبی و ...)، به سوی جبهه رژیم اسد هل داد. بنابراین در این مرحله، عواملی مانند دخالت خارجی در فرایند شورش و جلو آمدن عناصر اسلام گرای تندرو (وهابیون، سلفی ها و غیره)، خود به عاملی در برابر گسست توده های معترض از رژیم کنونی و ایجاد خط مستقل بود. سوم؛ متأسفانه غیاب یک نیروی مارکسیستی انقلابی و خط رهبری رادیکال در جامعه نیز به حفظ و تداوم این فضای «دو قطبی» کمک کرد.

بنابراین شورشی که با تظاهرات های توده ای و با محتوای دموکراتیک آغاز شد، به مسیری جدید رسید که در آن مبارزه نظامی به سرعت به دلیل سرکوب سنگین و فشار نیروهای اسلام‌گرا و قدرت های خارجی، غالب شد. این موضوع باعث شد که جنبش توده ای از سویی یک عقب‌نشینی جدی را تجربه کند و از سوی دیگر به موقعیت انفعالی و نظاره‌گر درگیری های نظامی تبدیل شود. این موضوع به صورت یک عامل منفی و مضر برای محتوای دموکراتیک شورش در برابر رژیم ارتجاعی و سرکوبگر بعثی، ظاهر شد.

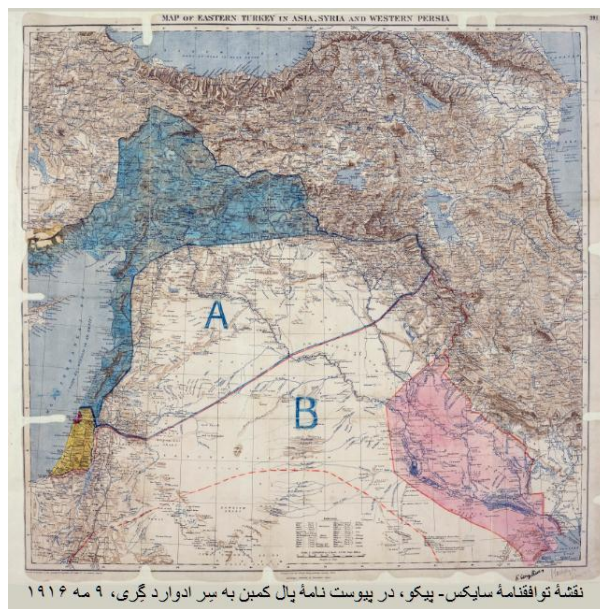
طی چند هفته گذشته طبل های حمله نظامی دولت های امپریالیستی آمریکا، بریتانیا و فرانسه، به همراه متحدین منطقه ای آن ها، علیه مراکز شیمیایی (و احتمالاً نظامی) سوریه، به صدا در آمده است. حتی ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه بریتانیا، در کنفرانسی مطبوعاتی به تاریخ ۲۸ اوت ۲۰۱۳ اعلام کرد که بریتانیا معتقد است حتی بدون تأیید شورای امنیت سازمان ملل هم باید اقدامی علیه حکومت سوریه انجام شود. اواما پیش از این در تاریخ ۲۴ اوت ۲۰۱۳ نشستی با شورای امنیت ملی آمریکا داشت. یک مشاور عالی رتبه حکومت آمریکا، اطلاعیه‌ای را برای مطبوعات قرائت کرد که پس از ماه‌ها لحن جدیدی را نشان می‌داد. این اطلاعیه، با اشاره به گزارش‌های تکان‌دهنده در مورد استفاده از گازهای سمی در حومه دمشق می‌گوید: «در این لحظه دیگر کمتر تردیدی در استفاده رژیم سوریه از گازهای سمی علیه شورشیان وجود دارد. اجازه بازدید به بازرسان سازمان ملل، بسیار دیر داده شده، زیرا مدارک ممکن بر اثر توپ‌باران مداوم در منطقه از میان رفته‌اند». تدارکات امپریالیزم آمریکا نیز بلافاصله آغاز شد. پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا، ۴ ناوشکن مسلح به موشک‌های کروز خود را در سواحل شرقی مدیترانه مستقر کرده و خاک سوریه را در تیررس آن ها قرار داده است. اما این کوبیدن بر طبل برای آغاز جنگ ۲۹ اوت با مانعی رو به رو شد. این مانع در واقع فقدان آماده سازی اذهان عمومی بود. در بریتانیا حزب اپوزیسیون کارگر اعلام کرده است که مخالف حمله نظامی است و چنین مواردی در فرانسه هم دیده شده است. در آمریکا نیز، طبق آمار اخیر خبرگزاری رویترز، شصت درصد آمریکایی‌ها با دخالت نظامی مخالفند و فقط ۹ درصد با آن موافقت. حتی اگر ثابت شود که رژیم اسد آغازکننده حمله شیمیایی بوده است، فقط ۲۵ درصد موافق حمله نظامی خواهند بود. علاوه بر این، رژیم سوریه و دولت های غرب نیز با پیشنهاد دیپلماتیک اخیر روسیه مبنی بر سپرده شدن کنترل سلاح های شیمیایی دمشق، موافقت کرده اند.

به هر حال برای ارزیابی موضع و تاکتیک صحیح مارکسیست های انقلابی، آن هم در شرایطی که بخش عمده ای چپ تلویحاً یا تصریحاً حمایت از رژیم سرمایه داری سرکوبگر اسد را راه چاره می داند، ناگزیر باید نگاهی مختصر به تکامل تاریخی بورژوازی سوریه و نقش امپریالیزم در این تکامل را داشته باشیم.

### سوریه در میانه دو جنگ جهانی امپریالیستی

در میانه جنگ جهانی اول، دیپلمات های دو کشور «متفق» فرانسه و بریتانیا، با نام های فرانسوا ژورژ پیکو و بریتن مارک سایکس، به توافقاتی سری بر سر تقسیم امپراتوری عثمانی به مناطق نفوذ خود پس از اتمام جنگ دست یافتند که بعدها پس از افشای آن، به توافقنامه سایکس-پیکو شهرت یافت. در ابتدا این دو قلمرو یا «حوزه نفوذ» به وسیله مرزی که تقریباً به شکل یک خط مستقیم از اردن تا ایران کشیده می شد، از یک دیگر جدا می شدند. منتها اکتشاف نفت در منطقه موصل (شمال کشور عراق) درست تا پیش از اتمام جنگ، قدری «توافقات» پیشین را برهم زد. اکتشاف این منطقه نفتی و ولع سیری ناپذیر برای بهره برداری و سهم خواهی از آن، به مذاکرات دیگری با فرانسه در سال ۱۹۱۸ انجامید تا ضمن آن، منطقه مذکور به حوزه نفوذ بریتانیا (Zone B) واگذار شود. این مرز بعدها پس از آن که سوریه تحت قیمومیت «اتحادیه ملل» در سال ۱۹۲۰ درآمد، از نظر بین المللی به رسمیت شناخته شد و تا این تاریخ نیز بی تغییر باقی مانده است.

به علاوه از نظر تاریخی لازم به یادآوری است که حکومت تزار در روسیه نیز یکی از شرکا و همدستان کوچک در توافقنامه موسوم به «سایکس-پیکو بود»، و این بلشویک ها بودند که پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، توافقنامه مذکور (و سایر معاهدات) را به تفصیل از طریق انتشار در روزنامه های ایزوستیا و پراوادا (مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷) افشا کردند و متعاقباً نیز روزنامه «منچستر گاردین» در ۲۶ نوامبر همان سال به انتشار متن این اسناد دست زد. نتیجه این امر افشای سیاست های پشت پرده نیروهای امپریالیستی و موج اعتراض و عدم اعتماد جهانی طبقه کارگر و توده های تحت ستم علیه چنین سیاست هایی بود.



نهایتاً در سال ۱۹۲۰، پادشاهی مستقل سوریه تحت حاکمیت «فیصل اول» شکل گرفت که البته چندان دیری نپایید و تنها پس از چند ماه به دنبال نبرد مشهور «میسلون» به پایان حیات خود رسید. ارتش امپریالیزم فرانسه سپس در همان سال سوریه را تحت اشغال خود در آورد (این اقدام پس از آن صورت گرفت که کنفرانس «سن رمو» پیشنهاد کرد که اتحادیه ملل، سوریه را تحت قیمومیت فرانسه قرار دهد).

وضعیت سیاسی-اجتماعی نامساعد و شدیداً متناقض داخلی که خود تحت تأثیر دخالتگری امپریالیزم از خارج تشدید می شد، به بروز شورش ها و طغیان های گاه و بی گاه می انجامید. مثلاً در سال ۱۹۲۵، سلطان الأطرش، فرمانده عرب و پیرو فرقه درزی که سابقاً با قوای عثمانی و حتی حکومت سوریه در نزاع و کشاکش بود، شورش را هدایت کرد که از جبل الدروز آغاز شد و سپس کل سوریه و بخش هایی از لبنان را دربر گرفت. الأطرش در نبردهای متعددی علیه قوای فرانسه به پیروزی دست یافت، به ویژه نبرد الکفر (۲۱ ژوئیه ۱۹۲۵)، جنگ المزرعه (۲ و ۳ اوت همان سال)، نبردهای صلخد، المسیفره و السویداء، و غیره.

فرانسه به دنبال این شکست های پی در پی، هزاران سرباز را از مراکش و سنگال با هدف بازپس گیری شهرها گسیل کرد، هرچند مقاومت تا بهار ۱۹۲۷ به طور انجامید. الأطرش از سوی فرانسه به مرگ محکوم شد، هرچند که همراه با شورشیان به «امارات شرق اردن» گریخته بود، و نهایتاً هم عفو گردید (او بعدها پس از امضای معاهده سوریه-فرانسه، در سال ۱۹۳۷ به سوریه بازگشت).

نهایتاً سوریه و فرانسه در سپتامبر ۱۹۳۶ بر سر معاهده استقلال به مذاکره پرداختند. با این حال معاهده مذکور به دلیل امتناع قوه مقننه فرانسه از تصویب آن، هرگز به مرحله اجرا درنیامد. با سقوط فرانسه در سال ۱۹۴۰ و در جریان جنگ جهانی دوم، سوریه تحت کنترل فرانسه ویشی درآمد (نام حکومت فرانسه تحت ریاست مارشال پتن از ۱۹۴۰، یعنی زمان شکست از آلمان نازی، تا ۱۹۴۴، زمان آزادسازی فرانسه به دست متفقین)، و این موضوع تا زمان اشغال این کشور به دست بریتانیا و فرانسه آزاد در ژوئیه ۱۹۴۱ ادامه داشت. ادامه فشار از سوی بریتانیا و ملی گرایان سوریه، فرانسه را وادار کرد که ارتش خود را در آوریل ۱۹۴۶ از خاک این کشور بیرون بیاورد، و سوریه در دستان یک حکومت جمهوری خواه که در طول دوره قیمومیت شکل گرفته بود، باقی بماند.

حضور نیروهای متفقین در جریان جنگ جهانی دوم در منطقه و سیاست ها و اهداف امپریالیستی آن ها، تأثیرات و تبعات خاص خود را بر ساختار اقتصادی-اجتماعی سوریه داشت؛ منافع امپریالیزم، ایجاد بازار برای مبادله محصولات کشاورزی، نساجی و کالاهای ساخته شده محلی و در یک کلام زمینه های رشد و تشویق تجارت و بازرگانی را برای آن ها ضروری می ساخت، و این درحالی بود که سوریه در این مقطع فاقد زیرساخت های لازم و نیرومند اقتصادی و همین طور منابع لازم برای این امر بود. کشاورزی، اقتصاد را تحت سیطره خود داشت و آهنگ توسعه صنعتی را تعیین می کرد، چرا که زمین داران و ملاکان بزرگ سودهای ناشی از صادرات کشاورزی را به سمت صنعت کشاورزی و بنگاه های مرتبط با این رشته در شهرها کانالیزه می کردند (در نتیجه واضح است که تجار و زمین داران محلی ناگزیر خود باید تابع سیاست های امپریالیزم در زمینه بازرگانی قرار می گرفتند تا امکان بقا و رشد داشته باشند). بنابراین رشد سریع اقتصادی که در دهه ۳۰ آغاز شد، در دهه ۴۰ شتاب گرفت و تا دهه ۵۰ ادامه یافت، اساساً متکی بود به کشت زمین های جدید و منابع مالی تجار ثروتمند شهری- به خصوص شهر حلب. مزارع کشت گندم، کتان و جو، وسیع بودند و تاحد امکان از سیستم های مکانیزه و زه کشی جهت آبیاری استفاده می کردند. صنایع نیز با اتکا به کشاورزی، منتها بر مبنای نیازهای نیروهای متفقین و سیاست های امپریالیستی آن ها، رشد خود را آغاز کردند. اکثر این صنایع کوچک بودند، از جمله آسیاب های بادی و آبی، نانواپی ها، رختشوی خانه ها و مغازه های تعمیراتی. ولی در قیاس با این صنایع خرد، تسهیلات بیشتری به کارخانه های نساجی اختصاص یافته بود. سوریه در این مقطع غالباً شامل روستائینی می شد که تحت قراردادهای مساقات و اجاره زمین کار می کردند و تقریباً به طور کامل از مزایای این «رشد اقتصادی» در دهه ۵۰ میلادی بی بهره بودند.



## زمینه های قدرت گیری حزب بعث

با وجود «استقلال» در سال ۱۹۴۶، وضعیت سوریه دست کم تا اواخر دهه ۱۹۶۰ هم چنان پرتنش باقی ماند. در سال ۱۹۴۸، سوریه وارد جنگ اعراب-اسرائیل شد تا در کنار حکومت های عرب، از استقرار دولت اسرائیل جلوگیری کند. شکست در این جنگ یکی از عواملی بود که منجر به کودتای مارس ۱۹۴۹ به وسیله کلنل حُسنی الزعیم گشت؛ کودتایی که نخستین سرنگونی نظامی در جهان عرب از زمان آغاز جنگ جهانی دوم توصیف شد.

اما به زودی به دنبال این رویداد، سیلی از کودتاهای نظامی یک به یک بر سر این کشور آوار شد: ابتدا الزعیم طی کودتای کلنل سامی الحناوی سرنگون شد و سپس خود او بلافاصله در همان سال با کودتای کلنل الشیشکلی خلع گردید. شیشکلی که نهایتاً سیستم چند حزبی را لغو کرده بود، خود در طول کودتای ۱۹۵۴ سرنگون شد و سیستم پارلمانی مجدداً بازگشت! سرنگونی حکومت نظامی الشیشکلی و بازگشت نظام «پارلمانی» یک نقطه عطف محسوب می شد؛ حزب بعث که اکنون به سازمانی قدرتمند و توده ای مبدل شده بود، در انتخابات همان سال ۱۵ کرسی از ۱۴۲ کرسی پارلمان را به دست آورد و به دومین حزب بزرگ این کشور مبدل شد؛ به طوری که پس از حزب کمونیست سوریه، تنها حزبی بود که می توانست اعتراضات توده ای و کارگری را سازماندهی کند.



ژنرال ادیب شیشکلی

بنابراین رویدادهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برای فهم ماهیت رژیم‌ی که بعدها با قدرت‌گیری حزب بعث بر سر کار آمد، کلیدی است. در واقع رویدادهای این دو دهه را باید در بستر قطب‌بندی اجتماعی رو به رشدی که در دهه ۱۹۵۰ پس از «استقلال» پدید آمد، در نظر داشت و درک کرد. با وجود این که پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم فرانسه بیرون رانده شد، اما کشور کماکان تحت سلطه امپریالیسم باقی ماند. بورژوازی «بومی»، بسیار ضعیف و ناتوان از ایجاد یک دولت بورژوازی مدرن بود. در واقع همان طور که مختصراً اشاره شد، در این جا بورژوازی ذاتاً و تماماً به شکل وابسته (کمپرادور) و در خدمت منافع امپریالیسم قوام گرفته و رشد کرده بود. این موضوع تاحدودی وجود فضای رادیکال در میان توده‌های زحمتکش و تمایل آن‌ها به تغییرات اجتماعی را توضیح می‌دهد.

در اواخر دهه ۱۹۵۰، بخشی از نخبگان ارتش برای مقابله با همین شورش‌ها و نارضایتی‌های فزاینده در جامعه به سمت دریافت کمک از مصر چرخش کردند.

به علاوه در نوامبر ۱۹۵۶، حکومت سوریه مستقیماً در نتیجه «بحران سوئز»، به امضای معاهده‌ای با شوروی برای دریافت تجهیزات نظامی کشانده شد، و همین موضوع پایه‌ای را برای نفوذ «کمونیست»‌ها در درون حکومت ایجاد کرد.

حکومت سوریه به خصوص در اوایل سال ۱۹۵۷ خود را بسیار نزدیک به خطر قدرت‌گیری سیاسی «کمونیست»‌ها می‌دید. چرا که از یک سو «حزب کمونیست سوریه» به عنوان یک گرایش استالینیستی و پیرو خط شوروی بسیار سازمان یافته و نیرومند بود، و از سوی دیگر حتی رئیس وقت ستاد ارتش - عقیف البزری - احساس سمپاتی و همسویی با نیروهای کمونیست را داشت. به همین دلیل وقتی جمال عبدالناصر خطاب به هیئت اعزامی سوریه - شامل قوتلی رئیس جمهور وقت و خالد العظم، نخست وزیر وی - گفته بود که باید حکومت خود را از شر کمونیست‌ها خلاص کنند، هیئت اعزامی در مقام پاسخ اعلام کرد که رفع «تهدید کمونیسم» تنها با اتحاد کامل این دو کشور میسر خواهد بود.

به همین خاطر در سال ۱۹۵۸، گروهی از افسران ارتش، مسأله اتحاد با مصر تحت حاکمیت جمال عبدالناصر را پیش کشیدند و به این ترتیب، «جمهوری متحده عربی» (UAR) با اتحاد دو کشور سوریه و مصر پا به عرصه حیات گذشت که البته چندان دیری نپایید. از جمله اقداماتی که در طول دوره حیات «جمهوری متحده

عربی» اتخاذ شد، شامل بازتوزیع زمین، رفاه اجتماعی برای کارگران و فقرا، فشار برای صنعتی سازی کشور می شد. این اقدامات البته با ممنوعیت اعتصابات و همین طور تشکل های مستقل کارگری و دهقانی همراه بود.



جمال عبدالناصر در حال امضای پیمان اتحاد با رئیس جمهور سوریه، شگری  
فوتلی، برای تشکیل «جمهوری متحد عربی» - فوریه ۱۹۵۸

اما در همان مقطع، جمال عبدالناصر حرکت به سوی «چپ» (شوروی) و انجام یک سلسله اقدامات علیه برخی سرمایه داران و زمین داران محلی را آغاز و در نتیجه در سطح سیاسی و اقتصادی، وارد اختلافات و منازعاتی با امپریالیزم غرب شده بود. دقیقاً به همین خاطر بود که باند ارتجاعی نظامیان در سوریه به سرعت تصمیم به قطع اتحاد با مصر در سال ۱۹۶۱ گرفت. در واقع اتحاد با مصر به جای حل مسائل و مشکلات پیش روی آن ها، عملاً در حال تشدید و تحمیل اقداماتی بود که این باند افسران همواره به دنبال مجرای برای فرار از انجام آن ها بود!

توسعه نیافتگی اقتصاد، نیاز به سرمایه گذاری های عظیم در پروژه های زیرساختی مانند جاده، بنادر، سیستم های آبیاری را ضروری می ساخت و این ها مواردی بود که بورژوازی علیل «ملی» از انجامش سخت ناتوان بود. تنها یک دولت نیرومند بود که می توانست چنین سطحی از سرمایه گذاری لازم برای توسعه را فراهم کند. در واقع در این قبیل کشورها، عقب ماندگی صنعتی، نیاز به سرمایه خارجی و نقش و اهمیت آن را برجسته می کند. منتها ضعف بورژوازی داخلی در قیاس با پرولتاریا و دهقانان کشور، یک حالت ویژه به دولت می بخشد. این دولت که باید نماینده طبقه بورژوازی و مطیع منافع و خواست های آن در برابر سایر اقشار باشد، خود به نوعی نهاد مستقل و به اصطلاح مافوق جامعه و طبقات تبدیل می شود که به بورژوازی ضعیف هم از بالا امر و نهی می کند و تلاش می کند که آن را سرپا نگاه دارد. در چنین حالتی است که این دولت مجبور

می شود با اعطای امتیازاتی به پرولتاریا، مانور بدهد. تروتسکی در مقاله «صنعت ملی شده و مدیریت کارگری» این خصیصه را چنین فرمول بندی می کند:

«در کشورهای عقب مانده به لحاظ صنعتی، سرمایه خارجی نقش بسزایی ایفا می کند. به دلیل ضعف بورژوازی ملی در قیاس با پرولتاریای ملی، این امر به ایجاد و خلق شرایط ویژه قدرت دولتی می انجامد. دولت بین سرمایه خارجی و داخلی، بین بورژوازی ضعیف ملی و پرولتاریای نسبتاً نیرومند، تغییر جهت می دهد. همین موضوع، به دولت خصلتی بناپارتی می بخشد که خصلتی شاخص است. دولت، به اصطلاح خود را بالای طبقات قرار می دهد. در واقع، دولت می تواند یا از طریق تبدیل خود به ابزار سرمایه داری خارجی و نگاه داشتن پرولتاریا در زنجیرهای یک دیکتاتوری پلیسی حکومت کند، و یا از طریق مانور دادن با پرولتاریا و حتی اعطای امتیازاتی به آن. [...] این ابزارها تماماً در قلمروی سرمایه داری دولتی قرار دارد. با این وجود، در یک کشور نیمه فئودالی، سرمایه داری دولتی خود را تحت فشار شدید سرمایه خارجی خصوصی می بیند، و قادر نیست تا خود را بدون حمایت فعالانه کارگران حفظ کند. به همین خاطر، بدون آن که اجازه دهد قدرت واقعی از دستانش خارج شود، تلاش می کند تا سهم عمده ای از مسئولیت ادامه تولید در شاخه های ملی شده صنعت را بر گرده سازمان های کارگری بیاندازد.»

در چنین شرایطی، وضعیت سرمایه داری سوریه در مرحله ای بود که بورژوازی نمی توانست از دل عقب ماندگی های و محدودیت های تاریخی خود بیرون بیاید. دهقانان هم قادر به ایفای نقش مستقل نبودند و بنابراین وظیفه مدرنیزه کردن کشور- که تنها با انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر بود- به طبقه کارگر محول شد. متأسفانه کارگران تحت رهبری احزابی هم چون «حزب کمونیست سوریه» قرار داشتند؛ حزبی که اصولاً چشم انداز سرنگونی بورژوازی از طریق انقلاب سوسیالیستی به دست کارگران را نداشت و برعکس رهبران آن به طور مداوم به دنبال یافتن (یا خلق کردن) یک «بورژوازی ملی و مترقی» و اتحاد با آن بودند.

این البته همان تئوری «انقلاب دومرحله ای» و از جمله میراث مخرب استالینسم بود. یعنی این ایده که در کشورهای واپس مانده سرمایه داری که هنوز مناسبات پیشا-سرمایه داری و دهقانی در آن ها باقی است، طبقه کارگر ناگزیر باید در قدم اول با حمایت از بورژوازی ملی و مترقی (در مقابل بورژوازی وابسته و کمپرادور)، مناسبات پیشا سرمایه داری را از میان بردارد و یک دولت بورژوا-دمکراتیک مدرن را مستقر کند. این فاز نخست است. تنها پس از این که سرمایه داری ساخته شد و قوام گرفت، وظایف سوسیالیستی موضوعیت

خواهد یافت و مطرح خواهد شد. در عمل این بدان معناست که طبقه کارگر باید به اجبار خود را مطیع و مقید به منافع بورژوازی کند.

بنابراین سوریه با چنین وضعیتی رو به رو بود:

۱- بورژوازی از توسعه نیروهای مولد و انجام وظایف و تکالیف بورژوا-دمکراتیک خود ناتوان بود، اما طبقه کارگر نیز از فقدان رهبری انقلابی برای انجام وظایف تکالیف مرکب خود رنج می برد. در این شرایط، باند افسران نظامی بیش از حالت معمول نقش بزرگ تر و خصلت بناپارتیستی پیدا کرد و ارتش همواره درگیر امور سیاسی کشور شد.

۲- در این شرایط عینی، جهش به سمت «دولت گرایی»- مانند تجربه مصر، الجزایر، و بسیاری دیگر از کشورهای توسعه نیافته که از دوره استعمار پدیدار شده بودند- سیر رویدادهای سوریه را تعیین کرد.

۳- تأثیرات شوروی و چین نیز نقش کلیدی ایفا نمود. رشد اقتصادی در این دو کشور هنوز نیرومند بود. بنابراین در میان خرده بورژوازی، روشنفکران و بخشی از افسران ارتش- که بعدها در سیر تکامل حزب بحث متجلی شد- این ایده قوت گرفت که با نسخه برداری از برنامه ریزی بوروکراتیک اقتصادی در این کشورها، که در واقع بازتاب منافع یک لایه بوروکرات صاحب امتیاز و نه اکثر جمعیت کشور و به ویژه کارگران بود، می توان کشور را به سوی رشد و مدرنیته شدن سوق داد و بر مسائل و مشکلات فائق آمد.

## کودتاهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶

در چنین بستری بود که بانده متشکل از افسران ارتش به کودتای ۱۹۶۳ دست زد. اما همان طور که می توان دریافت، این کودتا تفاوت های بسیاری با موارد پیشین داشت. در واقع این کودتا فرایندی را آغاز کرد که به ملی سازی بخش های بیشتری از اقتصاد و همین طور اقداماتی نظیر بازتوزیع زمین و ملی سازی بانک های خصوصی- حتی به مراتب بیشتر از حدودی که جمال عبدالناصر رفته بود- و نهایتاً استقرار یک مدل از اتحاد شوروی، انجامید.

بنابراین با وجود انواع مانورها برای اجتناب از اتخاذ اقدامات رادیکال علیه سرمایه داری و زمین داران، ناتوانی تاریخی بورژوازی از توسعه اقتصاد و انجام وظایف و تکالیف معوقه خود، همان عنصری بود که به کودتای

۱۹۶۳ و روی کار آمدن عده ای از افسران ارتش به عنوان جناح به اصطلاح «رادیکال» همان بورژوازی در قالب حزب بعث منجر شد.

عامل دیگری که این خصلت «رادیکال» را در میان این دسته از افسران ارتش به وجود می آورد، خاستگاه طبقاتی و همین طور پیشینه مذهبی آنان بود. این افسران ارتش که باید از منافع بورژوازی در کلیت آن دفاع می کردند، عموماً از اقشار پایین جامعه یا اقلیت های تحت ستم برمی خاستند. به عنوان مثال بسیاری از افسران سوری متعلق به اقلیت مذهبی «علوی» بودند که در آن مقطع یک بخش تحت ستم جامعه محسوب می شد. «صلاح جدید» که بعداً یک کودتای «رادیکال» تر دیگر را در سال ۱۹۶۶ رهبری کرد، یکی از نمونه های چنین افسرانی است. بنابراین ضعف بورژوازی و پیوند عمیق آن با امپریالیزم، این افسران را به ضدیت با طبقه ای می کشاند که باید در قالب ارتش از منافعش حمایت می کردند. از سوی دیگر، مدل های شوروی و چین نیز به دلیل رشد سریع اقتصادی و از آن مهم تر، ممانعت از دموکراسی کارگری و دفاع از موجودیت یک بوروکراسی صاحب امتیاز، برای آنان یک الگوی جذاب می نمود.

در چنین شرایطی کودتای ۱۹۶۳ به دست کمیته نظامی حزب بعث سوریه رخ داد (در این مقطع صلاح جدید، حافظ الأسد و محمد عمران مهم ترین عناصر این کمیته و درگیر برنامه ریزی برای کودتا بودند)؛ با سرنگونی رئیس دولت گذشته، ناظم القدسی، حاکمیت حزب بعث آغاز شد. حزب بعث در ششمین کنگره خود به تاریخ اکتبر همان سال طی «گزارش ایدئولوژیک»، هدف حزب را «ساختن یک جامعه سوسیالیستی» معرفی کرد. این «سوسیالیزم» دقیقاً بنا به ادبیات استالینیستی، معادل بود با مواردی نظیر اصلاحات ارضی، ملی سازی بنگاه های تجاری و صنعتی، برنامه ریزی اقتصادی و استقرار یک بانک دولتی از بالا، همراه با حفظ کنترل دولت بر اتحادیه های کارگری؛ به خصوص این مورد آخر با تأثیرپذیری از سیاست های شوروی، دقیقاً به منظور جلوگیری از رشد قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی طبقه کارگر صورت می گرفت.



برخی از اعضای کمیته نظامی: محمد عمران (در وسط) و صلاح جدید (سمت راست) پس از موفقیت در کودتای ۱۹۶۳

تا سال ۱۹۶۵، علاوه بر اصلاحات ارضی و اعطای زمین به دهقانان فقیر، بخش اعظم شرکت های بیمه و بانک های تجاری ملی شد. انجام این سلسله اقدامات، واکنش منفی و خصمانه دو گروه اصلی در جامعه را در پی داشت: اول، روحانیت؛ و دوم، بازاریون.

تا سال ۱۹۶۶، بخش عمده اقتصاد در دستان دولت قرار داشت که اکنون توسعه منابع طبیعی، تولید برق، آب، اکثر تأسیسات صنعتی، بانکداری، بیمه، بخش هایی از سیستم حمل و نقل، بخش اعظم تجارت خارجی و عمده فروشی داخلی را تحت کنترل و نظارت خود داشت. حکومت، اکثر سرمایه گذاری ها، اعتبارات و قیمت گذاری بسیاری از کالاها را کنترل می کرد. به علاوه این افسران «رادیکال» ارتش، ایجاد میلشیا و ارتش وسیع دهقانی را آغاز کردند.

در نتیجه یک چنین اقداماتی بود که در سال ۱۹۶۵، تجار و کسبه خرد با بستن مغازه ها و تعطیلی بازار به اعتصاب دست زدند. مفتی ها هم به توطئه پرداختند و حکومت را ضد «خدا و دین» معرفی نمودند. یک کارزار نافرمانی مدنی و تظاهرات از سوی این عناصر به راه افتاد. اما حکومت هم متقابلاً تظاهرات را درهم شکست، مغازه ها و بازار را با توسل به زور و ارعاب باز کرد. ۲۲ تاجر سرشناس سلب مالکیت شدند. قدرت نهادهای مذهبی به خونتای حاکم منتقل شد (از جمله قدرت عزل و نصب روحانیون)؛ هشت تن از «سردسته» های سازمان های افراطی مذهبی به دلیل اقدام به تبانی برای ترور سرپرست حکومت، ژنرال حافظ الأسد، به مرگ محکوم شدند. حکومت حزب بعث در این مورد مجبور بود به کارگران و دهقانان تکیه کند. به همین دلیل به دنبال فراخواندن آن ها به حمایت، روز ژانویه ۱۹۶۵ شاهد سیل هجوم هزاران دهقان به دمشق جهت اعلام پشتیبانی از حکومت بود.

این اقدامات تا درجه ای آهنگ و حوزه رشد و توسعه اقتصادی را تغییر دارد و به تدریج وزن و اهمیت بخش صنعتی را در مقابل بخش کشاورزی که سنتاً موتور رشد اقتصاد محسوب می شد، بالا برد. سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۹۵۳ قریب به ۴۰ درصد بود، در سال ۱۹۶۳ به ۳۰ درصد رسید. اما رژیم نظامی حاکم تحت فشار روحانیت و بازار، به اجبار قدم هایی را به سمت مصالحه و سازش، و در واقع عقب نشینی، برداشت؛ و درست همین امر، کودتای دیگری را به دست افسران جوان «رادیکال»، به رهبری «صلاح جدید»، رقم زد که در ادامه اشاره خواهد شد.

### ظهور حافظ الأسد

تغییرات گاه و بی گاه در سطوح بالای رژیم طی سال های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶، و متعاقباً جدال میان دو تن از رهبران حزب بعث، یعنی صلاح جدید و حافظ الأسد- به عنوان نمایندگان دو جناح «رادیکال» تر و «محافظة کار» تر حزب بعث- در اصل نزاع میان منافع دو جناح از بورژوازی حاکم را بازتاب می داد. این فرایند بود که به ظهور حافظ الأسد، پدر بشار الأسد، در درون حکومت انجامید. حافظ الأسد که در ابتدا می بایست قدرت را با سایر رهبران «رادیکال» تر سهیم می شد، نهایتاً برای حفظ و افزایش قدرت خود و باند حامیانش، این عناصر را از چرخه قدرت خارج کرد. در روزهای نخست رژیم، صلاح جدید یکی از چهره های کلیدی حزب بعث محسوب می شد که مدافع سفت و سخت سیاست های تاکنونی- ملی سازی گسترده و غیره- بود.



صلاح جدید

حافظ الأسد

به خصوص پس از شکست در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل، تنش ها میان صلاح جدید و حامیانش در حزب بعث از یک سو، و جناح محافظه کارتر پیرامون حافظ الأسد به عنوان وزیر دفاع از سوی دیگر، بالا گرفت. صلاح



جدید از حمایت بخش عمده شاخه غیرنظامیان حزب بعث برخوردار بود، اما اسد در عوض با استفاده از موقعیت خود به عنوان وزیر دفاع، توانست تا به تدریج کنترل جناح نظامی حزب را به دست آورد. در سال ۱۹۶۹ اسد به سمت حذف حامیان «جدید» از مناصب و موقعیت های کلیدی و تأثیرگذار حرکت کرد.

این اختلافات رو به گسترش میان دو جناح، نهایتاً در سال ۱۹۷۰ به آن جا کشید که «جدید» برای حذف «اسد» و حامیانش در کنگره حزب بحث تلاش کرد، اما اسد با اتکا به کنترل خود بر ارتش توانست از طریق یک کودتای موفق درون حزبی علیه «جدید»، وی را حذف کند. به این ترتیب «جدید» دستگیر و زندانی شد، و تا زمان مرگ خود (در سال ۱۹۹۳) در حبس خانگی باقی ماند.

کل این فرایند به ایجاد یک رژیم متمرکز انجامید که نقش نظامیان در مرکز آن - به ویژه بر اقتصاد - بسیار پررنگ بود. علاوه بر این، از این پس ما شاهد رشد نفوذ «علویان» در رژیم بودیم (خود حافظ الأسد متعلق به اقلیت علوی بود). از زمان اتمام قیمومیت فرانسه در سال ۱۹۴۶ تا وقوع کودتای ۱۹۶۳، عناصر سنی از بیشترین نفوذ در حکومت برخوردار بودند و به عکس، علوی ها به عنوان یک اقلیت تحت ستم، همواره از پذیرش حکومت مرکزی سر باز می زدند و حتی رهبرانی از آن ها به دلیل اقدام به شورش و تمرّد، اعدام گشته بودند. به همین دلیل تصادفی نیست که لایه ای از افسران «رادیکال» نظامی هم از همین اقلیت پدید آمد. حافظ الأسد تلاش کرد تا علوی ها را به سطوح بالای دولت و نیروهای امنیتی برساند. تا به امروز هم برخی از نیروهای کلیدی رژیم اسد، علوی هستند.

نتیجه این فرایند، زایش یک رژیم توتالیتر بر پایه یک اقتصاد دولتی کپی برداری شده از شوروی بود. این موضوع در ابتدا محرک خوبی برای رشد اقتصادی به شمار می رفت. سوریه در دهه ۱۹۷۰، از نرخ های رشد اقتصادی بالایی بهره مند شد. صعود بی سابقه قیمت های جهانی نفت از ۱۹۷۳ تا ۷۴ به افزایش تولید پالایشگاه های نفتی داخلی انجامید. مضاف بر این، قیمت های بالاتر صادرات کشاورزی و نفت، به همراه محدودیت های پیش روی سیاست آزادسازی از سوی دولت، موجبات تشویق رشد اقتصادی را فراهم آورد. این رونق اقتصادی با افزایش وجوه ارسالی کارگران سوری شاغل در سایر کشورهای ثرتمند نفتی عربی و سطوح بالاتر کمک های خارجی پیش رفت. تا اواخر دهه مذکور اقتصاد سوریه از پایگاه سنتاً کشاورزی خود به اقتصادی تبدیل شده بود که بخش های خدمات و صنعت و تجارت وجه غالب را در آن داشتند. به علاوه هزینه بر روی توسعه سیستم های آبیاری، برق، آب، پروژه های ساخت جاده و گسترش نظام بهداشت و

درمان، و آموزش و پرورش به بخش های روستایی، وضعیت عمومی را بهبود بخشیده بود. با این حال اقتصاد هم‌چنان به کمک هزینه های خارجی برای تأمین مالی کسری روبه رشد بودجه و تجارت، وابسته بود، و به همکاری شوروی برای برآمدن از پس هزینه های سنگین نظامی اتکا داشت. در طول دهه ۱۹۷۰، رشد تولید ناخالص داخلی (به قیمت بازار و بر حسب قیمت های ثابت ۱۹۸۰)، به طور متوسط سالانه ۹٫۷ درصد بود. در همین دوره، تولید بخش های «ساخت و ساز» و «معدن و مانوفاکتور» هر یک سالانه به طور متوسط ۱۶٫۳ و ۷٫۱ درصد رشد کردند. طی همین دهه، خدمات دولتی با نرخ متوسط ۱۲٫۴ درصد رشد کرد، به طوری که در سال ۱۹۷۶، تقریباً ۱۴٫۱ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می داد. ارزش تولیدات کشاورزی در اواخر دهه ۷۰ (به قیمت های ثابت ۱۹۸۰) با وجود نوسانات جوی قابل ملاحظه، سالانه به طور متوسط ۹٫۷ افزایش یافت. اما همان طور که نشان خواهیم داد این «دستاورد»ها دیری نپایید.

به علاوه رژیم حافظ الأسد که از سوی بسیار از نیروهای «چپ»، «ضد امپریالیست» تلقی می شد، تنها چند سال پس از روی قدرت آمدن او، یعنی در ۱۹۷۶، ضمن هماهنگی کامل با اسرائیل و با حمایت تمام و کمال امپریالیزم آمریکا، به کمپ های پناهندگی در لبنان هجوم برد تا مقاومت فلسطینی ها را درهم بشکند. در واقع این خود امپریالیزم بود که از او می خواست تا برای جلوگیری از شکست شبه نظامیان دست راستی مارونی (فرقه ای از مسیحیت) در طی جنگ داخلی لبنان - که میان سکولارهای مترقی، شبه نظامیان اسلام‌گرا و سازمان آزادی‌بخش فلسطین آغاز شده بود- دخالت کند. بعدها همین رژیم «ضد امپریالیست» طی سال ۱۹۹۰-۹۱ در حمله نظامی آمریکا به عراق همکاری و مشارکت کرد.

### انفتاح (آزادسازی اقتصادی) و سیاست های نئولیبرالی

تا به این جا مختصراً نشان داده شد که دخالت های امپریالیزم در حوزه های نفوذ خود، چگونه روند طبیعی تکامل اقتصادی-اجتماعی و تاریخی سوریه را دستخوش تغییر و یک بورژوازی علیل، بیمار، شدیداً متناقض و تماماً وابسته را خلق کرد. بورژوازی در چنین شرایطی می دانست که برای توسعه نیروهای مولد، نیازمند حجم زیادی از سرمایه گذاری داخلی و خارجی خواهد بود و این امر بدون برخورداری از یک دولت قدرتمند، متمرکز و برخوردار از کنترل بر روی اقتصاد ناممکن خواهد بود. این موضوع به همراه قطب بندی جهانی میان امپریالیزم از یک سو و اتحاد شوروی، بلوک اروپای شرقی و چین از سوی دیگر، جناحی به اصطلاح «رادیکال» را به سوی نسخه برداری از و اتکا به «بلوک شرق» سوق داد. نگاهی گذار به وضعیت سوریه پس از کودتای

۱۹۶۳ نشان می دهد که خروج از مدار امپریالیزم، امکان رشد و توسعه اقتصادی را فراهم می آورد. اما عدم وقوع انقلاب سوسیالیستی به دست طبقه کارگر، فقدان دموکراسی کارگری، عدم اتکا به نیروهای انقلابی و محدودیت های یک بوروکراسی نظامی توتالیتر، به همان سرعتی که این رشد به وجود می آورد، مانع آن نیز می شود.

تقریباً از اوایل دهه ۱۹۸۰، محدودیت های کنترل بوروکراتیک بر تولید در حال رخ نشان دادن بود. این امر همزمان بود با مواجهه اقتصاد شوروی و بلوک اروپای شرقی با یک بحران عمیق. این فرایند تقریباً همزمان بود با قدرت گیری گورباچف (۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱) و معرفی و اجرای سیاست های «گلاسنوست» (باز کردن درهای اقتصاد) و «پرسترویکا» (بازسازی نظام اقتصادی و سیاسی کشور). به علاوه به این مورد باید «اصلاحات» دن شیانوپین در چین را نیز اضافه کرد که طی آن با ایجاد «مناطق ویژه اقتصادی»، مجال برای انکشاف مناسبات سرمایه داری داده شده بود.

همین فرایند در اتحاد شوروی تحت حاکمیت گورباچف و در بلوک اروپای شرقی به طور کل، در درون رژیم حافظه الأسد نیز در اواسط دهه ۱۹۸۰ به چشم می خورد.

در اواسط دهه ۱۹۸۰، جو اقتصادی کشور از «رفاه» نسبی عمومی به سمت «ریاضت» تغییر جهت داد. رونق اقتصادی سوریه، در نتیجه سقوط سریع قیمت های جهانی نفت، درآمدهای پایین تر صادراتی، بروز خشکسالی و تأثیر آن بر کاهش تولیدات کشاورزی و همین طور کاهش وجوه ارسالی کارگران سوری شاغل در دیگر کشورها (به ویژه کشورهای ثروتمند نفتی عرب که خود دچار بحران بودند)، فروریخت. به علاوه سطوح کمک های حکومت های عرب نیز به دلیل کاستن از هزینه های اقتصادی در کشورهای تولیدکننده نفت و همچنین حمایت سوریه از ایران در جنگ ایران-عراق، تنزل پیدا کرد. حکومت برای حفظ وضعیت اقتصادی خود، سریعاً از هزینه های عمومی کاست، واردات را کاهش داد، بخش خصوصی و سرمایه گذاری خارجی را تشویق نمود و کارزاری علیه قاچاقچیان و مبادله کنندگان غیرقانونی ارز در بازار سیاه به راه انداخت. با این حال، صرف مخارج عظیم و سنگین دفاعی و نظامی، همچنان منابع را از سرمایه گذاری مولد منحرف می کرد.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، کمبود کالاهای اساسی به کرات اتفاق می افتاد و صنایع به دلیل قطع ممتد برق، بسیار کمتر از ظرفیت خود تولید می کردند. ذخایر ارز خارجی، سقوط آزاد خود را آغاز کرد، کسری تجاری گسترش

یافت، و با تعمیق مشکلات اقتصادی، رشد تولید ناخالص داخلی واقعی نیز وارد روند نزولی شد. رشد واقعی که پیش تر با رسیدن به نرخ ۱۰,۱ درصد در سال ۱۹۸۱ نقطه اوج خود را تجربه می کرد، با سقوط به رقم ۳,۲ درصد در سال بعد و سپس منفی ۲,۱ درصد در سال ۱۹۸۴، پیوسته تنزل پیدا کرد. طی سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴، محصولات کشاورزی نیز سال به سال کاهش یافت. افزایش ناگهانی تعداد متکدیان و گدایان در سطح شهرهای بزرگ در اواسط این دهه، نشان از سقوط سریع استانداردهای زندگی شهری داشت.

البته تا سال ۱۹۸۶ هنوز بخش اعظم اقتصاد تحت کنترل دولت قرار داشت (به طوری که هزینه های حکومت حدوداً سه پنجم تولید ناخالص داخلی را شکل می داد) و نفوذ زیادی بر بخش خصوصی اعمال می شد. بنابراین از نقطه نظر حکومت، اقدامات دیگری جهت آزادسازی تحت عنوان «انفتاح دوم» ضروری می نمود. این درحالی بود که حافظ الأسد برای تشویق فعالیت ها و سرمایه گذاری بیشتر بخش خصوصی، تا درجه ای دست به آزادسازی مجدد زد، و این امر انحصار بوروکراسی دولتی بر تجارت خارجی را کاهش داد، اما این «کاهش» در قیاس با کل اقتصاد و از منظر سیاست های «لیبرالیزم اقتصادی» ناچیز می نمود (مثلاً با وجود کاهش کنترل و نظارت بر ارز و اعطای اجازه به تجار خصوصی برای واردات اجناس بیشتر، هنوز واردات ۱۰۰ قلم از مهم ترین کالاهای خارجی همچنان در انحصار سازمان های تجاری دولتی قرار داشت).

حکومت ۶ منطقه آزاد تجاری را ایجاد کرد که به وضوح تقلیدی بود از سیاست های دن شیائوپین در چین. هم چنین سرمایه گذاری خصوصی (داخلی و خارجی) در بخش هایی از تسهیلات تولیدی و توریسم، از طریق اعطای معافیت های مالیاتی و اعتبار ارزان تشویق شد. در نتیجه این اقدامات، بخش خصوصی بر قسمت های کشاورزی و خرده فروشی غالب گردید و وزن و اهمیت آن در صنایع سبک (به ویژه پارچه و پوشاک)، ساخت و ساز، حمل و نقل و تسهیلات توریسم، رشد قابل ملاحظه ای یافت.

### فروپاشی شوروی، تغییر قطب بندی جهانی و تأثیرات آن بر رژیم سوریه

رژیم سوریه پس از سال ۱۹۹۰-۹۱، در شرایطی که نقطه اتکای نظامی و اقتصادی خود یعنی شوروی را از دست داده بود، مجبور شد تا ساختار اقتصادی خود را با معیارهای سرمایه داری جهانی منطبق و چرخش به سوی امپریالیزم را آغاز کند. ورود تجار و سرمایه داران به پارلمان در سال ۱۹۹۰ و متعاقباً تصویب «قانون

شماره ۱۰» در سال ۱۹۹۱ جهت تشویق سرمایه گذاری خصوصی، از جمله علائمی بود که بروز تغییرات در درون بورژوازی را نشان می داد.

اما بورژوازی حاکم به طور یکپارچه مدافع این تغییر و تحولات و آغاز چرخش به سوی غرب نبود و همین موضوع به بروز شکاف هایی در درون هیئت حاکم انجامید. با آغاز این فرایند در جهت تضعیف کنترل دولت (بوروکراسی حاکم) بر اقتصاد و تقویت بازار آزاد به نفع سرمایه داران خصوصی داخلی و خارجی، عناصر به اصطلاح «محافظه کار» بورژوازی در تقابل با مدافعان این «رفرم» های تدریجی قرار گرفتند، چرا که می دانستند این گذار و خصوصی سازی ها، موقعیت آنان را در بلندمدت تضعیف خواهد کرد. در عوض بخش متمایل به غرب بورژوازی که فشارهای رو به رشد سرمایه داری جهانی را انعکاس می داد، وارد عمل شد، و بیش از پیش باند حافظه الأسد را تحت فشار قرار داد. این شکاف مشابه با همان اختلافاتی بود که در درون بوروکراسی چین به دنبال حرکت اقتصاد به سوی سرمایه داری غرب از ۱۹۸۰ به بعد رخ داد.

بشار الأسد، که در پی مرگ پدر خود در سال ۲۰۰۰ و اتمام دوره حاکمیت استبدادی سی ساله وی، به عنوان جانشین او قدرت گرفت، پرچم چرخش به سوی امپریالیزم و منطبق کردن نظام با سرمایه داری جهانی را به دست گرفت، یعنی تکمیل همان سیاستی که پدر او نیمه کاره رها کرده بود.

از سوی دیگر جورج بوش، سوریه را نیز همچون ایران یا کره شمالی، «دولت شر» محسوب می کرد. بنابراین تحریم ها و هر آن چه را که در توان داشت برای انزوای رژیم به کار گرفت. اگرچه بخش هوشمند بورژوازی آمریکا به دنبال سود و معامله با بخش خصوصی از طریق مشارکت، سرمایه گذاری و غیره به عنوان ابزارهایی برای هل دادن سوریه به درون حوزه نفوذ خود، بود.

رژیم سوریه طی تلاشی برای فرار از این انزوا به اتحادیه اروپا رو کرد و در سال ۲۰۰۳ مذاکراتی را برای پیوستن به اتحادیه اروپا آغاز نمود، هرچند این امر به نتایج دلخواه خود نرسید، و نهایتاً سوریه وادار شد تا به کشورهای نظیر ایران و روسیه در منطقه رو کند. به عنوان مثال روسیه در سال ۲۰۰۵، قریب به ۷۳ درصد از بدهی هایی سوریه به خود را بخشید. در واقع سرمایه داری روسیه به این موقعیت به عنوان فرصتی می نگریست برای بازگرداندن حوزه های نفوذی که در گذشته از دست داده بود، به خصوص این که با حمله نظامی امپریالیزم آمریکا به عراق، نفوذ این کشور در منطقه با اتکا به حضور مستقیم نظامی، رو به گسترش بود.

در سال ۲۰۰۴، اسد طی یک دیدار رسمی به پکن رفت تا به موازات تلاش های ایالات متحده برای تشدید محدودیت ها علیه اقتصاد آن، نقطه اتکایی برای خود بیاید. اما در همین سال بود که رژیم سوریه به دنبال گشایش هایی در سطح رابطه با اسرائیل و آمریکا می گشت. به همین دلیل رژیم سوریه با عقب نشینی ارتش خود از خاک لبنان موافقت نمود و در آوریل ۲۰۰۵، آخرین سربازان سوری هم پس از حضور ۲۹ ساله در این کشور بیرون آمدند. غرب، به ویژه واشنگتن، از نقشی که سوریه در لبنان ایفا کرده بود، استقبال نمود. این را باید در نظر داشت که لبنان نقش مهمی برای اقتصاد سوریه ایفا کرده بود؛ به ویژه از نظر تجارت، مالیه و خدمات بانکی برای سرمایه داران سوری که علاقه وافری برای دسترسی به بازار جهانی داشتند، جذاب می نمود. سوریه با از دست دادن کنترل مستقیم بر لبنان، به منابع دیگر سرمایه گذاری نیاز مبرم و ضروری می یافت و این امر پیوندهای آن را با سرمایه داری جهانی تقویت می کرد.

### رژیم بشار الأسد: تجربه یک دهه سیاست های نئولیبرالی و تبعات آن

پس از بحران اقتصادی ۱۹۹۶ که طی آن فقط نفت توانست به نجات رژیم بیاید، نیاز به «تعدیل ساختاری» به سرعت از سوی حکومت احساس شد. به همین خاطر است که بشار اسد، پس از مرگ پدر خود و زمانی که جانشین وی گردید، همواره این موضوع را در مرکز «سخنرانی»ها و موعظه های خود قرار می داد.

«گروه ۱۸» تحت نظارت اقتصاددانی به نام محمد حسین - که بعدها به معاون نخستین وزیر در سال ۲۰۰۱ و وزیر مالیه در سال ۲۰۰۳ گمارده شد - به عنوان گروهی متشکل از اساتید دانشگاه، «متخصصین»، لیبرال ها و غیره، برای نظارت بر فرایند خصوصی سازی و «رفرم اقتصادی» شکل گرفت.

بشار الأسد شماری از افراد به اصطلاح «مستقل» را به مناصب حکومتی رساند. بسیاری از اقتصاددانان و مهندسی دست راستی تحصیل کرده در دانشگاه های اروپا یا آمریکا دعوت شدند تا ضمن بازگشت به کشور، به اجرای این «رفرم»ها یاری رسانند. افراد غیرحزبی وارد وزارت خانه ها شدند. عصام الزعیم، وزیر برنامه ریزی در سال ۲۰۰۰ و سپس وزیر صنایع در سال ۲۰۰۱، یکی از متخصصین «برنامه توسعه سازمان ملل» (UNDP) بود. عسان الرفاعی که اواخر سال ۲۰۰۱ به سمت وزیر اقتصاد و بازرگانی رسید، یکی از مقامات رسمی بانک جهانی بود. نیرس فاضل، تکنوکراتی که سابقاً خارج از سوریه به سر می برد، به مشاور رئیس جمهور در امر اصلاحات اقتصادی مبدل گشت.

به دنبال تحریم های ایالات متحده و عدم پذیرش سوریه به عنوان عضو اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴، رژیم سوریه دست کمک به سمت ترکیه و ایران دراز کرد. رژیم ایران نیز که خود قربانی تحریم های غرب بود، تمایل زیادی برای سرمایه گذاری و افزایش ارتباط نشان داد. سال ۲۰۰۵، یعنی اتمام اشغال لبنان، نقطه عطف مهمی در کل این فرایند بود. در کنگره حزب بعث، حامیان این تغییرات نوین توانستند تا جناح محافظه کار و مدافع وضع سابق را شکست دهد و مسیر را برای تداوم و سرعت بخشیدن به این فرایند بیش از پیش مساعد و هموار سازد. تا سال ۲۰۰۷، شرکت های خصوصی بیمه و بانک های خصوصی در حال بازگشایی بودند و در مارس ۲۰۰۹ نیز بورس کشور که پیش تر به حالت تعویق درآمده بود، آغاز به کار کرد.

در تمام این فرایند، حلقه نزدیکان بشار الأسد و خویشاوندان و بستگان او بزرگ ترین ذی نفع بوده اند. به عنوان مثال، رامی مخلوف پسر دایی اسد، شرکت مخابرات سیریتل (Syriatel)، فروشگاه های زنجیره ای معاف از مالیات، بخش اعظم صنعت نفت، حمل و نقل هوایی، یک شبکه تلویزیونی و املاک را در دست دارد، وی با دریافت پروانه هشت ساله از دولت، از قدرت انحصاری بر شبکه موبایل برخوردار است و تنها در سال ۲۰۰۹، سهام ۹ بانک از ۱۲ بانک خصوصی را در اختیار داشته است. مخلوف در حال حاضر یکی از ثروتمندترین و بانفوذترین اشخاص حاکمیت محسوب می شود که ارزش دارایی های او تا پیش از درگیری های اخیر، در حدود ۵ میلیارد دلار تخمین زده شده است. در سال ۲۰۰۸ نام وی در فهرست تحریم های وزارت خزانه داری آمریکا قرار گرفت.

طی دهه ۲۰۰۰، با اعمال سیاست های نئولیبرالی و آزادسازی اقتصادی از یک سو، و حجم بالای فساد و ارتشا در ارگان های حکومتی و کنترل اقتصاد به دست باند کوچکی از نزدیکان بشار اسد از سوی دیگر، این طبقه کارگر بوده است که بی تردید متحمل بیشترین زیان ها و فشارها شده.

طی یک دهه، یعنی دوره ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، متوسط نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (بر حسب شاخص برابری قدرت خرید، به قیمت های ثابت ۲۰۰۵، بر حسب دلار آمریکا) چزی در حدود ۴،۴۵ درصد بود که تنها اندکی بالاتر از متوسط منطقه محسوب می شد؛ در حالی که رشد GDP سرانه، خصوصاً به دلیل رشد بالای جمعیت، بسیار پایین تر و نزدیک به ۲ درصد بود.

در طول دهه ۲۰۰۰، بخش های عمده فروشی، خرده فروشی و خدمات دولتی، و پس از آن بخش های حمل و نقل، مخابرات، مانوفاکتور، مالیه و املاک و ساخت و ساز مهم ترین محرکه های رشد اقتصادی بوده اند. در حالی که سهم بخش معدن، منفی و سهم بخش کشاورزی نزدیک به صفر بوده است. بخش کشاورزی به دلیل خشکسالی، سوء مدیریت منابع آب، تأخیر در تکمیل پروژه های حیاتی - از جمله سیستم آبیاری مدرن - و اتخاذ سیاست های جدید آزاد سازی در قیمت های انرژی و کود شیمیایی، بحران شدیدی را تجربه کرد.

صنایع استخراجی، به ویژه نفت، به دلیل کاهش تولید، رشد منفی داشتند. سوریه در سال ۲۰۰۶ به وارد کننده خالص نفت تبدیل شد، در حالی که نفت به مدت یک دهه منبع اصلی صادرات و درآمد بودجه دولت محسوب می شد. صادرات نفت از ۷۵ درصد کل صادرات در سال ۲۰۰۰، به ۴۶ درصد در سال ۲۰۱۰ سقوط کرد.

افزایش جهانی قیمت کالاها، آزادی سازی قیمت های سوخت و کود شیمیایی، به افزایش قابل ملاحظه قیمت ها و در نتیجه کاهش درآمد واقعی و قدرت خرید کارگران انجامید. دستمزد واقعی تنها طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ شاهد افزایش بود، اما از آن پس تا دست کم ۲۰۱۰ به طور ممتد تنزل یافت. تورم پایین تنها تا سال ۲۰۰۸ و آن هم به مدد پرداخت سوبسیدهای کلان دولت به سوخت، دوام آورد. اما با آزاد سازی قابل توجه قیمت ها، تورم صعود کرد. طی سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹، اکثریت عظیم خانوارهای سوری به اجبار از هزینه ها و مخارج خود کاستند. بنابراین هرچند رشد اقتصادی نسبتاً مناسب به نظر می رسید، اما مزایا و منافع آن به اکثریت جمعیت جامعه و به خصوص فقرا اختصاص نیافت.

نرخ بیکاری سوریه طی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰، در سطح حدوداً ۸ ثابت بود، در حالی که نرخ بیکاری زنان در سال ۲۰۱۰، ۲۲ درصد بود. اما این «ثبات» نسبی نرخ بیکاری همراه بود با سقوط قابل توجه نرخ های مشارکت نیروی کار و کاهش میزان ایجاد اشتغال.

اقتصاد سوریه از جذب نیروی کار جدیدی که طی این دهه به بازار کار وارد شده بود (رقمی در حدود ۱٫۶ میلیون نفر) ناتوان ماند. طی این دوره تنها حدود ۴۰۰ هزار شغل جدید ایجاد شد (یعنی سالانه ۰٫۹ درصد) و نرخ مشارکت از ۴۷ درصد در سال ۲۰۰۱، به ۳۹ درصد در سال ۲۰۱۰ سقوط کرد.

حکومت طی یک دهه اعمال سیاست های نئولیبرالی، عملاً مانع گسترش اشتغال بخش عمومی شد. طی این دهه اشتغال بخش عمومی در حدود ۲۷ درصد باقی ماند، در حالی که شمار کارگران بخش خصوصی (در



بخش رسمی)، از ۳۴ به ۴۳ درصد افزایش یافت. افزایش در اشتغال بخش خصوصی رسمی هیچ گونه بهبودی در شرایط کار ایجاد نکرد، چرا که این کارگران تحت پوشش هیچ گونه تأمین اجتماعی قرار نداشتند.

سیاست های دولت طی این دهه، فقر را کاهش نداد؛ در عوض فقر غالباً در مناطق شرقی، شمالی و به خصوص نواحی روستایی متمرکز بوده است. در سال ۲۰۰۷، تقریباً ۱۲ درصد از مردم زیر «خط فقر پایین تر» و حدود یک سوم (۳۳٫۶ درصد) زیر «خط فقر بالاتر» قرار داشته اند.

همچنین اگر فقر را بر حسب میزان ورودی کالری افراد به عنوان یک شاخص قوی در نظر بگیریم، می بینیم که در سال ۲۰۰۹، مخارج قریب به ۱۸ درصد از جمعیت سوریه بر روی مواد غذایی، پایین تر از حداقل کالری لازم در این شاخص بوده است.

ضریب جینی به عنوان شاخص نابرابری در توزیع درآمد و ثروت، از ۰٫۳۰ در سال ۱۹۹۷ به ۰٫۳۴۷ در سال ۲۰۰۹ افزایش یافت که هرچند پایین، ولی رو به افزایش بوده است. هزینه های جبرانی پرداختی به کارگران از ۳۵ درصد درآمد ناخالص ملی، به ۳۲ درصد کاهش یافت. این کاهش نشان دهنده آن است که توزیع درآمد ملی، به نفع سرمایه و به بهای قربانی کردن کارگران صورت گرفته است.

شاخص توسعه انسانی (HDI)، به عنوان ابزاری است که متوسط دستاوردهای نسبی یک کشور را در سه حوزه توسعه انسانی - یعنی طول عمر، دسترسی به آموزش و استاندارد زندگی شایسته - محاسبه می کند، در سوریه بهبود آهسته ای داشته است.

عدم برخورداری از تحصیلات ابتدایی، هنوز یک چالش محسوب می شود. نرخ های ترک تحصیل و بی سواد هم چنان بالا است. ۱۶٫۵ درصد از افراد ۱۵ ساله به بالا در سال ۲۰۱۰ بیسواد بوده اند. این نرخ برای زنان ۲٫۴ برابر بیشتر از مردان بوده است. هزینه های عمومی بر روی بهداشت و درمان، از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی تجاوز نمی کند. در طول این یک دهه، کیفیت خدمات بهداشتی و درمانی بدتر شده است. متعاقباً شاخص های سلامت نیز بهبود محسوسی طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ نیافته (به ویژه از نظر نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان زیر پنج سال، و همین طور ابتلا به کسری وزن و سوء تغذیه)، و نرخ بیماران مبتلا به بیماری های مزمن بالاست (۱۰ درصد).

همه این‌ها دستاوردهای دست کم یک دهه سیاست‌های نئولیبرالی برای کارگران و زحمتکشان سوریه بوده است، درحالی که تمام ثروت عملاً در دست عده‌ای معدود از طبقه حاکم، یعنی نزدیکان و خویشاوندان خاندان اسد، متمرکز شده است. به علاوه این‌ها را هم مشاهده کردیم که چه طور با وجود تمامی خوش‌خدمتی‌های رژیم اسد برای غرب، امروز امپریالیزم به سادگی پشت او را خالی می‌کند. در واقع برای چندین بار در طول تاریخ اثبات شد که امپریالیزم به هیچ وجه مورد اعتماد و قابل اتکا نیست. سایر «متحدین» رژیم اسد نیز یک به یک پشت او را خالی کردند. ترکیه، تحت حاکمیت «حزب عدالت و توسعه» سریع‌تر از دیگران به جبهه امپریالیزم پیوست تا بلکه در این بین بتواند سهمی، هرچند ناچیز، از صدقه تجاوز احتمالی به این کشور دریافت دارد. به این ترتیب اردوغان که در گذشته بشار الأسد را دوست و «برادر» خود می‌دانست، یک شبه تغییر موضع داد. رژیم ایران نیز به عنوان متحد همیشگی رژیم سوریه، با اطلاع از رفتن دیر یا زود اسد و جایگزینی او با مهره‌ای دیگر، درحال تغییر موضع خود است. این تغییرات را می‌توان در سخنان جنجالی اخیر رفسنجانی دید که اعلام کرد: «مردم سوریه در این دو سال آسیب‌های زیادی دیدند. بیش از ۱۰۰ هزار کشته دادند و حدود ۸ میلیون از آن‌ها نیز آواره شده‌اند. زندان‌ها پر از مردم شده است. زندان‌ها جا ندارند، برخی از ورزشگاه‌ها را زندان کرده‌اند. مردم از طرفی مورد حمله شیمیایی حکومت خودشان قرار می‌گیرند و از طرف دیگر باید انتظار بمب‌های آمریکا را داشته باشند». به دنبال جنجال‌های فراوان پیرامون این موضع‌گیری غیرمعمول و واکنش عناصری از خود رژیم، رفسنجانی نه فقط سخنانش را تکذیب نکرد، بلکه تأکید کرد که در بیان «مصلحت نظام»، حتی چنان‌چه خلاف نظر جاری و مسلط باشد، تردید نمی‌کند. به همین ترتیب چند روز قبل حسین علائی، فرمانده سابق نیروی دریایی سپاه پاسداران در گفتگویی با روزنامه شرق (مورخ ۲۲ شهریور) اظهار داشت که دفاع حکومت ایران از رژیم بشار اسد، موجب کاهش اعتبار ایران و «یک جو ضد ایرانی» در جهان عرب شده است.

### مسئله حمله نظامی امپریالیزم و موضع مارکسیست‌های انقلابی

امروز در شرایطی که سرمایه‌داری جهانی به بدترین بحران در تمامی وجوه خود-چه ایدئولوژیک و چه اقتصادی و اجتماعی-درغلتیده، و به دنبال آن اعتراضات ژرفی علیه این وضع موجود در مقیاس جهانی به راه افتاده است، در شرایطی که وضعیت عینی برای یک انقلاب اجتماعی به دست طبقه کارگر جهانی کاملاً مهیاست، شاهدیم که چگونه به دلیل نبود رهبری انقلابی، این وضعیت در تحلیل نهایی به سمت حفظ و

نجات نظام سرمایه داری منحرف می شود. به گونه ای که دولت های سرمایه داری منطقه در جای خود باقی می مانند، و تنها حکومت های آن ها جای خود را به اشکال ارتجاعی تر و متناسب با اهداف و انگیزه های امپریالیزم می دهند (این را به وضوح در نمونه هایی مانند لیبی و مصر می توان مشاهده کرد). در واقع نیروهای امپریالیستی و همپیمانان آن ها برای ایفای نقش مخرب وارد عرصه شده و برای جلوگیری از وقوع انقلابات از پایین، حکومت هایی را از بالا تحمیل می کنند. سوریه نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ کما این که تا به الآن هم امپریالیزم پروژه «تغییر رژیم» خود را با تغذیه «ارتش آزادی بخش سوریه» و نیروهای سلفی و وهابی به پشتوانه ناتو برای تضعیف رژیم اسد و جایگزینی آن با مهره های مورد نیاز خود دنبال کرده است. ماجرای اخیر کاربرد سلاح های شیمیایی در سوریه نیز - فارغ از آن که از سوی کدام یک از طرفین صورت گرفته باشد - بهانه لازم را برای توجیه «دخالت بشردوستانه» مهیا کرد. هرچند با پیشنهاد دیپلماتیک مسکو مبنی بر سپرده شدن کنترل سلاح های شیمیایی دمشق به نهادهای بین المللی و پذیرش آن از سوی سوریه و غرب، فعلاً زمان لازم برای تعویق حمله نظامی از هر دو سو خریدار شده است.

در این میان متأسفانه درک کاملاً غیرمارکسیستی از مفاهیم سوسیالیزم و امپریالیزم، خود را در انواع مواضع انحرافی و سانتیستی در صورت وقوع حملات نیروهای امپریالیستی به سوریه نشان می دهد: از قرار گرفتن در جبهه امپریالیزم تا دفاع از حکومت بشار الأسد.

امپریالیزم امریکا و همپیمانان آن، حمله شیمیایی اخیر در سوریه را «عبور از خط قرمز» خود اعلام و به این شکل ضرورت حمله تدافعی و «انسان دوستانه» اش را توجیه کرد. البته این اوج بی شرمی و عوام فریبی ایالات متحده را نشان می دهد که سابقه طولانی در کاربرد سلاح های اتمی، شیمیایی، کشتار جمعی و جنایت علیه بشریت دارد. این سخنان در شرایطی گفته می شود که ارتش امپریالیزم آمریکا در طول جنگ ویتنام، نزدیک به ۲۰ میلیون گالن مواد شیمیایی - از جمله ماده به شدت سمی موسوم به «عامل نارنجی» - بر روی جنگل ها و مزارع ویتنام و کشورهای همسایه تخلیه کرد تا مواد غذایی و پوشش گیاهی پناهگاه ویت کنگ ها را نابود کند. یک دهه حمله شیمیایی، ۴۰۰ هزار کشته یا معلول برجای گذاشت. ۵۰۰ هزار کودک با اختلالات تنفسی به دنیا آمده و ۲ میلیون نفر به سرطان و سایر بیماری ها مبتلا شده اند. صلیب سرخ در سال ۲۰۱۲ تخمین زد که یک میلیون نفر ویتنامی از مشکلات سلامتی یا معلولیت های ناشی از کاربرد «عامل نارنجی» رنج می برند.

طبق گزارش گروه های حقوق بشری، از جمله دیدبان حقوق بشر، سازمان عفو بین المللی و صلیب سرخ، حکومت اسرائیل در سال ۲۰۰۹ مردم فلسطین را در شهرهای پرجمعیت مورد حمله با فوسفور سفید قرار داده بود. این درحالی است که میزان کمک مالی ایالات متحده به اسرائیل در سال مالی ۲۰۱۳، روزانه دست کم ۸,۵ میلیون دلار تخمین زده شده است، بدون آن که مسأله «جنایت علیه بشریت» یا «خط قرمز» مطرح باشد. به علاوه خود ارتش آمریکا نیز در سال ۲۰۰۴ از فوسفور سفید در منطقه فلوچه (عراق) استفاده کرده بود. همچنین اسناد و مدارک انتشار یافته CIA نشان می دهد که واشنگتن از کاربرد سلاح های شیمیایی (سارین، گاز اعصاب و گاز خردل) از سوی رژیم صدام حسین در جنگ ایران و عراق کاملاً اطلاع داشته و حتی اطلاعات لازم را برای شناسایی و نابودی دشمن در اختیار رژیم وی قرار می داده است. تنها در فاجعه روستای کردنشین حلبچه، ۵ هزار کشته و ۱۰ هزار نفر مجروح برجای ماند.

ایالات متحده با کاربرد ناپالم علیه شهروندان ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم، ۱۰۰ ها هزار کشته برجای گذاشت. این آمریکا بود که در سال ۱۹۴۵، دو بمب اتمی را بر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی فرود آورد. بنابراین سابقه اقدامات «انسان دوستانه» امپریالیزم به قدری وحشتناک و دردآور است که قرار گرفتن هیچ یک از نیروهای چپ و مترقی در این جبهه متشکل از امپریالیزم و گروه های سلفی و بنیادگرای دینی را توجیه نمی کند.

اما هنوز نقش رژیم سوریه نیز در این میان روشن نیست. تمامی اسناد، مدارک و شواهد در دالان های سازمان ملل، مراکز اطلاعاتی غرب و همین طور رژیم سوریه تلمبار شده. تاکنون افشاگری های ویکی لیکس، اسنودن، مینینگ و غیره، فعالیت پشت پرده این قبیل رژیم ها در گذشته و حال را افشا کرده و همین موضوع فضای عمومی ذهنی و روانی جامعه را به شدت رادیکال و در تقابل با تحرکات نظامی امپریالیزم کرده است. طبق نظرسنجی های موجود، ۷۱ درصد مردم بریتانیا و تقریباً ۶۰ درصد مردم آمریکا با تصمیم حکومت های خود مبنی بر دخالت نظامی علیه سوریه مخالف هستند. در نتیجه باید با کانالیزه کردن خشم مردم و سازماندهی اعتراضات وسیع و متکی به یک نیروی مادی، بورژوازی را وادار کرد که همه این اسناد را به همراه شرح دخالت های خود، رو به عموم منتشر کند تا به این ترتیب جنایات هر دو سو روشن بشود. فقط کافی است که نقش این رژیم ها در کشتار- و همین طور تأمین هزینه های نظامی و کشتار از طریق مالیات گیری سنگین

از کارگران و در عوض تحمیق و توهین به جامعه به واسطه اخبار دروغ و جنگ روانی پرهزینه- آشکار بشود، تا توده های معترض از نظام سرمایه داری بحران زده، با اعتراضات سنگین ضد جنگ و اعتصابات کارگری و توقف تولید، تا حد ممکن مانع دخالتگری نیروهای خارجی امپریالیست و سرکوب های سرمایه داری داخلی بشوند. این یکی از مطالبات و وظایف مهم کنونی است.

اما درست در نقطه مقابل کسانی که ضرورت دخالت «بشردوستانه» در سوریه را توجیه می کنند، گرایش قرار دارد که تقابل با امپریالیزم را قرار گرفتن در جبهه رژیم های بورژوایی مانند رژیم اسد معرفی می کند (مانند مورد «حزب کمونیست سوریه» و نظایر آن در جهان).

همان طور که اشاره شد، برخی از این موضع گیری های کاملاً نادرست، ریشه در اصول نظری کاملاً نادرستی است که این روزها به کُرت به گوش می رسد.

به عنوان نمونه، صحبت از «استعمار نو» و نادیده گرفتن وجه تمایز میان مراحل استعماری و امپریالیستی سرمایه داری، تاکنون به یک چنین رویکردهای سیاسی به شدت نادرستی در میان نیروهای «چپ» انجامیده است. منشأ این قبیل دیدگاه ها، که به رویکردهای «جهان سوم‌گرا» دامن می زنند، اغلب آکادمیسن های غرب بوده اند که عموماً هم خود را «مارکسیست» خطاب می کنند. این گونه مواضع دقیقاً با ویژگی های «سوسیالیزم ملی» در بین چپ سنتی استالینیست مخلوط شده، و با خلق یک موجود ناقص الخلقه به نام «استعمار نو» در عصر کنونی، بسیاری از جریان های چپ خرده بورژوایی را تغذیه می کند؛ از این جا به بعد، با اتکا به همین تئوری های «جدید» است که نه فقط دفاع از یک «دولت بورژوایی» در صورت تهاجم از سوی «امپریالیزم» توجیه می شود، بلکه طبقه کارگر هم به پیوستن به این جبهه رژیم بورژوایی تشویق و دعوت می گردد.

به عنوان مثال، آقای احمد مزارعی در مقام «مارکسیست مستقل» و کارشناس مسائل کشورهای عربی، طی مصاحبه ای درباره سوریه چنین ارزیابی می کند که سوریه:

«در سی سال گذشته یا چهل سال گذشته یک سیاست مستقل دنبال می کرده، در موضع مخالفت با سیاست های استعمار، در موضع مخالفت با سیاست های اشغال گری اسرائیل نقش مهمی داشته، در کمک به نیروهای انقلابی فلسطینی مثل جبهه جورج حبش، حواتمه، حماس ... از این نظر این دولت خوشایند امپریالیست ها

نبود، به خصوص از نظر اسرائیل این دولت قابل تحمل نبود، و بارها ما متوجه شدیم که مناطقی را در سوریه بمباران کردند، جاسوسن فرستادند، معروف ترین جاسوسی که داشتند کوهن بود که بعدها توسط دولت در سوریه اعدام شدند»

اگر مقدماً اطلاق صفت انقلابی به نیروهایی مانند حماس را نادیده بگیریم، چند نتیجه مهم تر دیگر وجود دارد که می توان از این گفته دریافت کرد: ۱- ما نه در عصر امپریالیزم که در دوره استعمار به سر می بریم؛ ۲- بنابراین باید از حق یک «دولت- ملت» در مقابل «استعمار» دفاع کنیم. ۳- در نتیجه باید ضمن دفاع از دولت بورژوازی، طبقه کارگر را هم به جبهه این «دولت» بفرستیم تا در کنار «بورژوازی ملی» از حق خود دفاع کنند. این دقیقاً همان نتایجی است که ایشان هم در ادامه صحبت خود می گیرد و می گوید که آن چه «دولت و ملت سوریه و زحمتشکان، کارگران، دهقانان، زنان و همه نیروهای مترقی را دست در دست هم در "یک جبهه" متحد کرده، مبارزه علیه توطئه خارجی است»!

این در واقع همان درک واپس مانده استالینستی است که مسئول اصلی شکست جنبش کمونیستی و کارگری در سرتاسر جهان بوده است؛ دقیقاً مشابه همان کاری که احزاب استالینیست مانند توده و اکثریت در زمان جنگ ایران و عراق کردند (این گونه بود که کارگران پس از بازگشت از جبهه های جنگ، با ثروت های نجومی مشتی نوکیسه به یمن بازار سیاه در یک سو، و سرکوب تمامی سازمان های سیاسی اپوزیسیون، موج اعدام های گسترده، وضعیت وخیم اقتصادی خود و خانواده هایشان در سوی دیگر رو به رو شدند). امروز همین کار را «حزب کمونیست سوریه» با بی شرمی تمام و کمال می کند (فقط کافی است به بیانیه های این حزب نگاه کنید). به این ترتیب از طبقه کارگر و زحمتکشانی که همواره تحت ستم و استثمار چنین رژیم هایی بوده اند، مؤدبانه درخواست می شود که خود را قربانی بورژوازی کنند.

در مقابل دو جبهه مذکور، هیچ راه حل انقلابی جز تدارک برای یک جبهه سوم انقلابی در تقابل با دو ارتجاع، و با اتکا به نیروی طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم و استثمار وجود ندارد، چه در غیر این صورت، مسیر سوریه (و در آتی هر کشور دیگر) به هر سمتی خواهد رفت به جز انقلاب و منافع طبقه کارگر سوریه و دیگر کشورهای منطقه.

جبهه سوم، به عنوان یک جبهه متکی به طبقه کارگر (نه «خلق») در تقابل با بورژوازی حاکم و نیروی مهاجم امپریالیست مطرح است. موضع استالینیست ها زیر عنوان «جبهه واحد خلقی» یک بار تجربه شد و مشاهده کردیم که چه ضرباتی به جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان وارد آورد. دیروز حزب توده و اکثریت از «ایران» در مقابل جنگ «امپریالیزم» دفاع کرد، امروز حزب کمونیست سوریه از «سوریه». همه این ها خاک پاشیدن به چشم جنبش کارگری و توده های تحت ستم است که همین نیروهای به اصطلاح «چپ» داعیه دفاع از آن ها را دارند.

به علاوه جبهه سوم این را تشخیص می دهد که حتی در صورت بروز چنین جنگ هایی، باید بخشی از سربازان دو دولت متخاصم به طور اعم و کارگران آن ها را به طور اخص متحد کرد، و این جنگ را به واقع به جنگی علیه دو نظام سرمایه داری - امپریالیستی تبدیل کرد. مثلاً پس از جنگ جهانی دوم و عروج فاشیسم، یک مارکسیست انقلابی مثل «ویدلن» (مارتین مورات) شروع به انتشار روزنامه ویژه ای برای «سربازان آلمانی» - به نام کارگر و سرباز (Arbeiter und Soldat) - کرد. اگر کسی این روزنامه را همراه خودش می داشت، در صورت دستگیری با شکنجه طاقت فرسا و مرگ قطعی رو به رو می شد. با این حال این نشریه از فرانسه، از نقطه ای که به صورت زیر زمینی چاپ می شد، به سمت بلژیک و خود آلمان و حتی پادگان های سربازان آلمانی در دور دست ترین نقاط ایتالیا پخش شد. همین ویدلین در به وجود آوردن یک هسته سربازان آلمانی در برست همکاری داشت. مقامات نازی آن قدر در مورد این مسأله نگرانی داشتند که وقتی گشتاپو یکی از میتینگ های این هسته را در سال ۱۹۴۳ کشف کرد، ۱۷ سرباز آلمانی و یک تروتسکیست فرانسوی به نام رابرت کرو را درجا تیرباران نمود. نهایتاً در ژوئیه ۱۹۴۴، ویدلین و یکی از رفقایش به نام مارگریت باژه، به وسیله بریگادهای ویژه فرانسه - نیروهای مزدور پلیس فرانسه که مسئولیت پیگرد «دشمنان داخلی» را داشتند - دستگیر شدند. بعد از تحت شکنجه قرار گرفتن، تحویل گشتاپو داده شد و در ۲۲ ژوئیه به قتل رسید. در واقع یک چنین نیروهایی هستند که سرمایه داری به وحشت می اندازند.

بسیاری از کسانی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، از همین وظیفه اصلی طفره می روند و به همین خاطرست که در چنین بزنگاه هایی خود را در پشت بورژوازی کشور «مظلوم» پنهان می کنند. آن ها این قدر پرت هستند که تقابل با امپریالیزم را به این شکل درک می کنند. به همین دلیل است که خصلت اصلی و بارز استالینیزم، زیگزاگ رفتن و چپ و راستن زدن است: از «تقابل» با امپریالیزم تا پیوستن به اردوگاه بورژوازی!

برای جبهه سوم انقلابی، نیاز به تدارک است؛ تا زمانی که این «چپ» چنین وظیفه مهمی را انجام ندهند، به طور مداوم به طبقه کارگر خیانت خواهند کرد. یک مارکسیست انقلابی از هر فرصتی برای افشای امپریالیسم و بورژوازی «خودی» استفاده می کند، آن را به میدان جنگ علیه هر دو ارتجاع تبدیل می کند. این ویژگی یک مارکسیست انقلابی است، نه استالینیست های ورشکسته و خائن به منافع طبقه کارگر جهانی.

واضح است که چنین جبهه ای تنها با اتکا با نیروهای انقلابی و طبقه کارگر در سطح جهانی می تواند شکل بگیرد. چرا که در چنین شرایطی اقدام به سازماندهی اعتصاب و توقف تولید در کشورهای متخاصم برای جلوگیری از پیشبرد دخالتگری ها به یک ضرورت عینی تبدیل می شود. این که ما با چنین جبهه ای رو به رو نیستیم دقیقاً به دلیل نبود یک انترناسیونال انقلابی و برخوردار از پایه های قوی در کشورهای مختلف است. همه این ها به این خاطر است که «مارکسیست»ها به جای پذیرش شکست های تحمیل شده از سوی استالینیسم، به جای درس گیری از گذشته و خلاصه قبول «بحران» و «بی ارتباطی» خودشان به متن مبارزات کنونی، به خرده کاری می پردازند، ولی هرگز یک قدم به سوی چنین چیزی بر نمی دارند.

یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ و مترقی جهان، از کارگران کشورهای درگیر جنگ امپریالیستی خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تاحدّ زیادی وادار به عقب نشینی کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران نشان بگذارند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. رویکرد صحیح، دفاع از یک خط مستقل مبارزه علیه ارتجاع رژیم بعثی و سایر نیروهای ارتجاعی بورژوازی است که ممکن است جایگزین اولی شوند. توده های زحمتکش، نه از رژیم بعثی منتفع می شوند و نه از سایر نیروهای بورژوازی دست پرورده امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی منطقه ای. با تبلیغ و پیش بردن این خط انقلابی است که حتی در صورت حمله نظامی و استقرار یک رژیم ارتجاعی و تامغز استخوان وابسته به امپریالیسم، توده های تحت ستم و استثمار به



حقانیت و اعتبار نیروهای جبهه سوم انقلابی پی خواهند برد. این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول است.

۲۵ شهریور ۱۳۹۲

[aram.nobakht@gmail.com](mailto:aram.nobakht@gmail.com)

## پانویس:

(1) Thomas Collelo, ed. "Syria: A Country Study". Washington: GPO for the Library of Congress, 1987:

<http://countrystudies.us/syria/>

(2) Rabie Nasser, Zaki Mehchy and Khalid Abu Ismail, "Socioeconomic roots and impacts of the Syrian crisis", Jan 2013:

<http://www.scpr-syria.org/tmpPreLaunch/SyrianCrisisReportEN.pdf>

(3) Anna Galdo, "Policies for business in the Mediterranean countries: The Syrian Arab republic", 2006.

<http://unpan1.un.org/intradoc/groups/public/documents/caimed/unpan018700.pdf>

(4) Daniel Pipes, "The Alawi capture of power in Syria", Middle Eastern Studies, 1989:

<http://www.danielpipes.org/191/the-alawi-capture-of-power-in-syria>

(5) Fred Weston, "What Assad regime was and what it has become", Marxist.com, Mar 2013:

<http://www.marxist.com/what-the-assad-regime-was-and-what-it-has-become-1.htm>

(۶) لئون تروتسکی، «صنعت ملی شده و مدیریت کارگری»، ۱۹۳۸:

<http://militaant.com/?p=2261>

(۷) «مارکسیست های انقلابی و مسئله جنگ»، نشر میلپتان، شماره ۴:

<http://militaant.com/?p=1861>

(۸) آرام نوبخت، «استالینیزم: تئوری سوسیالیزم در یک کشور و انقلاب دو مرحله ای»، نشریهٔ میلیتانت، شمارهٔ ۵۱

<http://militaant.com/?p=189>

(۹) مازیار رازی، «مفهوم مارکسیستی امپریالیزم»، مرداد ۹۲:

<http://militaant.com/?p=2678>

(۱۰) مازیار رازی، «تحولات اخیر در سوریه»، مصاحبه با رادیو پیام کانادا، ۱۰ شهریور ۱۳۹۲:

<http://militaant.com/?p=2824>

(۱۱) لونت توپراک، «دوراهی خونین در سوریه»، سپتامبر ۲۰۱۲، ترجمهٔ کیوان نوفرستی:

<http://militaant.com/?p=758>

(۱۲) گفتگو با احمد مزارعی، کارشناس کشورهای عربی، پیرامون اوضاع سوریه:

<http://www.youtube.com/watch?v=cJK0JbIPEYg>

(13) <http://www.policymic.com/articles/62023/10-chemical-weapons-attacks-washington-doesn-t-want-you-to-talk-about>

(14) <http://www.ifamericansknew.org/stats/usaid.html>

(15) <http://www.bbc.co.uk/news/uk-23931479>

(16) <http://21stcenturywire.com/2013/09/03/most-americans-oppose-syria-strike-says-latest-washington-post-abc-poll/>

## بحث آزاد درباره وقایع سوریه



### حمید محوی

بینید! مسئله دروغ یا راست بودن قربانیان در جنگ علیه سوریه نیست. من در گاهنامه هنر و مبارزه چه در رابطه با جنگ استعماری علیه لیبی و چه در رابطه با رویدادهای سوریه ده ها و شاید بیش از ۱۰۰ مقاله \_ البته و صد البته نه از العربیه بلکه از سایت های آلترناتیو گزارش و مقاله تحلیلی ترجمه و منتشر کرده ام. و علاوه بر این مقالات اخیرا نیز یک کتاب از ژان میشل ورنوشه ژنو استراتژیست فرانسوی ترجمه کردم که مفهوم واقعی و عمیق تمام این جنایات را توضیح می دهد. نیازی به یادآوری نیست که تمام این گزارشات - بخشی از آن - عملا در صفحه فیس بوک من موجود است و بقیه را نیز می توانید در وبلاگ گاهنامه هنر و مبارزه جستجو کنید. البته برای این نوع کارها باید انگیزه و وقت داشت. در نتیجه هیچکس و خصوصا من نمی تواند قربانیان این جنگ را نفی کند که برخی مثل ژنرال حطیط استراتژیست لبنانی آن را کثیف ترین جنگ تاریخ معاصر ارزیابی کرده است. در ثانی بحث پوپولیستی ... همان است که افرادی مثل شما در مورد هوگو چاوز فقید مطرح می کردند... (وارد این بحث نمی شوم) ولی اساسا طرح چنین بحثی در شرایط سوریه \_ طرح بحث یعنی کدام؟ یعنی این که از اسد دفاع کردن و یا دفاع از جمهوری اسلامی... بحث اساسا این نیست. در واقع اساسا طرح چنین مسئله ای در بهترین حالت از بی اطلاعی و در بدترین حالت از تبانی با طرح های جنایتکارانه اوترا لیبیرالیسم آنگلو ساکسون منشأ می گیرد. زیرا چنین اشاراتی به «اسد دیکتاتور» یا «قذافی

دیکتاتور» کاری نمی کند بجز توجیه جنگ امپریالیستی و یا منحرف ساختن افکار عمومی. در هر صورت به توجیه جنگ می انجامد. مسئله این است که جنگ در سوریه یک جنگ صادراتی است (تمام چگونگی این جنگ را نیز می دانیم چه کسی پول می دهد چه کسی اسلحه می دهد و به چه هدفی). اگر بخواهیم تعبیر شما را بپذیریم باید تمام این جنایاتی را که شما ظاهراً در حال افشای آن هستید توجیه کنیم و بپذیریم - یعنی این که جنگ علیه دیکتاتوری بوده. در صورتی که واقعیت امر چیز دیگری است و سلفیست ها و القاعده و سرویس های اطلاعاتی غرب و شیخ قطری و سعودی هم مبارزان دموکراسی نیستند، اگر حرف شما را بپذیریم دقیقاً در کنار القاعده و سلفیست ها و تکفیریست که دوستان اروپائی ها و ایالات متحده قرار می گیریم. چرا که این جنگ ارتباطی به «دیکتاتور بودن» بشار الاسد ندارد و چنین امری نیز این همه تخریب و جنایت را توجیه نمی کند. مثل این است که وقتی آمریکا به ایران حمله کرد ما دست روی دست بگذاریم و یا به بهانه این که دفاع از جمهوری اسلامی تلقی می شود برای اف ۲۲ های ایالات متحده هورا بکشیم. و برای از بین بردن دیکتاتور، دهها میلیون نفر را به کشتن بدهیم، کشوری را نابود کنیم که اصغر آقا می خواهد دموکراسی برقرار کند و آدم مترقی و پیشگامی است و موجبات پیشرفت کشور ما را فراهم خواهد ساخت. در پایان باید اضافه کنم که من حکمتیست و آذر ماجدی نیستم، و اتفاقاً نظریات شما مشخصاً با آنها هماهنگ است. حکمتیست ها - آذر ماجدی در کنار القاعده و امپریالیسم آمریکا هستند. علاوه بر این ابتدا شما باید ببینید خود کمونیست های سوریه در کجا هستند و چه می گویند و چه می کنند، و نخواهید که برای آنها تصمیم بگیرید. راه حل شما برای ایجاد نیروئی که با زمین و زمان بجنگد صحیح نیست و عملی هم نیست. شما تصور کنید که الان یک گروه یا جریان بر اساس نظریات شما تشکیل شود و با امپریالیسم آمریکا و اسد در سوریه وارد منازعه شود. سیر تحولی جوامع موضوعی نیست که ما در فیس بوک برایش تصمیم بگیریم.

## حمید

دوست عزیز برای این که نظر شما را به خوبی درک کنم لطفاً به دو سوالی که در زیر می کنم پاسخ دهید. شما می گویند «...راه حل شما برای ایجاد نیروئی که با زمین و زمان بجنگد صحیح نیست و عملی هم نیست...». اولاً این بحث من نیست که با «زمین و زمان» باید جنگید! اصولاً موضع ما مستقیماً ربطی به جنگ ندارد. مسأله ما ربط مستقیم به انقلاب و آگاهی توده های کارگر و زحمتکش دارد (که بعداً توضیح بیشتر خواهم داد). اما فرض کنیم موضع ما اشتباه است! شما روشن کنید ۱- امروز کمونیستها در سوریه چه

باید کنند و آن کمونیست ها که شما در سوریه نام می برید، چه کسانی هستند؟ ۲- موضع کمونیست ها که در سوریه نیستند و دستی در آتش ندارند، باید چه باشد؟ اگر این دو سؤال را با صراحت و مستقیم پاسخ دهید، می توانیم این بحث را ادامه دهیم. با تشکر

## حمید محوی

بینید شما با طرح چنین پرسش هایی از موضوع مرکزی و موضعی که در این گفتگو مطرح بود فاصله گرفته اید. نمی گویم این پرسش های شما بی مورد است. بلکه اشکال کار این است که شما از موضوع اصلی خارج شده اید. یادآوری می کنم موضوع به کار بستن سلاح شیمیایی علیه مردم سوریه بود... و من روی این موضوع به شما بحث کردم، ولی با این وجود من به پرسش شما پاسخ می گویم. آقای احمد مزارعی متخصص امور خاورمیانه است و دائماً از نشریات عربی گزارش تهیه می کند، او در گزارشاتش در مورد کمونیست های سوریه در سوریه می گوید که در دستجات مختلف برای کمک رسانی به مردم و کارهای مدنی در کنار دولت قانونی و برگزیده مردم سوریه در حال فعالیت هستند. در مورد کمونیست های سوریه که به قول شما دستی بر آتش ندارند، باید از خودشان پرسید که چه می کنند...و اگر نمی دانند شما می توانید احتمالاً آنها را راهنمایی کنید.

## جهانگیر سخنور

حمید محوی گرامی. از آشنایی با شما بسیار خوشحالم. مطالب شما را خواندم، بسیار جالب بود. در مورد کار بستن سلاح شیمیایی در سوریه ایراد شما به متن بالای صفحه چیست؟ آیا چون این گزارش در نشریات امپریالیستی انتشار یافته و اینجا بازتاب یافته ایراد دارید؟ اگر چنین است، اگر همین گزارش از سوی یک نشریه دیگری مثلاً چپی انتشار می یافت، دیگر ایرادی نمی داشتید؟ به نظر من این موضوع که کدام نشریه (یا مخالف اسد یا جریان دیگری) آن را منتشر کرده است تغییری در اصل مطلب نمی کند. این که عده ای از کودکان و جوان سوریه به دست هر کسی توسط سلاح شیمیایی کشته شده باشند، مورد انزجار ما باید باشد و آن عمل را باید محکوم کنیم. آیا با این موضع توافق دارید؟ که تصور می کنم توافق باید داشته باشید. نکته دوم این است که تعیین مسئولان این عمل ضد بشری باید توسط تحقیقات یک بدنه «مستقل» بین المللی صورت گیرد. مستقل یعنی نه رژیم اسد (و ایران و ایادی شان از جمله مدافعان «کمونیست» شان) و نه رژیم آمریکا (و ایادی آن و مدافعان «کمونیست» شان). آیا در این مورد توافق دارید؟

اما در مورد این که «کمونیست»ها در داخل سوریه «در کنار دولت قانونی» قرار گرفته اند، باید بگوییم که حتماً این نوع کمونیست ها دچار یک اشتباه بزرگ سیاسی شده اند. همان طور که حزب توده و اکثریت در ایران در مقطع جنگ ایران و عراق «در کنار دولت قانونی» (یعنی رژیم ارتجاعی خمینی) قرار گرفتند. این عمل نه تنها اشتباه، که یک خیانت بود. لطفاً اعلام کنید شما با موضع این «کمونیست» ها که در کنار رژیم های ارتجاعی زیر لوای کمک رسانی به مردمشان قرار می گیرند، توافق دارید؟ در ضمن بسیار حیرت کردم که در ادامه قانونی خواندن دولت اسد واژه «برگزینده مردم سوریه» نوشته اید. آیا در این جا قصد شوخی دارید؟ آیا واقعاً فکر می کنید که رژیم اسد بر اساس یک انتخابات آزاد و دمکراتیک (بورژوایی) بر مصدر قدرت قرار گرفته است؟ اگر چنین است آیا همچنان اعتقاد دارید حسن روحانی هم نماینده واقعی مردم ایران است؟ لطفاً به نکات فوق پاسخ دهید. از پیش از شما تشکر می کند. به امید ادامه یک بحث مفید

## حمید محوی

دوست نادیده گرامی آقای جهانگیر سخنور، پرسش های شما در مورد نوع نشریات \_ امپریالیستی یا چپی \_ البته قویا مطرح است، ما نشریات حاکم در سطح جهانی که همین نشریات و رسانه های امپریالیسم غرب که برخی آن را ابزار کار ناتو و در بخش [ناتوی فرهنگی] قابل بررسی می دانند، معتبر نمی دانیم چرا که جانبدارانه است و از منافع امپریالیست ها و شرکت های مولتی میلیاردر چند ملیتی دفاع می کند. به همین علت اساساً در رسانه ها و نشریات طیف آلترناتیو غرب که من نیز یکی از خوانندگان و همکاران داوطلب غیر حرفه ای و آزاد آن هستیم، بخش قابل توجهی از مقالات \_ اگر نه تماماً - به افشا و بررسی موضوع [رسانه دروغ] اختصاص داده اند. برخی نیز مانند خانم آن مورلی کتاب تحقیقاتی تمام عیاری را به بررسی آن اختصاص داده است (تحت عنوان اصول مقدماتی تبلیغات جنگی) که خلاصه ای از آن در گاهنامه هنر و مبارزه منتشر شده است. در نتیجه رسانه های امپریالیستی به دلیل تحریف خبری که در سطح جهانی اعمال می کنند، متهم و محکوم و بی اعتبار هستند. وظیفه این رسانه ها به قول میشل شوسودوسکی «واژگونه جلوه دادن جهان» است. در نتیجه موضوع اصلی حقیقت است. البته فرمایش شما در مورد قربانیان سلاح های شیمیایی تا حدودی موجه است، ولی با قید دو سه شرط. یکی این که اولاً باید بدانیم که چه کسانی از این سلاح های استفاده کرده اند. در اینجا رژیم سوریه متهم شده، آمریکا و فرانسه و قطر و عربستان سعودی و شیخ سلفی و به انضمام اپوزیسیون مزدور و خائن ایرانی هم اسد را مسئول معرفی می کنند، ولی منابع دیگری هست که تروریست

های گسیل شده به سوریه را متهم می داند و مستشارهای غربی که در این زمینه به آنها آموزش های لازم و ضروری را داده اند و حتی در یوتوب ویدئوئی هست که گوشه ای از آزمایشات آنها را روی دو خرگوش نشان می دهد. اختلاف نظر ما نیز روی همین موضوع است. حال باید ببینیم که چرا موضوع سلاح شیمیائی را مطرح می کنند؛ در حالی که قربانیان سلاح های غیر شیمیائی نه یک هزار بار بیشتر بلکه چندین هزار بار بیشتر بوده است؟ چرا؟ به این علت که آمریکائی ها تصمیم گرفته اند که سلاح شیمیائی خط قرمز تلقی شود، به همین علت مانند بسیاری از موارد دیگر در تاریخ \_ به قول معروف \_ زیر پرچم دروغی می جنگند - تروریست ها سلاح های شیمیائی به کار می برند تا اسد را محکوم کنند. دنیای واژگون شده و رسانه دروغ اینجاست. حالا باید بپرسیم - پرسش اساسی - این است که چرا به سوریه حمله کرده اند؟ پاسخ این است که بد شانس مردم سوریه این بود که منابع نفت و گاز تازه ای در سرزمین آنها کشف کرده اند، علاوه بر این محل ترانزیت منابع گازی کشورهایی مثل ایران و عراق نیز هست. این موضوعات و واقعیات کاملاً شناخته شده است. اینها مواردی شناخته شده ای است ولی در اینجا بنظرم می رسد که دوستان به آن توجهی ندارند و مثل صفحه خط افتاده از «دیکتاتوری» حرف میزنند و آن هم فقط دیکتاتوری اسد، ولی اینگونه تحلیل ها چنان که بخواهیم برای آن اعتباری قائل شویم ما را با تروریست های سلفی و القاعده و آمریکائی ها و خلاصه ناتو همسنگر می سازد، چنان که در اینجا مشاهده می کنیم... کوتاه سخن این است که مسئله و مشکل موضوع گیری شخص من در این و یا آن مورد نیست. مسئله این است که اینجا رژیم سوریه را به عنوان طرفی که سلاح شیمیائی را به کار برده معرفی کرده اند. متأسفانه دوستان دائماً بحث را به زمینه های دیگر می کشند. به همین علت من حرفهایم به همین یک نکته منحصر می سازم. البته با چنین بحث های بیگانه نیستیم.

## آرام نوبخت

دوست گرامی، حمید محوی

شما از همان ابتدای بحث می گوئید که «با این حساب من باید شما را از فهرست دوستانم حذف کنم»، و برای این که توجیهی هم تراشیده باشید می گوئید که «داس و چکش و ستاره دروغین در فیس بوک بسیار است». یعنی در همان ابتدای کار خودتان را به عنوان معیار تشخیص «حقیقی یا دروغین» بودن مفروض می گیرد و دوری یا نزدیکی مواضع دیگران را با خودتان می سنجید. این همان برخورد تیپیک و نسبتاً آشنایی است که هر روشنفکر کتاب خوانده یا «۲۰۰ مقاله ترجمه کرده» انجام می دهد و برای خود این حق را قائل

است که از موضع بالا وارد بحث بشود. به عکس، می توانم نشان بدهم که درک و تحلیل شما از مسائل تا چه حد خارج از مدار مارکسیسم انقلابی و اسیر همان چارچوب های رایج استالینیزم است. بدیهی است که تمام این واژه ها بار سیاسی دارند و «توهین» محسوب نمی شوند، مگر این که نتوانم آن ها را ثابت کنم.

برای تعیین معیار تشخیص مارکسیسم انقلابی از هر انحراف دیگری، دست کم در سطح نظری، فقط کافی است بر سر مفاهیم پایه ای مانند سوسیالیسم، انقلاب، دوره گذار و حکومت کارگری، دموکراسی کارگری، امپریالیسم و غیره وارد بحث بشویم تا آن وقت مسأله کاملاً روشن بشود. به علاوه بحث بر سر این مفاهیم، نه از فرط روشنفکرمآبی و به رخ کشیدن حجم بالای ترجمه ها، بلکه برای رسیدن به تحلیل صحیح و خارج کردن تاکتیک ها و استراتژی های صحیح است.

به عنوان می توانم سر فرصت به شما نشان بدهم که درک شما هم از مفهوم سوسیالیسم و هم امپریالیسم، و متعجباً نتایج عملی که از آن می گیرید تا چد غیرمارکسیستی است (بخشی از این تحلیل های غیرمارکسیستی و سانتریستی را در همین جا به نمایش گذاشته اید). به عنوان یک نمونه، شما در نوشته خودتان ملغمه ای از اصطلاحات را به کار می گیرید: «اولترالیرالیسم آنگلساکسون»، حمله «استعماری» و غیره. همین نادیده گرفتن تمایز میان مراحل استعماری و امپریالیستی سرمایه داری، تا به الآن در بین نیروهای «چپ» به رویکردهای سیاسی وحشتناکی انجامیده. منشأ این قبیل دیدگاه ها، که به رویکردهای «جهان سومگرا» دامن می زند، آکادمیسن های غرب بوده اند که عموماً هم خود را «مارکسیست» خطاب می کنند. این گونه مواضع دقیقاً با ویژگی های «سوسیالیسم ملی» در بین چپ سنتی استالینیست مخلوط شده، و با خلق یک موجود ناقص الخلقه ای به اسم «استعمار نو» در عصر کنونی، همین الآن هم بسیاری از جریان های چپ خرده بورژوایی در به ویژه کشورهای عقب مانده تغذیه می کند از این جا به بعد با اتکا به همین تئوری های «جدید» است که نه فقط دفاع از یک «دولت بورژوایی» در صورت تهاجم از سوی «امپریالیسم» توجیه می شود، بلکه طبقه کارگر را هم به پیوستن به این جبهه رژیم بورژوایی تشویق می کنند.

شما در کامنت های خود به آقای احمد مزارعی اشاره کرده بودید که ظاهراً این به معنای اتفاق نظر با ایشان (ولو به شکل نسبی) است. آقای مزارعی به عنوان «مارکسیست مستقل» و کارشناس مسائل کشورهای عربی، طی مصاحبه ای درباره سوریه گفته بودند که این کشور:



«در سی سال گذشته یا چهل سال گذشته یک سیاست مستقل دنبال می کرده، در موضع مخالفت با سیاست های استعمار، در موضع مخالفت با سیاست های اشغال گری اسرائیل نقش مهمی داشته، در کمک به نیروهای انقلابی فلسطینی مثل جبهه جورج حبش، حواتمه، حماس ... از این نظر این دولت خوشایند امپریالیست ها نبود، به خصوص از نظر اسرائیل این دولت قابل تحمل نبود، و بارها ما متوجه شدیم که مناطقی را در سوریه بمباران کردند، جاسوسن فرستادند، معروف ترین جاسوسی که داشتند کوهن بود که بعدها توسط دولت در سوریه اعدام شدند»

<http://www.youtube.com/watch?v=cJK0JbIPEYg>

بسیار عالی! از این که گروه هایی مانند حماس، نیروی «انقلابی» محسوب می شوند، بگذریم! ولی چند نتیجه مهم تر هست که می توان از این گفته متوجه شد: ۱- ما نه در عصر امپریالیزم که در دوره استعمار به سر می بریم؛ ۲- بنابراین باید از حق یک «دولت- ملت» در مقابل «استعمار» دفاع کنیم. ۳- در نتیجه باید ضمن دفاع از دولت بورژوایی، طبقه کارگر را هم به جبهه این «دولت» بفرستیم تا در کنار «بورژوازی ملی» از حق خود دفاع کنند. این دقیقاً همان نتایجی است که آقای مزارعی هم در ادامه صحبت خود می گیرد و می گوید که آن چه «دولت و ملت سوریه و زحمتشکان، کارگران، دهقانان، زنان و همه نیروهای مترقی را دست در دست هم در "یک جبهه" متحد کرده، مبارزه علیه توطئه خارجی است!»

به این می گویند یک درک واپس مانده استالینیستی که مسئول اصلی شکست جنبش کمونیستی و کارگری در سرتاسر جهان بوده است.

این همان خطی است که شما هم دقیقاً یک به یک دنبال می کنید (اگر خلاف این است لطفاً توضیح دهید و من را از این اشتباه دریاورید). ما به طور روشن گفتیم و می گوییم که بدون تدارک برای یک جبهه سوم انقلابی در تقابل با دو ارتجاع، و با اتکا به نیروی طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم و استثمار، مسیر سوریه (و در آتی هر کشور دیگر) به هر سمتی خواهد رفت به جز انقلاب و منافع طبقه کارگر سوریه و دیگر کشورهای منطقه. اما شما هنوز موضع خودتان را به طور شفاف بیان نکرده اید و این خصلت کسی است که «۲۰۰ مقاله» ترجمه می کند، ولی خودش یا موضع مشخصی و سرراستی ندارد یا به هر دلیل قصد گفتن آن را ندارد تا شاید برای دیگران معما طرح کند.

همان طور که رفیق جهانگیر به درستی اشاره کرد، دقیقاً همین کار را احزاب استالینیست مانند توده و اکثریت در زمان جنگ ایران و عراق کردند. امروز همین کار را «حزب کمونیست سوریه» با بی شرمی تمام و کمال می کند (فقط به بیانیه های این حزب خیانتکار نگاه کنید).

شما در پاسخ به رفیق جهانگیر می نویسید: «در حالی که قربانیان سلاح های غیر شیمیائی نه یک هزار بار بیشتر بلکه چندین هزار بار بیشتر بوده است؟ چرا؟ به این علت که آمریکائی ها تصمیم گرفته اند که سلاح شیمیائی خط قرمز تلقی شود، به همین علت مانند بسیاری از موارد دیگر در تاریخ \_ به قول معروف \_ زیر پرچم دروغی می جنگند - تروریست ها سلاح های شیمیائی به کار می برند تا اسد را محکوم کنند.»

بله، کاملاً موافقم. منتها مگر نه این که همین بازی و جنگ سرد را در قبال جمهوری اسلامی ایران داشته اند و تا دیروز «مسأله نقض حقوق بشر» و امروز «مسأله هسته ای» را به عنوان «خطر قرمز» جا می زنند؟ لطفاً توضیح بدهید که در این مورد چه موضعی باید داشت. آیا باید در تقابل با امپریالیزم (ببخشید «استعمار»!) در کنار «دولت قانونی» روحانی-خامنه ای و «مردم» (!؟) قرار گرفت؟

البته آقای محوی بدون تردید مترجم پرکاری است و مطالب زیادی را از جمله نوشته ها و نامه های مارکس و انگلس در مورد «استعمار در آسیا» ترجمه کرده اند که من تشکر می کنم، چون ادبیات تاریخی مارکسیستی را غنی تر کرده اند. منتها یک جنبش بدون این نوشته ها هم می تواند راه صحیح را پیدا کند و پیش ببرد، ولی موضعی که ایشان در بالا به طور تلویحی گفتند بدون هیچ گونه تردیدی به بی اعتباری مارکسیزم در پیش روی توده ها مردم و تحمیل شکست به جنبش کارگری منجر می شود.

## حمید محوی

این راه سوم شما را من خیلی خوب می شناسم، اتفاقاً خیلی پیش از این نیز با افراد دیگری مثل جنبش رادیکال چپ... همین بحث راه سوم بود و من مقاله مختصری تهیه کردم. باید بگردم و آن را پیدا کنم... البته باید طرفداران چنین نظریه ای را از دیدگاه روانی عمیقاً مورد بررسی قرار داد و این هم نیازمند یک کار بالینی روانشناختی با مشارکت خود این افراد است، تا مسئله روشنتر بشود که به چه علتی افرادی به چنین نتایجی می رسند. ولی به طور خلاصه راه سوم یعنی یک نوع بازسازی سوریه در ایران و همکاری با امپریالیسم جهانی

برای تخریب ایران، البته عملی نیست \_ خوشبختانه. پنتاگون خیلی از این راه سوم دفاع خواهد کرد. ولی توجه داشته باشید که شما در اینجا از موضوع اصلی به کجا آمده اید!

## آرام نوبخت

دوست گرامی،

۱- این هم یک برخورد تیبیک روشنفکری خرده بورژوازی است که به جای پاسخ دادن به سوالات کنکرت و مشخص، ناگهان به سراغ روانشناسی طرف مقابل بحث می روند و توضیح و تشریح تاکتیک و موضع خود را به ناگهان با "روانشناختی بالینی" جایگزین می کنند.

۲- منتظر مقاله و نقد شما هستم و از آن بسیار استقبال می کنم.

۳- شما می گوئید که «راه سوم یعنی یک نوع بازسازی سوریه در ایران و همکاری با امپریالیسم جهانی برای تخریب ایران». ایران؟ منظور شما کوه و دشت است یا چیز دیگری؟ ایران بار طبقاتی ندارد، کسانی مانند رهبران «حزب کارگران سوسیالیست» (SWP) هم برای توجیه حمایت خود از جمهوری اسلامی در مقابل امریکا، دقیقاً می گویند که در شرایط بروز جنگ ما از «ایران» حمایت می کنیم. این «ایران» اسم رمزی است برای حمایت «دولت و جمهوری اسلامی»، منتها به شکل خجالتی.

## حمید محوی

بینید من اگر از «روانشناسی» حرف زدم، می خواستم به یک دیدگاه احتمالی اشاره کنم و نه چیزی بیشتر. ولی شما خودتان خطوط آخر به موضوع اصلی اشاره کردید. راه سوم در صورت حمله ایالات متحده- ناتو به ایران در کجا قرار خواهد گرفت؟ سوال بسیار خوبی بنظر می رسد. در رابطه با جریان های سیاسی... اگر بتوانیم به این شکل آن را تعریف کنیم، متأسفانه مشکل اینجا است که غالباً مواضع بطور مشخص مطرح نمی شود و به همین علت کار نقد را با مشکل مواجه می سازد. ولی دست کم در اینجا یک مورد روشن است. شما می کوئید - به عنوان طرفدار راه سوم - که وقتی آمریکا ناتو به ایران حمله، ایران یعنی اسم رمز جمهوری اسلامی. پس از ایران دفاع نکنیم. خب این راه سوم یعنی ... همانی که پیش از این در مورد اطلاعیه شما پیرامون موضوع کاربرد سلاح شیمیائی در سوریه مطرح کردم : همکاری با طرح های امپریالیسم جهانی علیه

خلق ها و ملت های مستقل... مطمئناً راه سوم باید روپدادهای جهان را تحریف کند \_ در همکاری و هم پائی با رسانه های امپریالیستی - تا بتواند چنین طرحی را مطرح سازد. در اینجا ما عملاً با یک نمونه حاضر و زنده سرو کار داریم و می بینیم که راه سوم موضوع سلاح شیمیائی را از کجا گزارش می کند و چه می گوید.

## آرام نوبخت

آقای حمید محوری

من از جبهه سوم، به عنوان یک جبهه متکی به طبقه کارگر (نه «خلق») در تقابل با بورژوازی حاکم و نیروی مهاجم حرف می زنم. موضع استالینیست ها زیر عنوان «جبهه واحد خلقی» یک بار تجربه شد و دیدم که چه ضرباتی به جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان تحمیل کرد. دیروز حزب توده و اکثریت از «ایران» در مقابل جنگ «امپریالیزم» دفاع کرد، امروز حزب کمونیست سوریه از «بشار اسد». همه این ها خاک پاشیدن به چشم جنبش کارگری و توده های تحت ستم است که شما داعیه دفاع از آن ها را دارید.

به علاوه جبهه سوم این را تشخیص می دهد که حتی در صورت بروز چنین جنگ هایی، باید بخشی از سربازان دو دولت متخاصم به طور اعم و کارگران آن ها را به طور اخص متحد کرد، و این جنگ را به واقع به جنگی علیه دو نظام سرمایه داری - امپریالیستی تبدیل کرد. مثلاً پس از جنگ جهانی دوم و عروج فاشیسم، یک مارکسیست انقلابی مثل «ویدلن» (مارتین مورات) شروع به انتشار روزنامه ویژه ای برای «سربازان آلمانی» - به نام کارگر و سرباز (Arbeiter und Soldat) - کرد. اگر کسی این روزنامه را همراه خودش می داشت، در صورت دستگیری با شکنجه طاقت فرسا و مرگ قطعی رو به رو می شد. با این حال این نشریه از فرانسه، از نقطه ای که به صورت زیر زمینی چاپ می شد، به سمت بلژیک و خود آلمان و حتی پادگان های سربازان آلمانی در دور دست ترین نقاط ایتالیا پخش شد. همین ویدلین در به وجود آوردن یک هسته سربازان آلمانی در برست همکاری داشت. مقامات نازی آن قدر در مورد این مسأله نگرانی داشتند که وقتی گشتاپو یکی از میتینگ های این هسته را در سال ۱۹۴۳ کشف کرد، ۱۷ سرباز آلمانی و یک تروتسکیست فرانسوی به نام رابرت کرو را درجا تیرباران نمود. نهایتاً در ژوئیه ۱۹۴۴، ویدلین و یکی از رفقایش به نام مارگریت باژه، به وسیله بریگادهای ویژه فرانسه - نیروهای مزدور پلیس فرانسه که مسئولیت پیگرد «دشمنان داخلی» را داشتند - دستگیر شدند. بعد از تحت شکنجه قرار گرفتن، تحویل گشتاپو داده شد و در ۲۲ ژوئیه به قتل رسید.

بسیاری از کسانی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، از همین وظیفه اصلی طفره می روند و به همین خاطرست که در چنین بزنگاه هایی می روند در پشت خود بورژوازی کشور «مظلوم». آن ها این قدر پرت هستند که تقابل با امپریالیزم را به این شکل درک می کنند. به همین دلیل است که خصلت اصلی و بارز استالینیزم، زیگزاگ رفتن و چپ و راستن زدن است: از «تقابل» با امپریالیزم تا پیوستن به اردوگاه بورژوازی!

برای جبهه سوم انقلابی، نیاز به تدارک است؛ تا زمانی که این «مارکسیست» ها چنین وظیفه مهمی را انجام ندهند، به طور مداوم به طبقه کارگر خیانت خواهند کرد. یک مارکسیست انقلابی از هر فرصتی برای افشای امپریالیزم و بورژوازی «خودی» استفاده می کند، آن را به میدان جنگ علیه هر دو ارتجاع تبدیل می کند. این ویژگی یک مارکسیست انقلابی است، نه استالینیزم های ورشکسته و خائن به منافع طبقه کارگر جهانی.

واضح است که چنین جبهه ای تنها با اتکا با نیروهای انقلابی و طبقه کارگر در سطح جهانی می تواند شکل بگیرد. این که ما با چنین جبهه ای رو به رو نیستیم دقیقاً به دلیل نبود یک انترناسیونال انقلابی و برخوردار از پایه های قوی در کشورهای مختلف است (که این هم خود از برکات خدمات استالینیزم است). همه این ها به این خاطر است که «مارکسیست» ها به جای پذیرش شکست های تحمیل شده از سوی استالینیزم، به جای درس گیری از گذشته و خلاصه قبول «بحران» و «بی ارتباطی» خودشان به متن مبارزات کنونی، به خرده کاری و ترجمه «۲۰۰ تا مقاله» می پردازند، ولی هرگز یک قدم به سوی چنین چیزی بر نمی دارند.

به هر حال، سوآلی که چند بار تکرار شد این است که در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه های جنگ می فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟

مسأله این جاست که شما رژیم های «سوریه» یا «ایران» را ضد امپریالیستی ارزیابی می کنید (اگر خلاف این باشد که اسیر تناقضات بیشتری خواهید شد)، این نشان می دهد که هیچ درک صحیحی از مقوله امپریالیزم ندارید (به این موضوع به طور مختصر در بالا اشاره کردم). بسیاری از نیروهای چپ، از «استالینیزم» ها گرفته تا گروه هایی که خودشان را «تروتسکیست» خطاب می کنند، به این موضع انحرافی درغلطیده اند.

مدتی قبل یک «آنارشیست» سوری مطلبی را در مورد اوضاع و احوال سوریه و مواضع طیف های مختلف «چپ» نوشته بود که متأسفانه با واقعیت همخوانی داشت:

« در واقع در حال حاضر شکاف های بزرگی در بین طیف چپ عرب و سوری وجود دارد: استالینیست ها شانه به شانه رژیم بشار اسد، به عنوان یک رژیم "ضد امپریالیستی" ایستادند؛ به روال معمول، آن ها می توانند ماهیت سرکوبگر این رژیم را نادیده بگیرند، این موضوع برای آن بسیار طبیعی است. سه حزب "کمونیست" در سوریه وجود دارد که تماماً و بی شرمانه از رژیم حمایت می کنند. سایر احزاب استالینیستی مهم در کشورهای عربی نیز از رژیم پشتیبانی می کنند. از طرف دیگر، تروتسکیست ها علیه چنین رژیم هایی موضع گیری کردند، ولی آن ها به اسلام گرایان ها به چشم "متحدین" احتمالی در چنین مبارزاتی نگاه می کنند و ماهیت ارتجاعی، تمامیت خواه، سرمایه دارانه و حتی نئولیبرالی پروژه اسلام گرایان را نادیده می گیرند.»

<http://militaant.com/?p=1333>

دقیقاً همین موضعی که شما مطرح می کنید یکی از عوامل اصلی بی اعتبار شدن مارکسیزم در پیش روی کارگران بوده و هست. این قبیل گروه ها فرسنگ ها دور از مارکسیزم انقلابی هستند.

## آرام نوبخت

مطالبی که خود آقای محوی ترجمه کرده (مندرج در «گاهنامه هنر و مبارزه») سرشار است از استناد به روزنامه اشپیگل، منابع روسی، منابع سوری، سازمان ملل متحد و غیره؛ من متوجه نمی شوم که وجه تمایز یا برتری این منابع نسبت به یک گزارش خبری از العربیه چیست. آقای محوی تلاش می کند که کل بحث را به صحت یا عدم صحت خبر بالا تقلیل بدهد، درحالی که تمامی اسناد، مدارک و شواهد در دلان های سازمان ملل، مراکز اطلاعاتی غرب و همین طور رژیم سوریه تلمبار شده. باید با کانالیزه کردن خشم مردم و سازماندهی اعتراضات وسیع و متکی به یک نیروی مادی، بورژوازی را وادار کرد که همه این اسناد را به همراه شرح دخالت های خود، رو به عموم منتشر کند تا به این ترتیب جنایات هر دو سو روشن بشود. فقط کافی است که نقش این رژیم ها در کشتار - و همین طور تأمین هزینه های نظامی و کشتار از طریق مالیات گیری سنگین از کارگران و در عوض تحمیق و توهین به جامعه به واسطه اخبار دروغ و جنگ روانی پرهزینه - آشکار بشود، تا توده های معترض از نظام سرمایه داری بحران زده، با اعتراضات سنگین ضد جنگ و اعتصابات کارگری و

توقف تولید، تا حدّ ممکن مانع دخالتگری نیروهای خارجی امپریالیست و سرکوب های سرمایه داخلی داخلی بشوند. این یکی از مطالبات و وظایف مهم کنونی است، نه این که دوستان به زعم خود برای تقابل با امپریالیسم، پشت رژیم های بورژوازی بروند (مانند مورد «حزب کمونیست سوریه» و موعظه های آقای محوی).

منتها آقای محوی آن چنان شیفته یافتن سند است که از وظیفه اصلی خودشان به عنوان یک «مارکسیست» (این را خودشان مدعی هستند، در صورتی که ادعا و اثبات خواهم کرد که چه فاصله نجومی ای با آن دارند) غافل شده است. آقای محوی باید مطمئن باشد که اگر ایشان هم کار کشف سند را موقتاً به تعویق بیندازد، نیروهای دیگری پیدا خواهند که نگذارند این کار روی زمین بماند (از حقوق بشری ها گرفته تا نهادهای مستقل ضدّ جنگ). ایشان به عنوان یک «مارکسیست» توضیح بدهد در حوزه کاری اخص مارکسیستی چه اقدامی در این رابطه انجام داده اند؟

درک این حقیقت بسیار ساده است که در غیاب یک نیروی انقلابی در سوریه یا هر کشوری، اوضاع بلافاصله به سود ارتجاع تغییر می کند. وظیفه اصلی مارکسیست های انقلابی، نه ترجمه «۱۰۰ها مقاله»، بلکه تدارک برای سازمان یابی یک جبهه مستقل انقلابی است.

یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ و مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعي، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران شان نشانه بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تا حدّ زیادی وادار به عقب نشینی کنند.

این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول هست. دقیقاً به همین دلیل آقای محوی تلاش می کند «۱۰۰ ها مقاله» ترجمه کند، ولی کلمه ای در مورد این آلترناتیو صحبت نکند.

به هر حال با توجه به توضیحات بالا این سؤال محوری را مجدداً خطاب به ایشان تکرار می کنم: در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه های جنگ می فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟

پرسش و پاسخ من هر دو به اندازه کافی شفاف هستند، منتها آقای محوی هنوز موضع گیری خود را به مخاطب توضیح نداده اند.

### حمید محوی

بینید دوستان من علی رغم کارهای سنگینی که روی دستم مانده به این بحث \_ البته اجباراً به شکل پاره وقتی \_ ادامه می دهم چونکه برایم جالب است و شما(ها) نیز با طرح مسائل مهمی که مطرح می کنید بیشتر موجب تشویق من می شوید. در اینجا من مجبور هستم که برای چندمین بار به موضوع اصلی و آغازین این گفتگو بازگردم. یعنی جایی که صحت گزارش شما که استفاده از سلاح شیمیایی را به دولت سوریه نسبت داده زیر علامت سؤال رفته بود و من نشان دادم که چنین گزارشی به همان جبهه ای تعلق دارد که تحت عناوین القاعده و النصر و دیگر مبارزان مسلمان در سوریه می شناسیم و از طریق رادیو تلویزیون فرانسه و آمریکا و انگلیس و شرکاء در رسانه ها منتشر می کنند. متأسفانه پروانه آسائی در گفتار شما، از این شاخه به آن شاخه پریدن و از این زمین بازی به آن زمین بازی رفتن، ادامه بحث را با مشکل مواجه می سازد. ابتدا باید بگویم که به شکلی که آرام نوبخت به منابع من اشاره داشته، صحیح نیست. من از سال ۲۰۱۰ غالباً از سایت میشل شوسودوسکی، و سپس سایت میشل کولن و تی یری میسان و تعدادی مقاله از جاهای دیگر مثل روزنامه حزب کمونیست کانادا، و .... جزء مراجع من بوده است. البته گاهنامه هنر و مبارزه یکی از چندین وبلاگی است که در بلاگفا ایجاد کرده ام و تمام کارهای من را منعکس نمی کند. به همین شکلی که خودتان مشاهده می



کنید، از موضوع کاربرد سلاح شیمیائی، شما رسیدید به زیر علامت سؤال بردن من و کارهای من. و در نتیجه موضوع اصلی را کنار زدید، این شیوه بحث صحیحی نیست. یعنی تبدیل کردن یک موضوع عمومی به یک موضوع خصوصی و تغییر موضوع. من پیش از همه و بیش از همه اگر جوان های کوشا و جویای حقیقت هستید، پیشنهاد می کنم که کتاب «هنر همیشه حق بجانب بودن» نوشته شوپنهاور را مطالعه کنید و در آنجا پی خواهید برد که این شیوه بحثی شما در پیش گرفته اید، بیشتر به استراتاژم های حق بجانب بودن و پیروز بیرون آمدن از بحث به مفهوم سرکوب حریف و از میدان بدر کردن او شباهت دارد تا جستجوی حقیقت. پس اگر اجازه دهید و مایل باشید، روی موضوع اصلی که به یک واقعیت عینی و مستقل از نظریات من و شما به وقوع پیوسته تکیه کنیم و توجهمان را روی آن متمرکز سازیم: یعنی موضوع به کار بستن سلاح شیمیائی در سوریه. و سلاح های دیگر... که قربانیان بسیار بیشتری داشته است. در جای دیگر می توانیم به مسائل دیگری که فکر می کنیم بتوانیم آن را به شکل منسجم در مبحث \_ مبارزه طبقاتی \_ مورد بررسی قرار دهیم. اینکه چگونه می توانیم \_ امروز \_ مبارزه طبقاتی را به پیش ببریم، و یا سناریوی جنگ علیه ایران. روشن است که نظریه لنین برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی اساس راه سوم شما را تشکیل می دهد \_ و شما نیز می خواهید جنگ داخلی راه بیاندازید، یعنی همان کاری که اولترا لیبرالیسم انگلو ساکسون در حال اجرای آن در سوریه است. پنتاگون از این طرح خیلی استقبال خواهد کرد. چون که مسئله برای آنها به شکل ایجاد هرج و مرج و جنگ به عنوان هرج و مرج ایده آل راه حل بسیا خوبی بنظر می رسد. اجازه دهید این را نیز بگویم که متأسفانه کمونیست های فعلی ایران آدمهای بی مسئولیتی هستند، یعنی به دلیل ساخت و ساز جامعه ایرانی و طبقه حاکم هیچگاه مسئولیت عینی نداشته اند و تا حدودی زیادی با واقعیت عینی که مدعی دگرگون ساختن آن هستند بیگانه اند. غالباً من با افرادی ملاقات داشته ام و در بحث ها دیده ام که طرح هایشان را به ضمانت ده ها میلیون کشته و تخریب زیر ساخت های کشور مطرح کرده اند، یعنی جان آدمیزاد برایشان هیچ اهمیتی نداشته و مهم این بوده است که نظریه خودشان را برای آغاز ساختمان سوسیالیستی به اثبات رسانند. البته بعد از وقوع فاجعه چنین افرادی همیشه آماده اند تا به اشتباهات خود پی ببرند... ولی زمانی که دیگر دیر شده است و خسارات جبران ناپذیر بنظر می رسد. از این دیدگاه است که این جریان ها با جمهوری اسلامی روی موضوع شهادت به عنوان ضمانت اجرائی در توافق کامل به سر می برند. و به همین دلایل بود که ضرورت روانشناسی بالینی را مطرح کردم، چه بسا که پشت تمام این نظریات پسیکوپات های واپس زده کمین کرده باشند که برای کشتن توده های مردم توجیه اخلاقی و علمی عرضه می کنند.

## آرام نوبخت

بسیار عالی آقای حمید محوی،

من همین جا درخواست می کنم که برای روشن شدن چارچوب بحث، موضوع اول را که به کاربرد سلاح های شیمیایی ارتباط داشت، کنار بگذاریم (مقدمتاً فرض کنید که من بحث شما را در این مورد پذیرفتم).

مسأله دوم و مهم تر برای من، موضع گیری صحیح انقلابی در شرایط بروز جنگ و دخالت نیروهای امپریالیست در کشورهای نظیر سوریه کنونی و مثلاً ایران است (این را هم بگویم و بگذرم که تقریباً از یک دهه پیش به این سو همیشه قویاً اعتقاد داشتم که جمهوری اسلامی و امپریالیزم غرب وارد نزاع نخواهند شد و هر یک سر میز مذاکره می نشینند برای کسب امتیاز. صحت این موضوع بارها، از جمله در انتخابات اخیر، اثبات شد و کسانی که به بهانه خطر جنگ سیاست سازش طبقاتی را پیش رو می گرفتند، اکنون باید بسیاری مسائل را توضیح بدهند).

شما متأسفانه ضمن یک نقد بسیار پرت، گنگ و غیرمارکسیستی، می گوید: «روشن است که نظریه لنین برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی اساس راه سوم شما را تشکیل می دهد\_ و شما نیز می خواهید جنگ داخلی راه بیاندازید، یعنی همان کاری که اولترا لیبرالیسم آنگلو ساکسون در حال اجرای آن در سوریه است. پنتاگون از این طرح خیلی استقبال خواهد کرد.»

ضمن این که چنین گفته ای درک وارونه و غیرمارکسیستی شما را نشان دهد (همان درکی که کسانی مثل شوسودفسکی در سایت [Global Research](#) تبلیغ می کنند)، منتها شما تا به این جا بحث سلبی کرده اید. لطفاً وارد جنبه های ایجابی بشوید و به این سؤال کنکرت من پاسخ بدهید:

«در صورت بروز جنگ امپریالیستی علیه ایران، در شرایطی که جمهوری اسلامی بسیاری از کارگران را برای دفاع از «میهن» مقدس به جبهه های جنگ می فرستد، در شرایطی که هر دو نیروی متخاصم از سلاح های شیمیایی علیه یک دیگر استفاده می کنند، شما چه خط و موضعی را بین کارگران تبلیغ خواهید کرد و در کدام جبهه خواهید ایستاد؟ به عبارت دیگر، شما چه خط سیاسی را پیش خواهید برد؟»

فقط آقای محوی، لطفاً راهکاری ارائه بدهید که نه پنتاگون خوشحال بشود و نه نظام های سرمایه داری واپس مانده و سرکوبگری همچون جمهوری اسلامی. چون راهکاری که شما ارائه کردید، همان سیاست استالینیستی «احزاب برادر» است که هرچند شاید «پنتاگون» را خوشحال نکند، ولی دست کم جمهوری اسلامی و متحد استراتژیک اش یعنی بشار اسد را بسیار مشعوف می سازد! در این ارتباط مثلاً به گزارش زیر از خبرگزاری «مهر» با عنوان «حمایت حزب کمونیست روسیه از دمشق» رجوع بفرمایید:

<http://www.mehrnews.com/detail/News/2005353>

### حمید محوی:

دقیقه ای پیش یک پیغام از سایت «انویستیگ آکسیون» به مدیریت میشل کولن دریافت کردم که مشخصاً طی مقاله ای درباره طرح لوله گاز قطر درباره سلاح شیمیائی نیز در همین رابطه گزارشانی می داد: جبهه النصره و گروهی که در عراق به ساختن چنین موادی پرداخته اند و یک نفر هم در ترکیه با دو کیلو گاز سارین دستگیر شده. متأسفانه من دیگر مثل گذشته فرصت ترجمه اینگونه مقاله ها را ندارم ولی احتمالاً اگر فرصتی دست دهد این مقاله را ترجمه خواهم کرد. آنهادی که به زبان فرانسه اشنائی دارند مستقیماً می توانند این گزارش رادر آدرس زیر مطالعه کنند

<http://www.michelcollon.info/Du-gaz-naturel-au-gaz-sarin-le.html>

### جهانگیر سخنور:

دوست گرامی حمید محوی. مطالبی که در بالا نوشته اید با دقت خواندم و خوب درک کردم که انگیزه شما چیست، و چرا به موضع برخی از دوستان در این صفحه، ایراد می گیرید و انگیزه واقعی شما از ترجمه ها اخیر چیست. می خواستم در لحظاتی پایانی، ضمن سپاسگزاری از زحمات شما در ترجمه مطالب، جمع بندی خودم را در مورد بحث میانمان در این پیچ، بدهم. بدیهی است که انتظار ندارم شما با این جمع بندی توافق داشته باشید. اما انتظار دارم بدون این که مرا متهم به «چپ روی» و «کجروی» بکنید در مورد نکات زیر تأمل کنید. اول - نکته مورد توافق: من هم مانند شما بر این اعتقادم که امپریالیزم آمریکا و ایادی و رسانه اش در در سطح جهانی (به ویژه در خاومیانه)، مرکز توطئه گری و دروغ پردازی علیه مردم زحمتکش جهان بوده و هستند. در

نتیجه، به منابع و رسانه های آن ها نباید اعتمادی داشت، زیرا انگیزه همه آن ها برای حفظ منافع ۱ درصد از ثروتمندترین مردم جهان است. با اعلام این موضع، برای شما باید روشن شده باشد که من به هیچ وجه و در هیچ موردی در جبهه حمایت از امپریالیزم و ایادش نیستم. پس، در این مورد با هم توافق داریم.

دوم- نکته مورد اختلاف: من با شما توافق ندارم که رژیم های ارتجاعی در منطقه مانند رژیم اسد و ایادشان (به خصوص طرفداران به اصطلاح کمونیست آن ها) محق هستند و باید به منابع ای آنها در مقابله با امپریالیزم اتکا کرد. چون این ها رژیم های ارتجاعی ای هستند که به سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان مبادرت کرده اند. مخالفت آن ها با امپریالیزم، صوری است و از زاویه معامله و چانی زنی با امپریالیزم برای گرفتن امتیازاتی از آن به وجود آمده است. بدیهی است که ما اگر اعتقاداتی مارکسیستی داشته باشیم نمی توانیم و نباید از این جبهه «ارتجاع کوچک» در مقابل آن جبهه «ارتجاع بزرگ» حمایت و به آن اعتماد کنیم.

شما با اتخاذ این موضع اشتباه دچار تناقضات آشکار شده، و برای اجتناب از این تناقضات از پاسخ گویی به سوالات من و سایر دوستان در این صفحه طفره رفته اید. بنا بر همین منطق شما، باید اعلام کنید که احمدی نژاد هم در انتخابات ۴ سال پیش «برگزیده مردم ایران» بوده است و از او باید حمایت کرد و سخنان او در مورد غرب و اسرائیل درست بوده است. متکی بر همین منطق شما، باید از همکاری حزب توده و اکثریت با رژیم جمهوری اسلامی (که در ضمن با همین استدلالات امروزی شما این کار را توجیه کردند) - و حتی تا سر حد لو دادن نیروهای اپوزیسیون پیش رفتند- حمایت کرد. متکی بر همین منطق شما، باید از مواضع هوگو چاوز در حمایت از احمدی نژاد حمایت کرد. اما شما از پاسخ به این سوالات، زیر لوای این که در مقام موضع گیری نیستید و غیره، طفره می روید. چون تناقضات بحث هایتان آشکار می شود. از این زاویه مواضع شما (در حمایت از موضع حزب کمونیست سوریه که همان سیاست خارجی پوتین است - که تنها برای حفظ منافع مالی خودشان از اسد حمایت می کنند)، برای خوانندگان این صفحه بسیار ضعیف و غیر منطقی جلو داده می شود و در میان ما مارکسیست ها پر تناقض و حتی اشتباه است.

سوم- آن چه باید به توافق برسیم: من در کامنت پیش، به شما پیشنهاد دادم که با هم حداقل بر سر یک نکته به توافق برسیم. آن هم این است که تعیین کشتار شمیایی اخیر مردم سوریه را متکی کنیم به تحقیقات مستقل یک نهاد مستقل بین المللی (مثلا پزشکان بدون مرز و یا نهاد های مشابهی که مورد توافق نیروهای مستقل بین المللی هستند). و مواضع خودمان را صرفاً بر منابع دولت های ارتجاعی (چه از قماش امپریالیزم و چه از

قماش اسد) متکی نکنیم. در ضمن توجه داشته باشید که وقتی صدام حسین ۵ هزار نفر کرد را در حلبچه به قتل رساند، افرادی نظیر شما در همان زمان بودند که پذیرفتند این اقدام، کار صدام حسین نبوده است، در صورتی که امروز بنا بر گزارشات مستقل بین المللی روشن شده است که صدام حسین از مواد شیمیایی برای قتل عام ۵ هزار کرد استفاده کرده است. پس لطفاً مسائل را زیاد سفید و سیاه ارزیابی نکنید. چون ناخواسته، به عنوان یک مترجم قابل و مترقی، به آلت دست یک رژیم ارتجاعی مبدل می شوید.

دوست گرامی حمید محوی در تاریخ افراد صادقی مانند شما بارها آلت دست رژیم های ارتجاعی قرار گرفته اند. شما در ضمن در این مورد هم تحقیقی و تأمل کنید.

با سپاس از توجه شما به امید رسیدن به توافق در بخش دو و سوم این کامنت ها.

## سوریه: اتحاد کارگران و برادری مردمان را مستحکم سازید!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران ترکیه (UID-DER)

کارگران، زحمتکشان، برادران و خواهران!

در سوریه، جنگ داخلی خونینی در حال وقوع است؛ ده ها هزار نفر هر روز جان می دهند، صدها نفر مجروح می شوند و هزاران نفر از کشور خود مهاجرت می کنند.

در یک سو، رژیم استبدادی بشار اسد قرار دارد، و در سوی دیگر گروه های مسلح مختلف اپوزیسیون. بخشی از این گروه ها، به وسیله سربازان مزدور سازمان های اسلامی بین المللی شکل گرفته است و این ها خود بخشی از ارتش آزاد سوریه نیز هستند.

اما وقتی به حقیقت پشت این تصویر نظر می افکنیم، آن گاه متوجه می شویم که روسیه، چین و ایران در پشت رژیم اسد، و ترکیه، ایالات متحده، فرانسه، آلمان و عربستان سعودی در پشت ارتش آزاد سوریه قرار دارند.

بنابراین جنگ در سوریه، تنها بین رژیم استبدادی اسد و معترضین نیست. بلکه هم چنین جنگی است میان قدرت های امپریالیستی-سرمایه داری. نیروهای امپریالیستی-سرمایه داری رقیب، با سببیت تمام از طریق سوریه در حال نبردند، و تلاش دارند که بر خاورمیانه تسلط پیدا کنند.

تمامی کارگران و زحمتکشان باید این تصویر بزرگ را مشاهده کنند. طبقه کارگر باید حقیقت را ببیند و بدون درگیر شدن در طرح های جنگی روسیه و ایران، به عنوان مدافعین رژیم اسد، یا ترکیه و ایالات متحده، به عنوان حامیان نیروهای مخالف، موضع مستقل خود را داشته باشد.

وقتی بحث به سوریه می رسد، کارگران ترکیه باید به مراتب هوشیارتر باشند. چرا که دولت حزب عدالت و توسعه ادعا می کند که در جبهه ستمدیدگان است، و با چنین شعاری تلاش می کند که توده های زحمتکش را فریب دهد و منافع سرمایه داری خود را دنبال کند.

ترکیه، ارتش آزاد سوریه را در آغوش می کشد، تلاش می کند که گروه های اپوزیسیون را سازماندهی کند، و آنان را مسلح سازد و تعلیم دهد. به همین دلیل ترکیه پیش از این به بخشی غیرمستقیم از جنگ در سوریه تبدیل شده بود.

درست یک سال پیش، همین نخست وزیر اردوغان بود که اسد را “برادر” خود خطاب می کرد، و هیئت های دولت ترکیه و سوریه نشست های مشترک برگزار می نمودند. دولت حزب عدالت و توسعه ادعا کرد که آن ها خواهان صلح و عملی ساختن سیاست “به صفر رساندن مشکلات با همسایگان” هستند؛ و با این حربه، آراء توده های زحمتکش را به چنگ آوردند.

اکنون توده های کارگر باید این سؤال را مطرح کنند: آیا بشار اسد آن زمان دیکتاتور نبود؟ کسانی که تا همین دیروز این دیکتاتور را “برادر خود” خطاب می کردند، الآن او را “جلاد” می نامند. اما چرا؟

بگذارید ساده و روشن صحبت کنیم. در واقع نگرانی واقعی ترکیه و دولت حزب عدالت و توسعه، مردم سوریه (یعنی کسانی که حقوق دموکراتیک شان نقض شده است و تحت فشارهای رژیم استبدادی اسد به سر می برند)، نیست. هم ترکیه و هم ایالات متحده و سایر قدرت های امپریالیستی، تلاش دارند تا با بهره برداری از مخلصه ای که مردم سوریه در آن گرفتار آمده اند، طرح های خود را تحقق بخشند.

باید به یاد بیاوریم که: در نتیجه شورش های مردمی ای که در تونس و مصر آغاز گشت، دیکتاتورها در این دو کشور سرنگون شدند. موج شورش که “بهار عربی” نامیده شد، در کل خاورمیانه گسترش یافت. قدرت های امپریالیستی سعی نمودند که از شورش های مردمی به نفع خود و برای شکل دادن به منطقه استفاده کنند. کشورهایمانند فرانسه و ایتالیا که تا آن روز چاپلوسانه در برابر قذافی برخورد می کردند، با کمک امریکا علیه لیبی اعلام جنگ نمودند. آن ها مانند همیشه بی شرمانه تلاش کردند که جنگ را با شعار “آزادی” و “دموکراسی” مشروعیت بخشند.

پس از آن، “بهار عربی” ناگهان به سوریه هم رسید و توده های مردم آغاز به حرکت برای کسب حقوق دموکراتیک خود کردند. اما رژیم استبدادی بی رحم اسد، مطالبات دموکراتیک مردم را در خون فرونشاند. قدرت های امپریالیستی با بهره برداری از این فرصت، مسأله مداخله در سوریه را برای تأمین منافع خود پیش کشیدند. حزب عدالت و توسعه و ترکیه نیز که از بازی در لیبی کنار گذاشته شده و سهم قانع کننده ای از چپاول دریافت

نکرده بودند، با دیدن این موضوع به سرعت جلو آمدند تا به موقعیتی مشابه با سوریه دچار نشوند و این گونه بود که اسد یک‌شبه از "برادر" به "جلاد" تبدیل شد!

هرچند واقعیت امر همین است، اما آن‌ها با بی‌شرمی تمام اعلام می‌کنند که در جبههٔ مردم ستم‌دیده هستند! سوریه، دروازهٔ جنگی است که می‌تواند کلّ خاورمیانه را به آتش بکشد. ما به خوبی می‌دانیم که پس از سوریه، نوبت ایران است.

این که ترکیه، به عنوان کشوری که پیش از این نیز جزئی از جنگ داخلی در سوریه بوده است، از یک جنگ منطقه‌ای کناره‌گیری خواهد کرد، امری است که در تصور هم نمی‌گنجد. مضاف بر این، حزب عدالت و توسعه و رئیس و رؤسا نمی‌خواهند که از این جنگ امپریالیستی برای تقسیم غنایم کناره‌گیری کنند.

در داخل، آن‌ها به فرقه‌گرایی حول محور "سنی-علوی" دامن می‌زنند و سعی می‌کنند که به یک مداخلهٔ احتمالی در سوریه بر پایهٔ اختلاف‌های مذهبی مشروعیت ببخشند.

آن‌ها حتی مخالف آن هست که کردها در سوریه به حقوق دموکراتیک خود دست پیدا کنند. حتی کوچک‌ترین مطالبهٔ دموکراتیک کردها هم به شکل وحشیانه‌ای سرکوب می‌شود. جوانان کرد و ترک از خانواده‌های زحمتکش در بهار زندگی خود جان می‌دهند، چرا که مسألهٔ کردها هنوز حل نگشته است. احزاب سیاسی سرمایه، مانند حزب عدالت و توسعه و حزب جنبش ملی‌گرای ترکیه (MHP)، از برانگیختن خصومت نسبت به کردها به منافع سیاسی دست پیدا می‌کنند.

با این حال جنگ ناعادلانهٔ جاری، در ضدیت با منافع کارگران و رحمتکشان ترکیه قرار دارد. هنگامی که مطالبات دموکراتیک کردها برآورده شود، کارگران ترک، نه در طرف بازنده، بلکه در طرف برنده خواهند بود. چرا که وقتی مسألهٔ کردها حل نشده باقی بماند، احزاب سرمایه به همراه رئیس و رؤسا، کارگران دو ملیت را در مقابل یک دیگر قرار خواهند داد و از اتحاد آن‌ها برای کسب حقوق‌شان جلوگیری خواهند کرد. هنگامی که مسألهٔ کردها حل گردد، برادری مردم ترک و کرد، تحکیم خواهد شد؛ تبعیض از میان خواهد رفت و مسیر اتحاد کارگران باز خواهد شد.

ما باید هوشیار باشیم؛ خطر عظیمی در انتظار کارگران و مردم مختلف است.



اگر جنگ در سوریه با مداخله فعال ترکیه و دیگر نیروهای امپریالیست گسترش یابد، تمامی خاورمیانه به آتش کشیده خواهد شد. گسترش جنگ در خاورمیانه؛ و تحریک مردم مختلف علیه یک دیگر در ترکیه، به تراژدی های بزرگی ختم خواهد شد.

انتظار شنیدن دلیل و منطق از سوی سرمایه داران و حکومت های آن ها بی فایده است. اگر آن ها منطق داشتند، آن وقت دو جنگ جهانی و ده ها میلیون کشته وجود نمی داشت.

فقط توده های کارگر می توانند از دیوانگی حزب عدالت و توسعه و حاکمان ترکیه که جرأت می کنند به دنبال بازارها و حوزه ها سرمایه گذاری خود، مشتری پروپا قرص خاورمیانه باشند، جلوگیری کنند.

توده های کارگر باید ضمن مخالفت خود با ستم بر مردم سوریه در رژیم استبدادی بشار اسد، به مداخله امپریالیستی در سوریه نه بگویند. آن ها باید در برابر تحریکات ناسیونالیستی و فرقه گرایانه مقاومت کنند، و خواهان برآورده شدن مطالبات دموکراتیک مردم کرد باشند. بدین ترتیب اتحاد کارگران و برادری مردمان مختلف، واقعاً مستحکم خواهد شد. برای اتحاد کارگران عرب، ترک، کرد، ایرانی و برادری میان مردمان مختلف، ما باید با تمام نیرو فریاد بزنیم: نه به جنگ های امپریالیستی! صلح برای خاورمیانه! آزادی برای مردم کرد!

۱۵ سپتامبر ۲۰۱۲

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

## دوراهی خونین در سوریه

سازمان نگرش مارکسیستی (مارکسیست توتوم) - ترکیه

لونت توپراک

مترجم: کیوان نوفرستی

از اواخر ماه ژوئیه به این سو، تغییرات مهمی در رویدادهای کنونی سوریه در حال وقوع بوده است. می توان به راحتی شاهد شدت گیری خونریزی و خشونت به شکلی ملموس بود. روندی نگران کننده در این مسیر به چشم می خورد که قرارست اختلافات گروه های نژادی، مذهبی و فرقه ای را به وسیله ای برای افشاندن بذره های خصومت و کینه، گسترش تأثیرات این روند در سطح منطقه، و تشدید عمومی ابتکارات عمل امپریالیسم و قدرت های منطقه ای تبدیل کند. این تغییرات، در کلیت خود، نشان می دهد که ما در حال عبور از یک برهه حساس جدید در بستر روند شورش های سوریه هستیم.

مادام که ابتکار عمل مستقل و نیرومندی از جانب زحمتکشان سوریه مطرح نباشد، ما با خبر بزرگ ویرانی سوریه رو به رو خواهیم بود که حتی در صورت سرنگونی رژیم بعثی نیز تا چندین سال باقی خواهد ماند. تصویر کلی وضعیت سوریه، این را به ذهن متبادر می کند که مسیر رویدادها، به دروازه های هرج و مرج و جنگ داخلی خونینی شبیه به لبنان رسیده است و تا چندین سال به درازا خواهد کشید. این وضعیت، طبقه کارگر ترکیه را نیز شدیداً نگران کرده است و به همین دلیل باید با دقت بیشتری نگاه شود.

روند انحطاط شورش ها

واضح ترین جنبه روند کنونی سوریه در دوره اخیر، صحنه های بهت آور خشونتی است که از سوی نیروهای شورشی اعمال می شده و هم چنان نیز می شود. از بریدن گلو در برابر دوربین ها گرفته تا قطع سر، حلق آویز کردن مردم از سقف و اعدام زن و کودک. این اقدامات همگی جزئی از پدیده ای رو به رشد در سوریه هستند. در کنار چنین اقداماتی، نفوذ اسلام نیز در شورش ها در حال قدرت گیری است. نظامیان اسلامی که از بیرون آورده می شوند، بیش از پیش دست بالا را در میان نیروهای شورشی پیدا می کنند، و جنبش توده ای، تظاهرات و غیره که در ابتدا قابل توجه بودند، عقب نشسته اند.

این که چگونه شورش در سوریه به عنوان بخشی از شورش عمومی مردمان عرب در منطقه به چنین نقطه ای رسید، مسأله ایست که باید به خوبی درک گردد.

یکی از دلایل اصلی این موضوع آنست که شورش در سوریه، پیش از آن که تناقضات داخلی این کشور به بلوغ و نضج دست یافته باشد، آغاز شد. به دنبال تأثیر آغاز شورش در تونس، که در مصر ادامه یافت و در سرتاسر کشورهای عربی گسترش پیدا کرد، جوانان سوری نیز همین روال را پی گرفتند و به خیابان ها ریختند. اما معترضان سوری، هنوز در همان سطح مردم معترض در تونس یا مصر قرار نداشتند. جنبه های خاص رژیم سوریه از یک سو، و ایجاد انتظاراتی برای اعمال رفرم در جامعه از سوی اسد تا پیش از فوران شورش ها از سوی دیگر، در این مورد اثرگذار بودند. بنابراین فرایند شورشی که منطقه را درنوردید، توده های زحمتکش سوریه را در موقعیتی قرار داد که از لحاظ روانی، نسبتاً غیرآماده بودند. با این حال توده ها تحت تأثیر موجی که مردمان منطقه را درنوردیده بود، طی دوره ای نسبتاً کوتاه حرکت کردند و در این مقطع ما شاهد شورش های توده ای بسیاری در شهرهای مختلف کشور بودیم. اما اقدامات خشونت آمیزی که بلافاصله از سوی رژیم برای سرکوب جنبش به کار گرفته شد، تبعاتی منفی برجای گذاشت. شورش در ماه مارس ۲۰۱۱ آغاز شد و در اواخر تابستان به اوج خود رسید؛ پس از این مرحله ما شاهد یک تنزل عمومی، هرچند همراه با افت و خیرهایی، بوده ایم. در اوایل سال ۲۰۱۲ نیز یک نقطه اوج در تظاهرات توده ای وجود داشت، اما آن هم چندان طول نکشید.

قدرت و توانایی نسبی دستگاه دولتی سوریه، نقش مهمی در این میان ایفا کرد؛ اما این موضوع که بخش قابل توجهی از مردم جامعه به دلیل ترس از یک حکومت اسلامی، پشت رژیم قرار گرفتند نیز در این جا مؤثر واقع شد. در مرحله فعلی، عواملی مانند دخالت خارجی در فرایند شورش و جلو آمدن عناصر اسلام گرا، این توده ها را از گسست از رژیم کنونی بازداشته است.

علوی ها، مسیحیان، درزی ها، ارامنه و هم چنین بسیاری از مسلمانان سنی میانه رو، از ترس یک رژیم اسلامی سرکوبگر در کنار رژیم قرار گرفته اند. این که اسلام گرایان بیش از پیش به خط مقدم نیروهای شورشی می آیند، و از شعارهایی استفاده می کنند که سرشار از کینه و نفرت است، به همراه خشونت هایی که از سوی آن ها اعمال شده، همگی عواملی هستند که باعث شده اند بخش هایی از جامعه به سمت پروپاگاندای "ایجاد هول و هراس" رژیم تمایل نشان دهند. این حقیقت که نیروهای شورشی به وضوح در رابطه نزدیک با

امپریالیست‌ها قرار دارند و این که سوریه مورد حملات سبعانه امپریالیست‌هاست، مردم بسیاری را به سمت جناح رژیم هل می‌دهد. بعد از مشاهده تجربه عراق، چه کسی می‌تواند این مردم را مقصر بداند؟

در دوره نخست شورش، شعارهایی که بر وحدت و برادری مردم سوریه در مقابل رژیم تأکید داشتند، در رأس شعارها بودند. اما اکنون شعارهای خصمانه‌ای وجود دارد که هدف از آن دشمن‌تراشی و سلطه بر دیگران است. کسانی که چنین شعارهایی را مطرح می‌کنند، مبارزه را به عنوان "جهاد علیه کارفران" توصیف می‌کنند و به این ترتیب مثلاً می‌توانند به علوی‌ها حمله ببرند.

بنابراین شورشی که با تظاهرات‌های توده‌ای و با محتوای دموکراتیک آغاز شد، به مسیری جدید رسید که در آن مبارزه نظامی به سرعت به دلیل سرکوب سنگین و فشار نیروهای اسلام‌گرا و قدرت‌های خارجی، غالب شد. این موضوع باعث شد که جنبش توده‌ای از یک سو عقب‌نشینی جدی‌ای را تجربه کند و از سوی دیگر به موقعیت انفعالی و نظاره‌گر درگیری‌های نظامی تبدیل شود. این موضوع به صورت یک عامل منفی و مضر برای محتوای دموکراتیک شورش در برابر رژیم ارتجاعی و سرکوبگر بعثی، ظاهر شد. به علاوه، ما می‌توانیم بگوییم که فرایند مبارزه به طور کلی دستخوش انحطاط‌هایی شده است که باید آن‌ها را به دقت بررسی کرد.

در این برهه، سرنگونی رژیم بعثی نمی‌تواند از نقطه نظر توده‌های زحمتکش وسیع سوریه به معنای یک حرکت مثبت به جلو باشد. همان‌طور که در بالا اشاره شد، مسیر رویدادها کشور را به لبه پرتگاه یک جنگ داخلی و آشوب کشانده است که مصائب بسیاری برای مردمان سوریه منجر خواهد شد. اما این هشدار، مطلقاً به این معنی نیست که رژیم بعثی فعلی، شرک‌کم‌تر است یا باید مورد حمایت قرار گیرد؛ این هشدار هرگز به معنای اعلام همدردی با رژیم اسد نیز نیست. می‌دانیم که در حال حاضر چنین جوئی بر بخش نسبتاً وسیعی از چپ حکمفرماست، هرچند که به وضوح اعلام نمی‌شود. اما نباید به چنین دامی افتاد. رویکرد صحیح، دفاع از یک خط مستقل مبارزه علیه ارتجاع رژیم بعثی و سایر نیروهای ارتجاعی بورژوازی است که ممکن است جایگزین اولی شوند. توده‌های زحمتکش نه از رژیم بعثی منتفع می‌شوند و نه سایر نیروهای بورژوازی دست‌پرورده امپریالیست‌ها و سایر قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌ای.

نگرانی‌های امپریالیست‌ها

امپریالیست های غربی و اسرائیل، نگران این موضوع هستند که مبارزه علیه رژیم بعثی در سوریه، علائمی از انحطاط در امتداد صفوف اسلام‌گرایان بنیادگرا را نشان می‌دهد و این که رژیم بعثی از آن چه که انتظار می‌رفت، قوی‌تر است. بازدید اخیر کلینتون از ترکیه را باید اساساً در چنین چارچوبی نگاه کرد.

نفوذ روبه‌رشد نظامیان اسلام‌گرا و این که آن‌ها تماماً تحت کنترل نیستند (همان‌طور که به نظر می‌رسد)، منشأ یک مشکل برای امپریالیست‌هاست. جنایات خشونت‌آمیزی که این نظامیان اسلام‌گرا مرتکب شدند، تصویر “مبارزان آزادی” را مخدوش می‌کند و امور را برای اتحاد امپریالیسم غرب، به‌طور کلی، دشوارتر می‌سازد. چرا که ارائه چنین تصویری به‌به افکار عمومی غرب به‌سختی می‌تواند صورت بگیرد و به‌علاوه موانع جدی بی‌شماری را پیش پای تلاش‌های ممکن برای مداخله مستقیم قرار خواهد داد.

ظاهراً اتحاد امپریالیسم غرب، به سمت حرکت جدیدی برای غلبه بر این مانع سوق داده شده است. بیانیه‌های کلینتون در دیدار خود از ترکیه به وضوح از هدف افزایش نظارت بر نیروهای منطقه‌ای و متفرق‌پرده برمی‌دارد. به‌علاوه پیامی هم وجود داشت مبنی بر این که آن‌ها برای افزایش امکان مداخله مستقیم بیشتر دست به کار خواهند شد؛ کلینتون می‌گوید: “از زمان آغاز درگیری‌ها، همیشه همکاری‌هایی بین ما [ترکیه و ایالات متحده] وجود داشته است. مراکز اطلاعاتی و ارتش ما، مسئولیت عظیمی دارند و برای به‌انجام رسانیدن آن، ما یک گروه مطالعاتی را آغاز کردیم.” کلینتون همراه با وزیر خارجه ترکیه بر “تسریع روند کناره‌گیری اسد” و “آماده شدن برای دوره پس از اسد” تأکید کردند و در عین حال اعلام کردند که آن‌ها شورای ملی سوریه و ارتش آزاد را تقویت خواهند کرد و کمک‌های مستقیم بیشتر به همراه تجهیزات لازم برای افزایش قابلیت مرکزی کنترل، به آن‌ها اعطا خواهد شد.

این پیام‌ها نشان می‌دهد که اتحاد امپریالیسم غرب گمان می‌کند که از نقطه نظر توازن قوای کنونی در سوریه، خلع ید اسد زمان بیشتری خواهد گرفت؛ آن‌ها نگران هرج‌ومرجی شبیه به وضعیت افغانستان یا لبنان هستند. بنابراین قابل فهم است که آن‌ها برای جلوگیری از این احتمالات، برای مداخله بیشتر در امور نیروهای شورشی تدارک خواهند دید. آن‌های سعی خواهند که نظارت خود بر نیروهای شورشی را سفت و سخت‌تر کنند؛ عناصر متفرق و کنترل‌نشده را نظم و ترتیب دهند و غیره. مضاف بر این، احساس می‌شوند که آن‌ها قصد دارند که برای ایفای نقشی به مراتب مستقیم‌تر، یک “منطقه حائل (Buffer Zone)” ایجاد کنند.

ترکیه نقشی حیاتی در کلّ این فرایند بازی می کند. ترکیه درحالی که خود را به عنوان حامی مردم سوریه به تصویر می کشد، از یک سو نقش کشوری دلرحم را بازی می کند که پذیرای پناهندگان است، و از سوی دیگر همراه با امریکا، عربستان سعودی و قطر، از هیچ نوع حمایتی در قبال نیروهای مسلح شورشی دریغ نمی ورزد. این “راز”ی است که همه از آن آگاهند. وجود کمپ های میزبان عناصر مسلح، در کنار کمپ هایی برای اسکان پناهندگان، موضوعیست که به روشنی به وسیله مطبوعات بین المللی افشا گردیده است. این که چندی پیش برخی اعضای “حزب جمهوری خواه مردم (CHP)” در پارلمان پس از تلاش برای بازدید از کمپ آپای دین (Apaydin) در هاتای، اجازه ورود به آن جا را نیافتند، یکی از شواهد قابل توجه این موضوع است. نشانه های دیگری هم در این میان وجود دارد. مثلاً در وب سایت ارتش آزاد سوریه، هاتای (ترکیه) به عنوان مقر اصلی معرفی شده و شماره تلفنی که در ترکسل (Turkcell) ثبت شده، شماره تماس ذکر شده است.

دولت حزب عدالت و توسعه، به قماری خطرناک در مورد سوریه وارد شده است و ظاهراً از انجام آن کمی مضطرب به نظر می رسد. ترکیه اکنون به کشوری خرده امپریالیست تبدیل شده و رؤیای مبدل شدن به یک قدرت منطقه ای را در سر می پروراند. این موضوع به تفصیل در مقالات سازمان “نگرش مارکسیستی” تحلیل شده است (نگاه کنید به الیف چاقلی، درباره خرده امپریالیسم: ترکیه به عنوان یک قدرت منطقه ای). ترکیه تلاش کرد که به واسطه ابزارهای اقتصادی، تجاری و دیپلماتیک، و همچنین استفاده از موقعیت خود در کمپ غرب (عضویت در ناتو و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی؛ کاندید عضویت در اتحادیه اروپا و غیره) تا زمان آغاز شورش های مردم عرب، به این هدف دست یابد. بنابراین زمانی که شورش توده ای آغاز شد، ترکیه از مناسبات نزدیک و منافع مشترک با رژیم های موجود برخوردار بود. در لیبی، این وضعیت بسیار مشهود بود، به طوری که ترکیه را وادار ساخت تا در دیپلماسی خود، دست به زیگزاگ های مفتضحانه ای بزند. ترکیه ابتدا مخالف مداخله امپریالیستی بود، اما وقتی مشخص شد که سرنگونی قذافی حتمی است، برای به حداقل رساندن زیان خود و داشتن سهمی از این چپاول، کاملاً چرخش کرد. اما برای جبران کلّ خسارت، بیش از حد دیر شده بود.

زمانی که موج شورش به سوریه رسید، این بار طبقه حاکم ترکیه با سرعت به مراتب بیشتری دچار زیگزاگ شد؛ زیرا از یک سو بیم گسترش شورش در سراسر ترکیه حول مسأله کردها و متعاقباً پویایی و تحرکی جدید در جنبش کردها می رفت؛ و از سوی دیگر ترکیه حرص و ولع زیادی داشت تا مبادا از چپاول و غارت دور بیفتد و بتواند جاه طلبی های توسعه طلبانه خود را احیا کند. اردوغان تقریباً یک شبه از دوستی صمیمی با اسد به دشمنی خونین با او رسید. بنابراین ترکیه نسبتاً زودتر به نزاع در سوریه وارد شد تا بلکه بتواند سهم بیشتری را به دست آورد. این سیاست تماماً متجاوزانه که از سوی دولت حزب عدالت و توسعه دنبال می شود، قطعاً یک قمار است.

این که سرنگونی رژیم اسد آن قدرها هم که در ابتدا گمان می رفت، ساده نبود؛ و به علاوه جنبش کردها به موقعیت های جدیدی در سوریه دست یافت، عواملی هستند که حزب عدالت و توسعه را با مشکل رو به رو ساخته اند. در این میان ریسک دیگری ظاهر شد؛ موضع خصمانه ای که ترکیه در روابط خود با کشورهای سوریه، ایران و روسیه اتخاذ کرده، ممکن است به انجام عملیاتی از سوی این کشورها برای بی ثبات کردن ترکیه بینجامد. از طرف دیگر، حزب عدالت و توسعه هنوز نتوانسته است توجیهاتی کافی برای انجام مداخله نظامی علیه سوریه بترشد، که البته این موضوع از نقطه نظر امکان تقویت جنبش ضد جنگ، مثبت و مطلوب است. ضمناً توده های وسیع زحمتکشان به جنگ علیه سوریه متقاعد نشده اند. حزب عدالت و توسعه از این منظر با مشکل رو به رو شده و این یکی از جنبه های مخاطره آمیز سیاست توسعه طلبانه ای است که حزب عدالت و توسعه را هم وامی دارد تا شعارهای بی پروای خود در گذشته را بدتر و خشن تر سازد. بنابراین دولت در مواجهه با انتقاداتی که به آن وارد می شود، به بحثی مزورانه وارد می شود و با پستی تمام، به منتقدین برچسب حمایت از بعثی ها را می زند.

این روزها ترکیه و ایالات متحده مشغول همکاری های نزدیک برای مطرح کردن مسأله پناهندگان در سطح بین المللی بوده اند تا از این طریق، زمینه را برای ایجاد منطقه حائل فراهم سازند. تلاش خاصی وجود دارد که تعداد پناهندگان به بیش از ۱۰۰ هزار نفر برسد. به این ترتیب ترکیه از این موضوع به عنوان یک حربه روانی استفاده خواهد کرد تا نهایتاً به آوردن این بهانه که “ما دیگر نمی توانیم میزبان این تعداد از مردم در خاک کشور خود باشیم”، برای ایجاد منطقه حائل در درون قلمرو سوریه فشار بیاورد.

از طرف دیگر، پناهندگانی که در استان های مرز جنوبی ترکیه اسکان می یابند، خود در حال تبدیل شدن به یک مشکل داخلی هستند. جنگجویانی که در میان پناهندگان حضور دارند، با تکیه بر چک سفیدی که از دولت دریافت کرده اند، الآن در حال شاخوشانه کشیدن برای مردم محلی هستند؛ و چنان اسلحه به دست در آن جا قدم می زنند که گویی اربابان این استان ها هستند. اما دولت ترجیح می دهد که این اقدامات را نتیجه سیاست خود نبیند، و همین امر به افزایش نارضایتی و تنش از سوی مردم محلی می انجامد. از این نظر، “هاتای” در شرایط بحرانی و حادثی به سر می برد. دولت اکنون در حال انتقال پناهندگان هاتای به سایر شهرهاست که این اقدام خود به معنای اعتراف به وجود وضعیت حاد است.

بنابراین ضمن آن که روند رویدادهای سوریه چندان برای اردوگاه امپریالیسم غرب- از جمله ترکیه- امیدبخش نیست، به میزان ریسک های ترکیه و حزب عدالت و توسعه افزوده می شود.

هرچند واضح است که رژیم بعثی سوریه در بلندمدت شانس اندکی برای بقا دارد، اما این که در کوتاه مدت چه چیزی رخ خواهد داد، روشن نیست. همان طور که در بالا اشاره شد، گرایشات ارتجاعی روبه رشد در جناح شورشی ها، موجب شد که بسیاری از علوی ها، مسیحیان، درزی ها و سنی های میانه رو از صفوف شورشی ها فاصله بگیرند و نهایتاً خودشان را در حال پارو زدن در همان قایق رژیم بعثی ببابند. بنابراین درگیری در جبهتی است که به تدریج از یک نزاع میان صرفاً دولت و مردم، فاصله بگیرد و به نزاع میان قومیت ها، فرقه های مذهبی و غیره تبدیل شود. هم چنین جنبش کردها، هرچند در این نزاع در جبهه رژیم بعثی قرار نگرفته است، در صفوف جبهه شورشی ها شرکت نمی کند. به علاوه آن ها نیروهای شورشی را یک خطر جدی تلقی می کنند.

حتی اگر رژیم بعثی سرنگون شود، وضعیت کنونی احتمالاً به جدایی میان گروه های متنوعی که در بخش های مختلف کشور متمرکز گشته اند، پاک سازی های قومی، مذهبی و فرقه ای، قتل عام ها، جنگ داخلی، و تشکیل دولت های درگیر با یکدیگر در بخش مختلف، منجر خواهد شد. تا زمانی که یک آلترناتیو انقلابی نیرومند و مستقل بر پایه طبقه کارگر شکل نگیرد، متأسفانه باید گفت که این سناریوی هرچومرج، بزرگترین احتمال ممکن در آینده به نظر می رسد. بیش از ۱۰۰ گروه مختلف وجود دارند که زیر چتر ارتش آزاد سوریه به مبارزه مسلحانه دست می زنند، هر یک اساساً به طور مستقل عمل می کنند و ارتباط های بسیار سست و



بی‌قاعده ای میان آن‌ها وجود دارد. بنابراین کاملاً محتمل است که دوره ای از آشوب فرابرسد و این گروه های نظامی به همراه شبه‌نظامیان اسلام‌گرای تندرو در کل کشور تاخت و تاز نمایند.

بنابراین در بستر سوریه، باید یک رویکرد روشن علیه رژیم بعثی ارتجاعی، و به همان میزان علیه عناصر ارتجاعی در میان گروه های اپوزیسیون، وجود داشته باشد، و برای ایجاد ساختاری که قادر به پاسخگویی به مطالبات دموکراتیک و اجتماعی زحمتکشان سوریه باشد، تلاش گردد. این ساختار الزاماً باید مطالبات به‌حق، مشروع و دموکراتیک اقلیت های قومی، مذهبی و فرقه‌ای در سوریه را پاسخ دهد. در این رویکرد، مسأله مرزها نیز باید لحاظ شود. وظیفهٔ مارکسیست‌ها تقدس بخشیدن به مرزهایی نیست که صد سال پیش بنا به میل و ارادهٔ امپریالیست‌ها ترسیم شده است؛ آن‌هم مرزهایی که در بسیاری موارد، همخوانی و تناسبی با گروه های مختلف مردم ساکن در این کشور ندارد. از نقطه نظر مبارزهٔ انقلابی، مرزها تنها تا جایی قانونی و مشروع هستند که بنا به ارادهٔ دموکراتیک مردم ترسیم شده باشند. بنابراین اگر مثلاً مردم کرد در سوریه خواستار حق تعیین سرنوشت و تشکیل دولت خود باشند، هیچ کس بر پایهٔ این بستر انقلابی، حق اعتراض به چنین خواسته ای را ندارد.

از طرف دیگر، اهمیتی ندارد که ترکیه تا چه حد سخت برای تضمین "تمامیت ارضی سوریه" و "یک گذار باثبات" تلاش می‌کند؛ چرا که چنین چیزی به زحمت می‌تواند در آینده اتفاق بیفتد. در واقع، ترکیه با سیاست های متجاوزکارانه و تفرقه انداز خود، به ایجاد "باتلاق سوریه" کمک می‌کند و خود را هم به سوی این باتلاق می‌کشد. اگر چنین وضعیتی در سوریه ظاهر شود، کاملاً محتمل است که پیامدهایی جانبی نیز در ترکیه داشته باشد؛ مثلاً افزایش تنش های فرقه‌ای، انفجار بمب و تشدید جنگ ناعادلانه علیه مردم کرد.

در این جوّ حاد، وظیفهٔ طبقهٔ کارگر ترکیه این است که مبارزه علیه میلیتاریسم و جنگ امپریالیستی را گسترش دهد. توده های وسیع مردم به جنگ سوریه متقاعد نشده اند و این یک عامل مثبت، از نظر فرصت های ممکن برای چنین جنگی، به شمار می‌رود. در طول جنگ عراق، یک بسیج مردمی قابل توجه در ترکیه علیه جنگ صورت گرفت؛ اکنون نیز چنین مبارزه ای ممکن و ضروری است. در این بستر، اتخاذ یک موضع انترناسیونالیستی برای وحدت طبقهٔ کارگر و برادری میان مردم مختلف در برابر سیاست خارجی متجاوزکارانه، توسعه طلبانه، فرقه‌گرایانه، شوونیستی و میلیتاریستی، لازم و ضروری است.

سپتامبر ۲۰۱۲